

موسیقی در بدخشان

تألیف: دکتور عنایت الله شهرانی

ویراستار: فضل الرحمن فاضل

شناسنامه:

- ✓ نام اثر: موسیقی در بدخشان
- ✓ تألیف: دکتور عنایت‌الله شهرانی
- ✓ ویراستار: فضل‌الرحمن فاضل
- ✓ مهتمم: وحدت‌الله درخانی
- ✓ تایپ: اسلام‌الدین تخاری
- ✓ چاپ اول: ۲۰۲۱ م، انتشارات شاهماهه، هالند
- ✓ چاپ دوم: ۲۰۲۶ م، انتشارات پرند، کابل
- ✓ تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
- ✓ ناشر: کانون فرهنگی قیزیل چوپان
- ✓ کابل - افغانستان
- ✓ شماره تماس: ۰۷۷۲۱۷۴۵۵۰، ۰۷۹۶۶۲۳۴۳۳

فهرست مطالب

فصل اول

- ۱ مقدمه
- ۸ موسیقی در افغانستان
- ۹ موسیقی به دوران سدوزایی ها و محمدزایی ها
- ۱۱ موسیقی در بدخشان
- ۲۹ نقش بارز موسیقی در شغنان، به قلم نصرالدین شاه پیکار

فصل دوم

- ۳۹ معرفی مختصر یک تعداد هنرمندان موسیقی در بدخشان
- ۳۹ استاد ترانه ساز
- ۴۱ اکۀ نعیم
- ۴۱ سمیع رفیع
- ۴۱ استاد جوړه بیک
- ۴۲ فیض محمد منگل
- ۴۳ عزیز
- ۴۳ خانم پروین
- ۴۴ اسلام الدین
- ۴۴ بازگل بدخشی
- ۴۴ پهلوان اصیل
- ۴۵ محمد اکبر
- ۴۵ خان بهار کی
- ۴۵ در محمد کشی
- ۴۶ استاد میر بهادر واصفی

- مهر افکن (میر افکن) و عزیز ۴۶
- به یاد بازگل بدخشی.. بقلم آقا سید نسیان ۵۰
- معرفی دو هنرمند معروف خاش (پدر و پسر) ۵۱
- شریف ارغنج‌خواهی ۵۷
- احمد ظاهر ۵۸
- احمد ظاهر و پیوند او با بدخشان ۶۰

فصل سوم

- چهره‌های جاودان هنرمندان بدخشان ۶۳
- آلات موسیقی ۸۱

فصل چهارم

- گوراوغلی ۸۵
- شاخ‌های گوراوغلی از زبان پهلوان اصیل ۹۲

فصل پنجم

- خاطرات بدخشان ۱۱۹
- سیری در بدخشان ۱۳۹
- بدخشان در اشعار شاعران ۱۵۱

فصل ششم

- آمیزش موسیقی با روان آدمی ۱۵۷
- نظریات دو هنرمند بزرگ وطن که لفظاً افتراق و معنأ اختلاط دارند (خیال و ولی) ۱۶۷
- هنرمندان همسایه ۱۸۱
- فهرست مآخذ ۱۹۴
- فهرستی از آثار چاپ‌شدهٔ دکتر شهرانی ۱۹۵

اهداء:

به كافه مطربان خوش الحان بدخشان؛ زنده گان و مرده گان!

ع. شہرانی



www.enayatshahrani.com



دكتور عنايت الله شهراڻي بدخشاني
مؤلف كتاب



استاد فضل الرحمن فاضل، از فيض آباد بدخشان
ويراستار كتاب



وحدت الله درخاني، از خاش بدخشان
مهتمم كتاب

www.enayatshahrani.com

فصل اول

مقدمه

نوشتن دربارهٔ موسیقی به صورت عموم از کارهای بسیار دشوار و مشکل است، چونکه موسیقی را هم در جملهٔ علوم مثبت و نیز در قطار هنرهای زیبا شمرده اند.

هر کشور، هر ولایت و هر دهکده از خود به درجهٔ اول دارای قراردادهای اجتماعی که خاصهٔ خودشان باشد می باشد و در ثانی تحت تأثیر همجواری آمده و برگوشه‌ای از حالات اجتماعی یکدیگر تغییراتی را وارد می سازند که موسیقی یکی از آن جمله است که در هر منطقه و محل به شکل خاص و عام به مشاهده می رسد.

و دربارهٔ سؤال عمده و مهمی که موسیقی از کجا آمده و یا منشأ گرفته است، مناقشات زیاد صورت یافته و جواب دادن بر کسانی که از روی احساسات محیطی و قومی جانبداری می نمایند، مشکلات زیاد علمی را به میان می آورد که حل آن منازعات وقت نویسندگان را ضایع می سازد، زیرا قناعت و شرح و بسط بر آن ها وقت کافی ضرورت دارد:

شرح و بسط شارحان مقصود را برد از میان

آنچه را ایضاً نامیدند ابهام است و بس

جواب آن گروه ها را دو شاعر، عارف و متصوف شرق با زیبایی کلام و منطق عالی چنین حل کرده اند:

۱. حضرت مولانا جلال‌الدین بلخی که خود بانی و اساس‌گزار طریقه مولویه می‌باشد و راه رسیدن به آن آفریدگار را از طریق سماع که با موسیقی مخصوص مجالس و محافل شان برپا می‌شود، پیدایش موسیقی را پیش از به میان آمدن بشر می‌داند، گویا این که موسیقی پیش از خلقت آدم وجود داشته است.

نفس در قالب آدم نمی‌رفت
درون سینه او ساز کردند

۲. حضرت امیر خسرو بلخی یا سلطان‌الشعراء که خود صوفی و عارف بزرگ و مرید و پیرو حضرت شیخ نظام‌الدین اولیاء بود، به تأیید گفتار حضرت مولانای بلخ موسیقی را پیش از پیدایش انسان می‌داند و می‌فرماید:

خواندند ملایکان به لحن داوود
در تن درآ درآ در تن، در تن

ابوریحان بیرونی به دربار شهنشاه بزرگ یمین‌الدوله سلطان محمود غزنوی تشریف داشت و در غزوات سلطان با او در شبه قاره هند هم‌سفر بود و او چشم‌دیدهای خود را در خصوص موسیقی در هند در کتاب «مالله‌ند»^۱ نوشت.

^۱ نام کامل کتاب ابوریحان بیرونی «تحقیق مالله‌ند من مقوله مقبولة فی‌العقل أو مردولة» است که آن را به زبان عربی نوشته است. اگرچه نگارش کتاب وقت زیادی را دربر گرفته و در هر سفری که البیرونی سلطان محمود غزنوی را به هند همراهی می‌کرد، مشغول نگارش و تکمیل آن کتاب بود که سرانجام در محرم‌الحرام ۴۲۳ هجری قمری که یک سال و اندی از وفات سلطان محمود غزنوی سپری شده بود، آن را به پایه اکمال رساند. این کتاب در ۸۰ باب نگاشته شده که مباحث متعددی دارد که فلک، فلسفه، ریاضیات، عقائد، به ویژه تاریخ و فرهنگ هند بزرگ از مباحث مهم آن است.

چون مذهب هندی با موسیقی در عبارات با یک همنوایی خاص شکل می‌گرفت، پس بی‌تردید می‌توان گفت که موسیقی در میان جامعه هندوان بیش از دوهزار سال موجود بوده، چون که چندلان یا گروه سازنده گان در آن وقت کاملاً تنظیم یافته و قابل احترام جامعه بودند.

بعد از ورود اسلام در خاک هند، باز هم موسیقی در میان جامعه ارزش و مقامی خاص داشته، چنانچه طریقه شریفه چشتیه یکی از مؤثرترین طریقت‌های ذکر صوفیان بوده و نوع موسیقی که درین طریقت به کار می‌رفت، بر مردم تأثیرات گوارا کرده است.

حضرت خواجه معین‌الدین چشتی در اجمیر مرکز اعلی چشتیان بوده و تأثیرات آن در خاک افغانستان هنوز هم موجود است با آن که وطن اصلی خواجه معین‌الدین، چشت هرات است.

زمانی که در حدود قرن پانزده ظهیرالدین محمد بابرشاه بر هند مسلط گردید، در طول سه صد و چندسال حکومت‌های او و اولاد او نه‌تنها به زیر

Eduard Sachau خاورشناس آلمانی آن را در سال ۱۸۸۷ م در لندن به نشر رساند. ادوارد زاخائو (۱۸۴۵-۱۹۳۰) بعدها ترجمه انگلیسی آن را تحت عنوان *Al-Birūnī's India* در سال ۱۹۱۰ م در لندن به چاپ رساند. کتاب یاد شده برای نخستین بار به همکاری وزارت معارف هند، توسط دایره‌المعارف عثمانیه حیدرآباد دکن در سال ۱۹۵۸ م (۱۳۷۷ هجری قمری) از روی نسخه موجود در کتابخانه ملی فرانسه (مجموعه شیفر) تحت عنوان «کتاب البیرونی فی تحقیق ماللهند من مقوله مقبولة فی العقل أو مردولة» به چاپ رسید، اما قبلاً ترجمه آن به زبان‌های آلمانی، انگلیسی و روسی به چاپ رسیده بود، اصغر حسن آن را به زبان اردو ترجمه کرده است. اما تا کنون ترجمه کامل آن به زبان فارسی صورت نگرفته است؛ اگرچه آقایان اکبر داناسرشت و منوچهر صدوقی سها، بخش‌هایی از آن کتاب را ترجمه و در تهران به چاپ رسانده‌اند؛ ولی قفسه‌های کتابخانه‌های جهان پارسی، انتظار ترجمه کامل این کتاب ارزشمند به زبان فارسی را می‌کشد تا کسی همت به خرج دهد و آن را به زبان فارسی، به گونه کامل ترجمه کند.

ویراستار

تأثیر هند آمدند، بلکه موسیقی تورکستان نیز بر آن مردم اثر کرده است. ولی در افغانستان، تورکستان و ایران تعبیر یک عده نویسندگان موسیقی شکل دیگری دارد. بعضی نویسندگان افغانستان می‌گویند که موسیقی از آریانای کبیر به هند رفته و هندوها موسیقی را از آریانا گرفته و بعداً انکشاف داده اند. درینجا مشکل نویسنده‌ها اینست که اگر حقیقت را بنویسند به بلای متعصبان گرفتار می‌شوند، چونکه قصه ناموس وطن، افسانه‌های خودخواهی‌ها، کهن‌سازی‌های تاریخ وطن و غیره را به یاد می‌آرند. ولی بی‌خبر از آنند که علم واقعی و حقیقت چیز دیگری است و وطن و وطن‌داری و احساسات کاذب چیز دیگر. اولاً به‌صورت قطع نمی‌توان گفت که آریانا نام قدیم افغانستان است یا نیست و ثانیاً آریانا یک موضوع خیالی و ساختگی می‌باشد، سوم اینکه از هلمند و قندهار گرفته تا کابل و ننگرهار و لغمان در زمان‌های قدیم به‌خاک نیم‌قاره تعلق داشت، و جمله به آئین هندوئیسم و بودیزم معتقد بودند. در تثبیت گفتار بالا دلایل زیاد وجود دارد، هیکل‌های بزرگ و باعظمت بودا در بامیان و به گفته شادروان استاد عبدالحی حبیبی نوبهار بلخ، شاه‌بهارهای وطن، معابد کابل، کوه آسه‌مایی و صدهای دیگر چون هده و غیره شاهد مدعای ما می‌باشد.

هنوز در ولایات ذکر شده که در جوار خاک هند قدیم حیات به‌سر می‌برند، به ده‌ها هزار هندو باور امرار حیات دارند. و آن‌ها از سرسخت‌ترین هندو باوران می‌باشند که ورود مسلمانان هم نتوانست آن‌ها را از دین شان برگرداند. و دیگر کسانی که معتقد بر این استند که موسیقی از افغانستان به هند رفته آیا می‌توانند، نام‌های موسیقی‌نوازان، گروه‌ها، سازها، ترانه‌ها و غیره را بنویسند و یا ذکر کنند؟ ولی هم‌جواری هندوستان با خاک کنونی افغانستان باعث آن شده است که موسیقی‌های یکدیگر را بشناسند و تقدیر کنند.

می‌گویند که در زمان شهنشاه سلطان محمود کبیر شخصی در دربارش به‌نام عبدالرحمن قوال منحیث هنرمند موسیقی وجود داشته و نوعی از خواندن را با ساز آن، او اختراع کرده است که تا هنوز به‌نامش در خاک هندوستان بزرگ (به شمول پاکستان و بنگله‌دیش) به‌نام «ساز قوالی» یاد می‌شود و ما کدام سند قوی را در آن به‌دست نداریم و اگر سند داشته باشیم باز به حساب دقیق قدامت هزار ساله دارد، ولی از موجودیت هنرمندان هندوستان بنام «چندلان» بیش از دو هزار سال تخمین می‌گردد.

و اگر ما بگوییم که امیر خسرو بلخی ثم دهلوی از افغانستان است و او مخترع سازها و ترانه‌ها است، با تمام معنی دلایل قوی و برجسته را به دست داریم، چونکه وی واقعاً نابغه بود؛ بسی سازهایی را او در خاک هندوستان اختراع کرده است.

اما باید متوجه باشیم که اصل و نسب امیر خسرو از تورکان بغلان افغانستان می‌باشد و در هند تولد شده و پیشرفت‌های او همه از تأثیرات محیط هندوستان کبیر می‌باشد و او چهار کتاب در موسیقی تألیف کرده که سوانح مختصر او و ابونصر فارابی را این قلم در کتاب «ساز و آواز در افغانستان» تحریر کرده است.

موضوع دیگری که ما را از خیزهای بسیار بلند به پائین می‌آورد، این است که امیر خسرو نظر به تاریخ موسیقی در هند بسیار متأخر می‌باشد و وی در زمان تغلق‌شاهان حیات به‌سر برده است.

در خصوص موسیقی و قدامت آن در ایران زیاده‌تر معلومات ما به موسیقی تورکان آذری می‌پیوندد. با آن‌که لاف‌های مردم همسایه ما ایران که دایم گفته‌اند و می‌گویند ایران در همه چیز برتری‌های جهانی دارد و واضح است همه تخیل و غرورهای میان‌خالی و بی‌سند می‌باشد. در قرن چهاردهم

میلادی نابغه‌ای را از تورکان آذری به اسم صفی‌الدین ارموی^۱ می‌شناسیم که کتاب‌های «رساله الشرفه» و «کتاب الاوراد» را نوشته است. و قابل ذکر است که بگوییم بعد از فارابی یا معلم ثانی همین صفی‌الدین ارموی مقام بلندی در قسمت موسیقی دارد.

تقریباً یک سده بعد از صفی‌الدین ارموی، شخصیت دیگری از تورکان آذری به نام عبدالقادر مراغی، کتاب‌های زیادی چون «جامع الالحن»، «مقاصد الالحن»، «کنز الالحن» و غیره را نوشت. و گفته اند که مراغی «کتاب الالحن» ارموی را به زبان تورکی ترجمه کرده است.

جناب آقای محمد مرادی نویسندهٔ چیره‌دست آذربایجانی دربارهٔ حضرت ابونصر فارابی^۲ چنین می‌گوید: «فارابی (معلم ثانی) نخستین تورک مسلمانی

^(۱) صفی‌الدین ارموی در ارومیه آذربایجان غربی در سال ۱۲۱۶م تولد شده و در ۱۲۹۴م در بغداد وفات یافته است، از همین رو عرب‌ها او را صفی‌الدین بغدادی هم می‌گویند. او کتاب مشهورش رساله شرفیه را بعد از سقوط بغداد به دست هلاکو، تألیف کرد. ارموی از فقیهان مذهب شافعی به شمار می‌رود که افزون بر دانش او در موسیقی، از خوشنویسان و خطاطان مشهور نیز شمرده می‌شود. ویراستار

^(۲) ابونصر محمد بن محمد بو اوزلوع بن طرخان فارابی متولد سال ۸۷۲ م در فاراب است. او در سال ۹۵۰م در دمشق وفات یافت. آرامگاه او در دمشق قرار دارد. «آراء أهل المدينة الفاضلة و مضاداتها» از کتاب‌های مشهور او ست که به زبان عربی نگاشته شده است. در چندین کشور تکت پستی که سیمای فارابی در آن دیده می‌شود، به چاپ رسیده است که می‌توان از اتحاد شوروی سابق، ایران، ترکیه، مصر، قطر و سوریه نام برد و در اسکنداس یک تنگه و دو صد تنگه ای قزاقستان و بیست تنگه فلزی نیز صورت او را حک کرده اند. اما در افغانستان با وجود ادعای فاریابی بودن وی، از وی تقدیر این چنینی صورت نگرفته است. نام‌های شماری از آثار او به زبان عربی چنین است: ما ینبغی ان تعلم قبل الفلسفه، السیاسة المدنیة، الجمع بین رأى الحکیمین افلاطون الالهی و ارسطو طاليس، رساله فی ماهیة العقل، تحصیل السعادة. أجوبة عن مسائل فلسفیة، رساله فی اثبات المفارقات، (اغراض ارسطوطاليس فی کتاب مابعدالطبیعة) (اغراض مابعدالطبیعة

بود که در زمینه موسیقی آثار علمی دوره اسلامی را تدوین کرد. بعد از وی اشخاصی چون ابن سینا و جامی در خصوص موسیقی رسالات جداگانه‌ای نوشتند که هیچ کدام در مقایسه با آثار فارابی {۲۶۰-۳۳۹ هـ ق} تا این اندازه به آن نپرداخته بود»^۱.

همین نویسنده بعدتر می‌آورد که: «در تاریخ موسیقی شرق این سه موسیقی‌دان تورک «فارابی، اورموی و مراغی» برجسته‌ترین و تأثیرگذارترین دانشمندانی بوده اند که توانستند دانش موسیقی را به صورت علمی عمیقاً مورد مطالعه قرار دهند و دوزاده مقام قدیم شرق را تشریح نمایند»^۲

متذکر باید شد که ابونصر فارابی کتاب «الموسیقی الکبیر» را به زبان عربی تحریر کرده و اصلاً از منطقه «فاراب» قزاقستان می‌باشد.

در ترکستان شرقی که یکی از قدیمی‌ترین محل زیست مردم تورک در فرهنگ و هنر به شمار می‌آید، در سال‌های بسیار قدیم پیش از قرن هشت میلادی افزون بر مجامع علمی و ادبی، مجامع هنری نیز داشته اند. اسناد خطوط اوزخوانی و منگولی درین کشور از سده‌های پنج و شش به دست ما قرار دارد.

سروده‌های ماناس قیرغیزها یکی از قدیمی‌ترین حماسه‌های جهانی به شمار می‌آید و این موضوعات در مقدمه کتاب «لغات‌الترک» محمود کاشغری توضیح گردیده است.

گفتار بالا فقط یک مقدمه مختصر بود، که به صورت عمومی خوانندگان را در عمومیات موسیقی در مناطق آسیای مرکزی مفکوره می‌دهد.

البته در دوره بیش از شش صد سال خلافت تورکان عثمانی موضوعات موسیقی به درجه اعلی پیش رفته بود. و چون موضوع بحث ما نیست، از آن صرف نظر کردیم.

ارسطو، رساله فی السیاسة. فصوص الحکمة، کتاب موسیقی کبیر، احصاء العلوم، فی وجوب صناعة الکیمیا، رساله الحروف. ویراستار

^۱ نقش ترکان در اعتلای موسیقی مشرق‌زمین، ص ۳

^۲ همان کتاب، ص ۳

موسیقی در افغانستان

به دربار شاهان قدیم افغانستان چون کوشانیان، یفتلیان، کابل‌شاهان، تگین‌شاهان، شارهای بامیان، شارهای سیستان (ساکزستان) شاهان غوری، غزنویان، معلومات دقیق در خصوص موسیقی نداریم، ولی چون می‌دانیم که پیش از اسلام زعمای کشورمان خصوصاً به بودیزم و هندوئیزم معتقد بودند، بلاتردید، موسیقی که جزء دین آنها به شمار می‌آمد، موجود بوده است.

رامشگران بامیان که نقاشی‌های آن دور را به دست داریم یکی از دلایل مستند است که نمایندگی از پیشرفت موسیقی را در کشورمان نشان می‌دهد. در باره محمود کبیر در بطور پیشتر گفتیم که هنر موسیقی به دربارش اهمیت داشته به دربار تیموریان کابل ظهیرالدین محمد بابر شاه از موسیقی- دانان بزرگ و در تال‌ها و مقامات موسیقی وارد بوده، توزوک بابری و کتاب ظهیرالدین محمد بابر شاه مرحوم پوهاند حبیبی شاهد مدعای ماست.

به دربار تیموریان هرات که دوره حکومت‌شان را رنسانس شرق نامیده اند، بدون تردید از مشعشع‌ترین ادوار تاریخ افغانستان و تورکستان شرقی می‌باشد. هنر خط و میناتوری، صحافت، موسیقی، معماری و دیگر صنایع دستی در اوج کمال رسیده بوده، دلیل ما کتاب «هنر عهد تیموریان» نوشته ارواح‌شاد پوهاند عبدالحی حبیبی، و کتاب‌های دیگر به نوشته میر عبدالحی شاهین هروی، داکتر عبدالحکیم طبیبی، استاد فکری سلجوقی، عنایت‌الله شهرانی و غیره می‌باشد.

امیر علیشیر نوایی از بزرگترین مشوقان هنر موسیقی به شمار می‌رود و او خود استاد و مصنف در موسیقی نیز بوده، آمده است علی‌شیر نوایی مدتی را به نزد بزرگترین استاد وقت خواجه یوسف برهان در موسیقی تلمذ کرده،

پادشاه صاحب‌دل حسین بایقرا و بایسنقر میرزا از موسیقی‌دوستان بزرگ بوده اند و حضرت خاتم‌الشعراء نورالدین عبدالرحمن جامی رساله‌ای در زمینه موسیقی تألیف نموده است که نگارنده آن نسخه را در شهر تاشکند اوزبیکستان دیده است.

در زمان امیر علی‌شیر نوایی، مولانا عبدالصمد بدخشی در بارهٔ مجلس آرای جانم الله چنین فرموده است:

ز ماهی هیاهوی تا ماه بود
سر آواز شان جانم الله بود

موسیقی در زمان سدوزایی‌ها و محمدزایی‌ها:

از احمدشاه ابدالی تا حکومت شاه شجاع‌الملک، دربارهٔ موسیقی کمتر نوشته شده است. ولی قریحهٔ شعری و شاعر دوستی اعلی‌حضرت تیمورشاه درانی و اشعار پر سوز و گداز و بلندمرتبت شاه‌شجاع درانی را نمی‌توانیم نادیده بگیریم، چون که شعر با موسیقی متلازم است. عایشه درانی «سرور بیگم» از شاعران مشهور دوران تیمورشاه می‌باشد که این قلم درباره اش کتابی را به رشته تحریر درآورده است.

از زمان امیر دوست‌محمد خان تا دوران امیر عبدالرحمن خان، جنگ‌های خونین در بین برادران، عموزادگان و اعضای خانواده‌های شان رخ داده بود، که موسیقی فراموش همگان شده و سازهای موسیقی‌شان آوازهای دل‌خراش توپ و تفنگ به شمار می‌آمد.

اگر چه امیر شیرعلی خان نزاع‌های زیادی را با بنی‌اعمامش انجام داد. ولی در زمان وی یک عده موسیقی‌نوازان از هندوستان تشریف آوردند. جهت معلومات درین خصوص بنگرید به کتاب‌های «سرگذشت موسیقی معاصر

افغانستان» به قلم استاد عبدالوهاب مددی، «ساز و آواز در افغانستان» به قلم عنایت‌الله شهرانی و «قانون طرب» تألیف استاد سرآهنگ و تعلیقات شهرانی. اگرچه امیر عبدالرحمن یک پادشاه (امیر) ظالم و دکتاتور بود و مردم نجیب هزاره را آن قدر متشت و آواره کرد که تا کنون جراحات آن محسوس است. ولی با آن هم در دربارش موسیقی‌نوازان و هنرمندان نقاشی راه داشتند، در خصوص نقاشی در دربار وی نگارنده در کتاب «صورتگران معاصر افغانستان» ذکرها دارد. شاید تأثیر داکتر انگلیسی باشد بنام «داکتر جان گری» علاوه از اینکه داکتر معالج امیر عبدالرحمن بود، نقاش بلند مرتبه نیز بوده است.

در زمان امیر عبدالرحمن خان دو نفر بدخشی در موسیقی شهرت زیاد داشتند و آن‌ها به قول و فرموده آقای کریم روهینا در مجله ژوندون سال ۱۳۴۹ هـ. ش به نام‌های اکه عبدالرحمن و ملا حکیم از شغنائیان بدخشان بودند.

هم‌چنان در کتاب قانون طرب آورده‌ایم که استاد قاسم افغان در آوان خُردسالی با گروه پدرش ستارجو به دربار رفته و از آن دانسته می‌شود که هنرمندان موسیقی به دربار پادشاه راه داشته‌اند.

اما در زمان اعلی حضرت شاه امان‌الله خان موسیقی به‌وجه احسن تقدیر می‌شده است. سند ما از این گفتار، نامه‌های خاص شاه امان‌الله خان به استاد قاسم افغان است که در کتاب «پیر خرابات» به قلم این نگارنده توضیح گردیده است.

درباره موسیقی از نگاه دین اسلام در کتاب دو جلد «ساز و آواز در افغانستان» سه دانشمند معاصر افغانستان استاد فضل غنی مجددی، استاد خواجه بشیراحمد انصاری و استاد عبدالعلی نور احراری مقالات بسیار جامع و مفید تحریر کرده بودند که علاقمندان می‌توانند جهت معلومات مزید به آن مراجعه نمایند.

موسیقی در بدخشان

دربارهٔ عمومیات و خصوصیات موسیقی در مناطق مختلف افغانستان، مقاله‌ای را سال‌ها پیش این نگارنده در جریدهٔ وزین «کاروان» به نشر رسانیده بودم که در صفحات دیگر این کتاب مشاهده خواهید کرد.

موسیقی در تمام افغانستان به یک شیوه و سبک به مشاهده نمی‌رسد، هنرمندان موسیقی صفحات تورکستان (شمال) افزون بر این که خودشان به روش و سبک‌های خود هنرنمایی می‌کنند، یک گروه زیادشان به زیر تأثیر موسیقی‌های ممالک همسایه و نیز از تأثیرات نشرات رادیو، تلویزیون و کنسرت‌های مرکز بی‌بهره نمی‌مانند و از آن است که موسیقی در تمام افغانستان اندک اندک شکل و رنگ مشابه را به خود گرفته و اختلاط پیدا می‌کند و اصل سبک و اسلوب وطن را نیز حفظ می‌نماید.

مردم صفحات غربی، علاوه از این که خصوصیات و شیوه‌های موسیقی خود را دارند با شنیدن آوازهای خوانندگان ایران نیز گوش‌ها را آشنا می‌سازند و خواهی نخواهی بر ایشان اثراتی را خواهد آورد. ایرانی‌ها هم چنان زیر تأثیر آذربایجانی‌ها، تورکیه و اعراب رفته اند. بلوچ‌های ایران، اعراب ایران، تورکان ایران، کردهای ایران و رشتی‌ها و غیره علاوه ازین که روش‌های موسیقی خود را دارند، در عمومیات به موسیقی میدیایی ایران، که به ساز ایرانی معروف شده، آشنا می‌گردند.

موسیقی‌های تاجیکستانی‌ها، اوزبیکستانی‌ها و ترکمنستانی‌ها، در صفحات شمال کشور ما تأثیرات بسزایی کرده است، چونکه یک وقتی همه در یک حدود حیات بسر می‌بردند و رشته‌های زبانی، فرهنگی، خونی در میان این جمعیت‌های بزرگ هنوز احساس می‌گردد و چون در افغانستان نشرات تورکی

اوزبیکی و ترکمنی وجود نداشت، بناءً مردم ناگزیر از رادیوها و تلویزیون‌های آن کشورها استفاده می‌کردند، چون که به زبان‌ها و فرهنگ آن‌ها آشنایی داشتند.

یک داستان واقعی در قسمت نشرات رادیو در افغانستان به زبان اوزبیکی و نشرات آن وقتی از وکلای صفحات شمال در پارلمان، درخواست نمودند تا اگر امکان داشته باشد، نشرات تورکی در قطار فارسی و پشتو نه بدان وسعت، بلکه پانزده دقیقه تا نیم ساعت صورت بگیرد. یکی از وکلا بنام مایار که در شورا قدرت هم داشت از جا بلند شد و گفت ما اصلاً درین زبان گویندگان در افغانستان نداریم، اگر خواسته باشند پانزده دقیقه تورکی استانبولی را منحیث یک زبان خارجی اجازه خواهیم داد. مقابلاً یک وکیل بنام کرزی، از جا برخاست و گفت که او نظر دارد، به زبان‌های تورکی، اوزبیکی و ترکمنی نه-تنها پانزده دقیقه، بلکه دو سه ساعت چانس نشرات داده شود، چون که اگر ما این کار را نکنیم، آنها ناگزیر به نشرات ممالک اوزبیکستان و تورکمنستان گوش فرا می‌دهند.

در قسمت تاریخ فعالیت‌های نشراتی زبان‌های محلی جناب آقای داکتر فیض‌الله ایماق که سال‌ها در رادیو رهبری نشرات زبان‌های محلی را داشت، معلومات مؤثق و زیاد دارند، امید است روزی از آن روزگار حکایه گردد. از هلمند، قندهار تا صفحات جنوبی و مشرقی، از خواندن‌های هندی لذت می‌برند و هنرمندان موسیقی نیز گاه‌گاهی به شیوه هند می‌خوانند، ولی با آن هم از خود شیوه‌های بخصوص دارند.

موسیقی لوگر از اعماق قلب مردم برخاسته است و استقلالیت خاص دارد. همچنان موسیقی صفحات مرکزی یا موسیقی مردم هزاره، خیلی آزاد و مستقل می‌باشند.

ولی در قسمت موسیقی بدخشان معلومات کم به دست داریم، چون که درین باره کمتر نوشته شده، در سابق در افغانستان نوشتن درباره موسیقی- نوازان و هنرمندان معمول نبود و توجه خاص را نویسندگان به شعراء و علما و سیاستمداران می کردند.

یک نفر دانشمند آمریکایی جاپانی الاصل به نام داکتر لورین سکاتا کتابی را بنام:

Music in The mind

The concepts of music and musician in Afghanistan

Hiromi Lorraine skate

تحریر و به چاپ رسانیده است، اما به بسیار خلص و کوتاه موسیقی در هرات، در بدخشان و در هزاره جات شامل این نسخه می باشد و راقم این سطور با نویسنده و محقق محترمه منحیت ترجمان در بدخشان سفر کرده، در فیض آباد، در بهارک و جرم با موسیقی نوازان صحبت ها و مصاحبه ها را انجام دادیم.

هم چنان یکی از شب ها در بهارک بدخشان با سه هنرمند: خان بهارکی، اکۀ نعیم و اسلام الدین بزم آرای می نمودیم. این بزم در خانه علاقه دار بهارک از سر شب تا سحر دوام داشت و به راستی چه شبی بود که هرگز فراموش نمی گردد.

با هنرمندان کابل سال های زیادی در تماس بودیم، در شب نشینی ها هنرمندان را دعوت می نمودیم تا مجالس خصوصی مان را با سرودن سازها و خواندن های پر سوز و نغمه و شیرین، فرحت ببخشند.

شبی را تا به سحر در خانه داکتر محمد اسماعیل علم، با سفیر هندوستان و دو نفر اعضای بلند رتبه سفارت هند با شنیدن صدای سحر انگیز استاد سرآهنگ سپری نمودیم، استاد می گفت: «خدا خود میر مجلس بود، شب جایی که من بودم»، خواندن های استاد صابر خواهرزاده صوفی استاد نتو،

خواندن دین محمد زاخیل و قمرگل، استاد هم‌آهنگ، استاد رحیم‌بخش و دیگران را از نزدیک و مقابل گوش فرا دادیم.

خواندن‌های استاد سرآهنگ، استاد ارمان، پرنانت غنیمت، ناشناس، خانم آزاده، مشعل ترنم نوریه پرستو، رحیم مهریار، ژیلا، استاد زلاند و دیگران را داریم از طریق رادیو و بعدها در تلویزیون‌ها دیدیم و شنیدیم.

ولی شب بهارک، شب خاص بود، در آوان متعلمی آواز زیبا و حماسه‌آفرین شریف ارغنج‌خواهی را در خانه دوست‌مان مرحوم صوفی قربان محمد قاصر با جمعی از شهرانیان شنیده بودیم. بدخشان یک ولایت تاریخی است. از خود تاریخی دارد بسیار با شکوه. در قسمت موسیقی بدخشان گفتنی‌های این راقم خیلی کم و ناکافی می‌باشد، فقط این نوشته‌ام به‌خاطر تشویق نویسندگان هنری بدخشان بوده تا باشد این کارها را اساس قرار دهند و بنویسند و وطن‌شان را با مردم آن به افغانستان و جهان معرفی بدارند.

معمول‌ترین آلات موسیقی در بدخشان دنبوره، دف، چنگ و غیجک است که هر هنرمند و شوقی می‌تواند به آسانی آلات را به‌دست آورد.

اگر دف و چنگ نباشد ترانه‌های عامیانه را بدون ریتم و ضرب می‌خوانند و مثلیکه در خواندن گوراوغلی باکشیدن صداهای خاص خلا را پر می‌سازند، دوبیتی‌ها را نیز بدان گونه بدون ریتم و ضرب برابر ساخته آواز و صدای زیبا را بلند می‌کنند.

دوبیتی‌های بدخشان، یکی از اصیل‌ترین و قدیم‌ترین ترانه‌های عامیانه مردم می‌باشد و روی این منظور، تقریباً پنجاه سال پیش دوبیتی‌ها را که بدخشانیان «فلک» هم می‌گویند کتابی را به‌نام «فلک‌های کهسار» جمع‌آوری و در مجله بسیار معتبر و مشهور انجمن تاریخ افغانستان به‌نام «آریانا» در چهار فصل به‌چاپ رسانیدم، همان بود که بسی کسانی از روی آن نوشته، تشویق شدند تا در باره دوبیتی‌های عامیانه به‌نام ترانه‌های کهسار،

دوبیتی‌های تیوره، دوبیتی پنجشیر (سنگردی) و غیره را در مجله فولکلور بنویسند و به چاپ برسانند.

کشم بدخشان که مرکز آن مشهد است، در سرحد تخارستان موقعیت دارد، در کناره‌های کشم، رستاق، چاه آب و کلفگان قرار دارد که ارتباطات تنگاتنگ با مردم کشم دارند.

کشم از خود سازنده و خوانندگان و سبک و روش دارد، دُر محمد کشمی و بازگل بدخشی از هنرمندان شهیر آن خطه می‌باشند.

شعرای بزرگ و ادبای نامداری از آن خطه برخاسته‌اند، دو شاعر و ادیب آن دیار میر بهادر واصفی و نصرالله پرتو نادری می‌باشند که در میان فارسی‌زبانان شهره آفاق‌اند. میر بهادر واصفی را می‌توان علاوه از دانایی او در ساحة ادبیات، موسیقی‌نواز ورزیده نیز به شمار آورد، او تونیت را به درجه عالی می‌نوازد.

نام فیض‌آباد را در کتاب «تاریخ تورکستان شرقی» می‌یابیم که باری مرکز امپراتوری یفتلی‌ها بوده و از آنست که تا کنون در آن شهر نفوس کثیره یفتلیان به‌مشاهده می‌رسد.

استاد برهان‌الدین ربانی، پروفیسور دکتور سیدجان بیان، استاد سیف‌الرحمن سایف و استاد فضل‌الرحمن فاضل و صدها دانشمند و تحصیل‌کرده‌گان از جمع یفتلی‌ها می‌باشند. قشلاق‌ها و قریه‌های همجوار شهر فیض‌آباد، مردمان بسیار بومی یفتلی چون یفتلی‌های بالا و یفتلی‌های پایین وجود دارند و چون یفتلی‌ها به هون‌های سفید از روی نسب می‌پیوندند، معلوم است که موسیقی‌شان بسیار قدیم است و شاید به دوره‌های قبل از میلاد برسد، چونکه تورکستان شرقی تمدن بسیار قدیم دارد.

شهر فیض‌آباد در سابق به‌نام جوزون (جوزگون) یاد می‌شد و با تشریف‌آوری خرقة مبارکه و مقدسه حضرت سیدالمرسلین محمد^(ص) به وقت

حکومت میران بدخشان، نام جوزون به «فیض آباد» تبدیل شد. داستان خرقة مطهره را این راقم در جریده «لمر» در کابل و نیز در کتاب مخفی بدخشی مفصلاً تحریر کرده است.

در شهر فیض آباد با لطف خداوندی ملیت‌های مختلف تورک، تاجیک، پشتون و هزاره با داشتن ارتباطات حسنه حیات به سر می‌برند.

چون اکثریت مردم فیض آباد، باشندگان اصلی را تشکیل می‌دهند، از آن‌رو سازهای موسیقی بر باشندگان مهمان تأثیرات وارد می‌سازد. در عمومیات زبان رایج در فیض آباد به شمول یفتلی‌ها که اصل‌شان تورک است به زبان شیوا و آهنگین فارسی تاجیکی تکلم می‌کنند. در قسمت ساز و آواز فیض آبادی‌ها بسیار پیشرفته می‌باشند.

در عروسی‌ها آوازخوانان و نغمه‌پردازان، مردم شهر بسیار فرحت و خوشی می‌بخشند و گاهی هم در عروسی‌ها و جشن‌ها، هنرمندان اطراف فیض آباد، در آن شهر می‌آیند و هنرنمایی می‌کنند. همزمان با ساز و آواز یک‌تعداد هزل‌گویان، خوش‌طبعان و ظریفان با زبان و گفتار خاص خود که شکل نیمه بازیگری یا تمثیل را دارد، حاضران مجلس را فرحت و خوشی می‌بخشند.

بزرگ‌ترین شخصیت گوراوغلی‌گویی پهلوان اصیل است، او را گفتند که اصلیت یفتلی دارد. اکۀ نعیم و برادر او محمد اکبر از ناموران موسیقی بدخشان می‌باشند. در فیض آباد هنرمندان زیاد دیگر داریم، امیدواریم نویسندگان بدخشانی در باره هریک شان تحقیق و بعداً به نشر برسانند. جرم و بهارک قریب هم قرار دارند، این دو اولسوالی در قشنگی و زیبایی طبیعت در تمام کره ارض درجه یک می‌باشند و رقیب شان به ندرت پیدا خواهد شد.

نهال‌شان‌های محیط جنت‌مکان زردیو (شاید زردآب) که مربوط حکومتی بهارک است، پرندگان می‌باشد، همه چارمغزهای قاغاتی (بی‌پوست) و پوست‌دار از یک برکت‌های پرندگان آن دیار است، پرندگان تخم میوه‌جات را

زیر درختان با منقار خود می‌گیرند و در زمین گور می‌کنند و چند سال بعد آن دانه‌ها نمو کرده، درخت می‌شوند و میوه می‌دهند.

سال‌ها پیش یک سیل مدهشی در ملنگ‌آو (ملنگ‌آب) آمد و خسارات زیادی را بر مردم وارد ساخت، شادروان استاد خلیل‌الله خلیلی بزرگ‌ترین شاعر و بزرگ‌ترین نثرنویس افغانستان که کتاب «یمگان» را دربارهٔ زیارت حضرت ناصر خسرو نوشته یک شعر سوگواری را در بارهٔ سیلاب «ملنگ‌آو» سروده بود.

خان بهارکی از بزرگ‌ترین هنرمندان بهارک است، جوانانی در زمان ملاقات ما با هنرمندان بهارکی چون اسلام‌الدین و غیره در بهارک بودند، که در این مجموعه نتوانستیم اسمای هر کدام شان را به دست بیاوریم. بهارک وطن یکی از مجاهدان شهیر شهید محمدکاظم شارق می‌باشد.

جرم محیطی است که وصف زیبایی آن با قلم نمی‌تواند ترسیم گردد. پرندگان آن محیط خواننده می‌باشند، محیط جرم وطن بلبلان است.

ارواح‌شاد جنت‌مکان استاد این نگارنده جناب حضرت صاحب میا غلام حسن خان مجددی باری در جرم بدخشان تشریف برده بودند، خود به حضور هم‌صنفی‌ها و من در سال (۱۹۶۲م) فرمودند که در وقت تشریف داشتن در جرم، استاد صوفی غلام نبی نثو، در زیر یک درخت بسیار بزرگ چنار در فضای بسیار پاک و آزاد و مصفای جرم هنرنمایی می‌کرد. در آن حالت هنرنمایی استاد نتو هزاران بلبل در بالای درخت چنار آمدند و با استاد نتو^(ح) در آوازخوانی انباز شدند و چنان صحنه‌ای را به میان آوردند که انسان نمی‌تواند آن صحنه را با قلم تمثیل دهد، تو خود این حدیث را تصور کن در زمین یک هنرمند صوفی مشرب پرآوازهٔ کابل که حدیث شهرتش از کابل تا اقصای هند رفته با هزاران عندلیب در آسمان هم‌آواز شوند؛ چه صحنه‌ای را بر پا کرده باشند.

در هر کوچه و پس‌کوچه جرم درگاوهاست (در اصطلاح جرم جوی‌های بزرگ آب)، فیض‌محمد منگل که آواز او و فرزندش در رادیو کابل ثبت است از جرم بدخشان است و او در کِلپ (کلوپ) جرم، برای ما هنرنمایی کرد، ساز او ساز دمبوره بود و چه زیبا می‌خواند و چه زیبا می‌نواخت. واحسرتا که آن هنرمند پرآوازه که در جمله پهلوانان کشتی به‌شمار می‌آمد توسط نامجاهدان حزب جمعیت به شهادت رسید.

از جرم تا قریه‌های کوتل انجمن کران و منجان، دره یمگان و اطراف جرم، صدها ده و دهکده قرار دارد، که هریک از خود هنرمندانی دارند و در اوقات ضرورت و اعیاد و جشن‌ها، مردم شان را سرور می‌بخشند.

مردم وردوج و زیباک، قازده، اشکاشم و واخان و غیره چون قرغزهای پامیر، هرکدام علاقمند موسیقی می‌باشند و با شنیدن ساز و آواز، روح و روان خود را فرحت می‌بخشند، چونکه گفته‌اند: «موسیقی غذای روح است».

قرغزهای پامیر برعلاوه سازهای دیگر مروج، زیاده‌تر داستان‌های حماسی ماناس را می‌خوانند و ماناس به گونه گوراوغلی دارای داستان‌های زیاد می‌باشد. داستان‌های ماناس در قدامت، سابقه بیشتری دارند.

راغ تاریخی، درایم، شهر بزرگ، رستاق و چاه آب، خاش، ارگو، تیشکان و پشکان، سوچ، ارغنج‌خواه و صدها قریه و ده و قشلاق، در بدخشان قرار دارند، که در باره موسیقی شان، شاید و باید تحقیق صورت بگیرد.

جوره بیک خاشی و فرزند او رجب محمد جوره‌زاده اصلاً از قریه تاجیکان خاش می‌باشند و فعلاً در نو جرم، جرم از شخصیت‌های شناخته شده بدخشان در خصوص هنر به شمار می‌آیند.

داستان‌های موسیقی دروازیان و شغنانیان، تاریخ و پرده‌های دیگر دارد، این دو جامعه که از مرکز دور می‌باشند، در حقیقت باید به‌نام‌های دروازستان و شغنانشان یاد شوند، چون که جهان دیگر و دنیای خود را دارند.

دروازی‌ها از قدیم‌الایام به آن‌طرف دریای آمو ارتباطات زیاد داشتند. تاجیکستان در آن طرف دریای آمو است. مثلی که شغنائیان از این طرف دریا به آن طرف دریا با خاروقیان به اشاره مقاصدشان را افاده می‌کنند، دروازیان نیز بعد از تقسیمات بین روس و افغانستان با آن طرف، با اشارت، افهام و تفهیم می‌نمودند.

در سابق بعضی ساحات آن طرف آمو به زیر دست شاهان درواز بود و چون در آن طرف دریا همزیستی تورک و تاجیک تاریخ طولانی دارد، نوازندگان مشترک زیاد داشتند. هنرمندان دروازی خود سبک و روش خاص دارند؛ ولی بی‌تردید می‌توان گفت روش‌ها و سبک‌های‌شان بعضاً به شکل مشترک به مشاهده می‌رسد. چون که زمانی هردو درواز یک مملکت فسیح و پهناور را تشکیل می‌داد و سازهای تورکستانی به مشاهده می‌رسید.

هرگاهی که دوستان دروازی به صورت شوقی با خواندن‌های پرسوز، خود را مصروف می‌ساختند، خواندن‌های بزرگ‌مرد تاجیک و شاه‌مرد بزمیان تاجیکستان آدینه هاشم را به یاد می‌آوردند.

در یکی از سال‌ها این نگارنده به کشور کانادا به دعوت دوستان رفتم. اتفاقاً دو گردهم‌آیی را دیدم یکی آن که هنرمندان رادیو کابل در آن چون خانم افسانه و سیما ترانه (فرشته آواز) هنرنمایی می‌کردند و هردو هنرمند به پاس اینکه من بدخشانی بودم ابیاتی را که مربوط بدخشان بود، زیبا خواندند و سیما جان ترانه که ارتباط به خان‌آباد دارد، مطلع گفتارش «یار بدخشانی من» بود، بسیار زیبا خواند. در آن سال‌ها اینجانب منحیث مؤسس و رئیس عمومی اتحادیه سراسری هنرمندان کار می‌کردم.

در مجلس و محفل دومی در یک سالون بزرگ جمعیت زیاد تشریف داشتند، که رهبری محفل را جوانی به نام صبور تابش به پیش می‌برد، او را گفتم که تو از کجاستی؟ گفت: از درواز بدخشان. خدا می‌داند، که چقدر

افتخار و خوشحالی برایم رخ داده باشد، که یک جوان دروازی از دورترین نقطه بدخشان به فاصله هزاران کیلومتر، به کانادا آمده، نه تنها رهبر آرکستر است بلکه رهبری و نطای را نیز بر عهده دارد. از وی پرسیده شد که به استاد شاه ولی ولی ترانه ساز چه ارتباط دارد، گفت که از نواسه های شاه محمد ولی خان دروازی یعنی وکیل السلطنت اعلیحضرت شاه امان الله خان است.

به این گفته وی شک پیدا شد، چونکه این نگارنده کتابی را به نام او تألیف کرده بودم و همه اعضای خانواده او را از خورد تا بزرگ می شناختم. بعدها دانسته شد که با آنها رابطه داشته و خود را به مانند فرزند معنوی استاد ترانه ساز می پنداشته، خصوصاً که نام محترمه ماری جان، خانم استاد را به زبان آورد.

بزرگترین هنرمند درواز، که شهره آفاق دارد، عبارت از استاد شاه ولی، ولی ترانه ساز است که در کابل در زمرة یکی از خوانندگان کلاسیک به شمار می آید.

در امریکا بودیم که در جریده «امید» یک جنگ مطبوعاتی در بین استاد ترانه ساز و استاد خیال درباره موسیقی در افغانستان رخ داد. استاد ترانه ساز می گفت که موسیقی سرحد ندارد و ما باید خود را تقویه و انکشاف دهیم و در خارج، جهانیان باید بدانند که نوع موسیقی مردم چه قسم و چگونه است. اما استاد خیال طرفداری موسیقی هندی را می نمود، چونکه اکثریت زیاد موسیقی نوازان رادیو افغانستان را هنرمندانی تشکیل می دادند که یا اصل و نسبشان از هند و یا اینکه کابلیان اصیل نزد آنها شاگردی کرده اند.

یکی از روزها استاد ترانه ساز و روز دیگر استاد خیال موضوع را با این کمینه تلفونی به مذاکره گذاشتند، فرموده های استاد خیال جنبه های علمی داشت، چون که از زمان امیر شیرعلی خان که گروه هنری به کابل آمده بودند، بسی از آنها و اولادهای شان، تا کنون در هنر موسیقی اشتغال و از

جمله هنرمندان و استادان بزرگ افغانستان به شمار می‌آمدند و کوچه خرابات به نام آن‌ها شهرت یافت. بناءً مقاله‌ای را به جهت رفع مناقشات تحریر نمودم و گفتم که موسیقی اصلاً سرحد ندارد و موسیقی اصیل هر کشور در حدود محدوده‌شان باید حفظ و انکشاف داده شود، گویا اینکه به درجه اول سرحد ندارد و ثانی هر مملکت دارای سبک خاص خود می‌باشد. و این موضوع در جریده کاروان به طبع رسید و هردو استاد بدان قناعت کردند و موضوع را دنبال نکردند.

متذکر باید شد که تأثیر موسیقی هند بر مردم افغانستان بسیار زیاد عمیق است. این نگارنده موسیقی نواز نمی‌باشد ولی علاقمندی‌اش بیش از حد است و بهتر است مثال موسیقی دوستی سبک هندی افغانستانی‌ها را از خود بیاوریم.

در بلومینگتن اندیانا بودم شب‌ها و روزها درباره هر چیز چون تاریخ، ادبیات، سیاست، خاطره‌ها می‌نوشتیم و در مراکز تمام افغان‌های مهاجر که در دنیا حیات بسر می‌بردند و نشریات داشتند به چاپ می‌رسید. در یکی از شب‌ها بعد از نماز خفتن در حالی که صداهای هندی را می‌شنیدم. و از آن روحاً قوت می‌یافتم و به کار خود دوام می‌دادم، یکباره صدای اعجازی «لتامنگیشکر»^۱ بلند شد و مرا کیفیت آن از حالت عادی، به جهان دیگر برد.

(^۱) لتا منگیشکر Lata Mangeshkar یکتا از آواز خوانان مشهور هندی است. او در سال ۱۹۲۹ تولد شده است و اکنون ۹۲ سال عمر دارد. او از پرکارترین آوازخوانان هند به شمار می‌رود که از سال ۱۹۴۲ تا کنون صدای او عوض آواز بازیکنان زنان در فلم‌های هندی، گوش میلیون‌ها انسان را می‌نوازد. گفته می‌شود از او بیش از چهل هزار آهنگ ثبت شده است. او در سال ۲۰۰۱ بالاترین نشان شهروندی هند را که «بهارات راتنا» خوانده می‌شود، دریافت داشته است. ویراستار

در آن نیمه شب به گفته حضرت حافظ:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

وندران نیمه شب آب حیاتم دادند

قلم را چنان برداشتم و چنان به سرعت در باره هندوان و تأثیرات موسیقی و «لتا» نوشتم، که فردایش دیدم بیش از سی صفحه را پر کرده بودم در حالی که در حالت عادی کمتر از ده صفحه می‌نوشتم.

آن نوشته را که هیجانی تحریر کرده بودم، اضافات و ایزادات آوردم و به سویه کتاب ساختم و دوست دانشمند و گرمی‌ام جناب خواجه بشیر احمد انصاری (خواجه انصار) همکاری‌های زیادی در زمینه کردند.

این نسخه را دوستان بسیار تقدیر کردند و استاد حفیظ‌الله خیال، کتابی را به زبان انگلیسی در باره «لتا» برایم فرستاد و استاد رؤیا مقالاتی در باره «لتا» را برایم روانه کرد و از همه آنها، بعدها در آن کتاب استفاده شد. مرحوم داکتر نعیم فرحان از آسترلیا برایم تلفونی فرمود، که هر روز مکرراً آن نسخه را می‌خواند و لذت می‌برد و تا حال ده‌ها مرتبه آن را خوانده است و می‌گفت ای کاش «لتا» به فارسی می‌دانست که خود را از زبان یک غیر هندی می‌شناخت.

گفته اند هر چه از دل بر خیزد در دل بنشیند، آن شب تاریخی، خواب بر من حرام شد و نوشتن در باره یک هندوی بت‌پرست حلال گردید.

خسروا در عشق بازی کم ز هندو زن مباش

کز برای مرده سوزد زنده جان خویش

استاد شاه ولی، ولی ترانه‌ساز فرزند شاه محمد ولی خان دروازی است که به وقت پادشاهی شاه امان‌الله خان، نه تنها وکیل‌السلطنت بود، بلکه وزارت‌های درجه یک مملکت را به پیش برده و یگانه کسی بود که استقلال افغانستان را

بگوش همه جهانیان رسانید. به گفته مردم وطن‌مان از جابلقا به جابلسا پیغام آزادی افغانستان را از دست انگلیس‌ها رسانید.

ولی با روی کار آمدن محمد نادرشاه خان که عناد دیرین با وی داشت، بدون محکمه به شهادت رسانیده شد. اولاده او از تعلیم باز داشته و همه دارایی و مال‌شان ضبط گردید و از آنست که استاد شاه ولی، ولی ترانه‌ساز فرزند او رو به موسیقی می‌آورد و واقعاً موسیقی را به کمال می‌رساند. در خاطر دارم روزی را که جوانی از نجیب‌زادگان درواز را به نام قلمداد در کابل ملاقات کردم، چون به درواز و دروازی‌ها علاقمندی زیاد داشتم و دارم، راجع به تاریخ درواز و شاهان درواز، با وی صحبت کردم، او گفت که تاریخ قلمی درواز را به خانه خود ویا یکی از دوستان دیده است. از وی خواهش نمودم، یا آن نسخه را در مقابل پول برایم بیاورد ویا از روی آن چیزی نقل کرده به من برساند.

این نه تنها دروازی بود، بلکه فرشته وفا هم بود، یک سال بعد مرا در کنار سرک داخل پوهنتون دید و گفت که فردا برایت آنچه را که وعده کرده بودم می‌آورم.

در سابق قاعده بر آن بود که شاهان کوچک را شاهان بزرگ در صورتی که ارتباطی داشته باشند حمایت می‌کردند، من شنیده بودم که در وقت قدرت قرغزها، قلماق‌های قرغز تبار در درواز شاهی می‌کردند و قرغزها از آن‌ها حمایت می‌نمودند.

بعد از این که قلماق‌ها توسط مردم درواز با همکاری اشترخانی از پای آورده شد، بسی شهزادگان قلماق‌ها به هر طرف، خاصاً کابل هجرت کردند و در جمال‌آغه، محمدآغه و گل‌آغه در اطراف کابل متوطن گردیدند که بقایای آنان خودها را از جمع شهزادگان دروازی می‌دانستند، چنانچه مرحوم گل‌احمد شیفته رساله‌ای را در این باره به طبع رسانید و نیز مرحوم استاد

غلام‌علی آئین سابق والی بدخشان خود را قرغز و از جمع شهزادگان قلماق دروازی می‌دانست و آن مفهوم را در کتاب یادداشت‌های خویش به طبع رسانیده است.

بعد از قلماق‌ها به‌روایت کتاب تاریخ درواز، اشترخان‌ها بنابر دعوت مردم درواز به درواز آمده به سرکردگی اسکندر خان، دروازشاهان اشترخان به منصه قدرت تکیه می‌زنند که مؤسس آن سلسله اسکندر خان و از بقایای مشهور آن شهید سعید محمد ولی خان دروازی است که در زمان خود شهرت جهانی پیدا کرد. این نگارنده از روی نسخه خطی تاریخ درواز کتاب شاه محمد ولی خان دروازی را نگاشتم و شجره او را با شهریاران دیگر درواز به سلسله اشترخان‌ها رسانیدم.

پیش از اینکه کتاب به طبع برسد کتاب را به‌صورت مکمل در کالفورنیا به حضور استاد شاه ولی، ولی ترانه‌ساز رسانیدم و وی کتاب را سرا پا مطالعه کرد و به همه نوشته به شمول شجره شان مهر تأیید گذاشت، برای اینکه زبان بعضی معاندان و متعصبان را در خصوص شجره شان بسته بدارد، یک صفحه را به‌خاطر تأیید کتاب نوشت و فرمود که آن نوشته‌اش ضم کتاب گردد.

از آن گذشته جناب احمد ولی سروش شاعر وارسته و برادر خرد استاد شاه ولی ترانه‌ساز نیز کتاب را خوانده و در آن در دو صفحه نوشتند و همه به چاپ رسید.

روزی کتاب قطوری به دستم رسید به عنوان «بدخشان در تاریخ» نوشته آقای صاحب‌نظر مرادی؛ ضرور نیست که محتوای کتاب را زیر تبصره بگیرم، ولی تنها می‌خواهم بگویم که علاوه بر اینکه از کتاب این نگارنده به‌نام شاه صاحب محمد ولی خان دروازی به بسیار پررویی و خلاف همه موازین علمی سرقت علنی کرده بود و در جایی گفته بود «آن شخص برایم این طور گفت»

در حالی که وی را اصلاً ندیده است و نمی‌شناسد. تنها این نگارنده او را در ناروی پیدا کردم و معلومات به‌دست آوردم.

مهمترین موضوعی که باید گفت و از مزخافات آن کتاب تیر شد، این است که می‌گویند «شاه می‌بخشد و شاه قلی نمی‌بخشد» آقای مردای گفته بود که من مرحوم شاه صاحب را هم‌تبار خود ثابت کرده‌ام. در سطور بالا گفته آمد، استاد شاه ولی ترانه‌ساز و جناب احمد ولی سروش فرزندان شخص شاه صاحب می‌باشند تحریری نوشته اند که آنچه من گفته‌ام درست است، جناب آقای مرادی آن را نپذیرفته است و در حالی که آن‌ها را نمی‌شناسد، گفتار شان را رد نموده است.

در یکی از سایت‌ها در باره اصل و نسب مرحوم محمد طاهر بدخشی مناقشه رخ داده بود، در آن حواله گردیده بود که بهتر است به «دی. ان. ای» مراجعه شود، چونکه «دی. ان. ای» علم مثبت و نود و نه اعشاریه نه درصد درست است، به یاد می‌آید که آن مرادی فرموده بود که نسخه «دی. ان. ای» را نمی‌پذیرد.

من نمی‌دانم که آن محترم از کجا دکتورا گرفته و در کجا درس نویسندگی را فرا گرفته است؟ شاید درباره موسیقی درواز که تمام نوازندگان و آوازخوانان را معرفی بدارد تا کنون کسی ننوشته باشد و امید است این کار که کار یک دروازه‌ستانی است جامعه عمل بپوشد، مثلی که دانشمندان گرامی جناب نجیب‌الله بیضایی کتابی را به نام «سخنوران درواز» نوشته و به طبع رسانیده است. ارواح‌شاد محمد طاهر بدخشی که درباره بدخشان و بدخشانیان معلومات زیاد داشت، باری به این نگارنده فرموده بود که در تاریخ درواز یک عده نقاشان به مشاهده می‌رسد. مرحوم شاه عبدالله بدخشی در کتاب «ارمغان بدخشان» در قسمت موسیقی دروازی‌های وطن چنین گفته است «اسباب موسیقی این اقوام نیز اکثر مختلف بوده، با یکدیگر شان

موافقتی ندارد. مثلاً سامان موسیقی اهاالی سخنان عبارت از یک دف می‌باشد که آن را بیشتر مردها می‌نوازند، اهاالی واخان و شغنان یک نوع رباب دارند که آن را به قسم بی‌قاعده از چوب تراشیده، دسته آن را طور مثلث و پایان آن را مدور می‌سازند و دایره پایان آن را قدری مجوف کرده بالای آن پوست می‌کشند و پنج تار روده را که هر کدام آن برابر زه کلان رباب معمول می‌باشد. بالای آن می‌دوانند و می‌نوازند. اغلب گمان می‌رود این آله موسیقی به طوری که خود اهاالی آن حدود اذعان می‌کنند از قدیم‌ترین ادوار تاریخی برای‌شان یادگار مانده خواهد بود.

در حصص انجمن و شغنان و بعضی نقاط درواز یک نوع آله موسیقی دیگری هم ملاحظه می‌شود که اغلب دارای قطر پانزده الی بیست سانتی‌متر می‌باشد. این چوب طبعاً بی‌مغز بوده و هنگامی که خشک می‌شود بسیار سبک می‌باشد، نام آن در زبان عامه اهاالی بدخشان به کمال موسوم است این چوب را گرفته به اندازه نیم متر و شصت سانتی کوتاه می‌کنند و یک ورق پوست بالای آن را از یک طرف تراشیده درون آن را که طبعاً هم خالی و بی‌مغز است خوب پاک می‌کنند و در بالای آن چهارده انچ تار از دم اسپ را یکجا تاب داده در دو گوشک آن محکم می‌کنند و آن را می‌نوازند. به عقیده عاجزانه این آله موسیقی از موسیقی‌های خیلی قدیم و تاریخی است، بجز استعمال لوازم طبیعی دیگر هیچ یک ایبای تصنعی را مالک نمی‌باشند» (ص ۱۲۹ و ۱۳۰).

به عقیده این نگارنده، «کمال» که مرحوم شاه عبد الله بدخشی ذکر نموده در ساحه خاش بدخشان مردم تورک‌زبان خشک آن را «کمه» می‌گویند و تاجیکان به گونه «کمال» یاد می‌کنند، ولی تازه آن را ترکان بنام «اوغان» و تاجیکان بنام «یغن» می‌گویند و از آن یک شیر به دست می‌آورند به اسم «چیره» (به فتح حرف اول) ولی قطر آن را که بین پانزده تا بیست سانتی

گفته اند، در ساحهٔ خاش قطر آن خیلی کوچک‌تر از آنست که مرحوم شاه صاحب فرموده اند، طبعاً هر درختی و هر گیاهی در هر جایی به شکل و رنگ قوی یا ضعیف کوتاه یا طویل می‌رویند.

تا این‌جا در خصوص موسیقی‌های مناطق بدخشان چند کلمه به عرض رسید که به هیچ صورت نمی‌تواند مکمل باشد و موسیقی‌های هر حصه‌ای از بدخشان را توضیح دهد. البته سعی و هدف از این کار من اقدامی است که آینده‌گان معلومات مؤثقی‌تر در آن علاوه بدارند و اکنون نوبت به شغنانشان است.

اگرچه مرحوم شاه عبدالله بدخشی در کتاب ارمغان بدخشان اندکی دربارهٔ موسیقی در شغنانش اشاره کرده است، ولی جناب آقای فرید بیژن در پاورقی قسمت شغنانش در کتاب مذکور اندکی از زبان نوایی و کشکی به موسیقی شغنانش تذکر داده که اینک به عرض رسانیده می‌شود:

۱. «نوایی دربارهٔ آلات موسیقی شغنانش می‌نویسد: «ساز معروف شغنانش رباب است که آن یک نوع آلهٔ خود آن‌هاست و شش تار دارد. هم‌چنان غیجک که معروف به ساز چمگ است و دوتار آن دنبوده شهرت دارد، سه تار که شباهت به رباب‌شان دارد و دف». نغمهٔ شغنانی (۳۰۳).

شغنانیان نه‌تنها در مراسم شادی به ساز و آواز می‌پرداختند بلکه به مراسم تعزیه نیز به موسیقی روی می‌آوردند، هنگامی که انسانی می‌میرد «مردی که او را خلیفه و نایب پیر می‌گویند در خانهٔ مرده‌دار سه شب منزل می‌کند. او گاهی برای اهل خانه کتاب می‌خواند و نصیحت می‌کند و گاهی رباب می‌نوازد و می‌خواند» (رسم تعزیت در شغنانش ۲۴۱).

۲. کشکی دربارهٔ موسیقی در میان اهالی شغنانش می‌نویسد که آنها «شوق نغمه‌سرایایی و بزم دارند. رباب و تنبور و چنگ و غزل‌خوانی زیاده‌تر در بین‌شان معتاد است» (۳۲۲).

به قول کشکی زنان شغنی که هیچ‌گاه روی نمی‌پوشانند نیز گاهی دف می‌زنند و زمزمه‌سرایی می‌ورزند».

در قسمت موسیقی در بدخشان طوری که گفته اند، معلومات کم وجود دارد، چون خبر داشتم که دانشمند گرانقدر و محترم شغنانشان جناب داکتر نصرالدین شاه پیکار که شغنی‌الاصل می‌باشند، دربارهٔ عمومیات شغنانشان معلومات وسیع دارند، لذا از حضورشان تقاضا نمودیم که در این کتاب سهم بگیرند و چند سطر به جهت مزید معلومات دربارهٔ موسیقی بدخشان تحریر و به ما بفرستند و اینکه با لطف‌های بی‌کران آن درخواست را لبیک فرمودند و معلومات ذیل همه از موصوف است:

بسم الله الرحمن الرحيم

(نقش بارز موسیقی، تارنوازی و مدیحه‌سرایی «مداح‌گویان» پیشکسوتان شغنان، در بازتاب هویت بومی نژاد تباری و عقیدتی!)



بشنو از نی چون حکایت می‌کند از جدایی‌ها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا ببریده اند از نفیرم مرد و زن نالیده اند

اگر به دید انداز تاریخی موسیقی، تارنوازی، دف، ساز و مدیحه‌سرایی محیط شغنان نظر اندازیم دیده می‌شود که شخصیت‌های خیلی با نام و نشانی نه‌تنها در آن‌زمان بلکه در زمان کنونی هم در میان مردم، قوم و تبار خود، در میان دهکده‌های آستان بدخشان و هم در میان مردمان سایر ولایات افغانستان از احترام و اکرام قابل وصفی برخوردار بوده و هستند. فرآیند نوازش موسیقی، تارنوازی، دف‌سازی، مدیحه‌سرایی، در همه دهکده‌های ولسوالی شغنان فرهنگ هنری و عرفانی مردمان این منطقه را تشکیل دهنده بوده است. وسایل موسیقی‌ای که در اختیار مردم بوده و هنرمندان از آن استفاده نموده اند، می‌توان از:

رباب، رباب کابلی، غژک، تنبور، سیتار (سه‌تار) دوتار (دنبوره) قشقارچه، نی، دف، چنگ و غیره یاد کرد. هرکدام از این آلات موسیقی جایگاه ویژه نوازندگی، محفلی و محیطی خود را داشتند، که می‌توان از مراسم عروسی‌ها، خوشی‌ها، محافل و بزم‌نشینی‌ها، هم‌آیش شب شش، روز سوم به دنیا آمدن نوزادها، برش جامه و البسه عروس‌ها، حضور به هم رسانی مجدد افراد و اشخاص از سفر رسیده، جشن نوروز، زیارت اماکن مقدسه و آستان‌ها، زیارتگاه‌ها، قدمگاه‌ها، زیارت‌گاه‌های پیران کوهستان، شخصیت‌های روحانی و عرفانی، شاهان و شخصیت‌های معنوی و منور، ختنه سوری‌ها، به دنیا آمدن نوزادها، دعوت بقا، دعوت فنا، به مثابه دو رکن اساسی مراسم و سنت ماندگار پیر ناصر خسرو «چراغ روشن»، برگزاری عیدها، عید غدیر، عید نوروز، عید سعید فطر، عید سعید اضحی، زادروز امامت، تخت نشینی امامت، میلاد مسعود حضرت رسول اکرم (ص) و غیره نام گرفت. هنرمندان، تارنوازان، مدیحه‌سرایان، منقبت‌خوان‌ها، نعت‌خوان‌ها و دف‌سازمندان که در این عرصه فعال بودند می‌توان بر اساس محیط و محل زیست شان اینگونه برشمرد:

دهکده درمارخت:

دهکده ویر: در این دهکده شخصیت‌های بودند، که شهرت‌شان در مروج سازی موسیقی، تار نوازی، مدیحه‌سرایی، تعبیر و تفسیر سیاق موسیقی و سروده‌های میهنی، خوانش منقبت‌ها، قصیده‌ها، شعرخوانی‌ها، گسترش شیرازه اخلاقیات اسلامی و اسماعیلی، فراموش ناشدنی است که می‌توان از: مرحوم شیرین‌بیک، سره‌بیک، فیض‌الله، عزیزمحمد، مجاورشاه، و غیره یادآور شد. چون در مورد برخی از این شخصیت‌ها معلومات کمتری داریم، از این سبب تنها اسمای شان در این جا ذکر شده اند. به یاد دارم که در سال‌های ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ خورشیدی، مادامی که برخی از محاسن سفیدان دهکده «پستیو» به ویژه مرحوم ملاخوشحال تصمیم گرفتند تا دعوت فنا را

به خاطر زنده ماندن این دعوت در شیرازه عقیدتی مردم ما و نه برای فردی و یا شخصی به گونه ویژه، ترتیب و تنظیم کنند، باید هنرمندان نامور را به ویژه مدیحه‌سرایانی که در محیط و منطقه یادشده و بیرون از آن حضور دارند، دعوت شوند تا محفل به نحو شایسته، زیبا و عرفانی‌اش به پیش برده شود، از مرحوم سره‌بیک، خلیفه مجاورشاه، از دهکده ویر، خلیفه ظهور، خلیفه رحمت‌شاه از سرچشمه، خلیفه سیدمراد در مارختی، ملاحسین یازگامی، ملاخوشحال پستیوی، دعوت به عمل آمده بود تا در غنامندی هم‌آیش دعوت فنا، نقش‌آفرینی کنند که بدون تردید این چنین نیز شد. با وصف آنکه برای کودکان اجازه ورود نبود اما برخی کودکان آن وقت به‌شمول شخص خودم به گونه پنهان خویشان را در گوشه‌ای جا دادیم و همه فرایند را به گونه دقیق به تجربه گرفتیم که شاید هرگز فراموشم نشود، تا زمانی که حیات باقی باشد. در این جا با امکاناتی که دوستانم در اختیار گذاشتند، میل دارم کمی مفصل‌تر در مورد مرحوم عزیزمحمد که همواره زیبنده و آراینده مجالس و محافل بود، مواد بیشتری را در اختیار خواننده‌های گرامی بگذارم تا حظ ببرند.

عزیزمحمد فرزند دوست محمد در سال ۱۳۲۴ هـ در ولسوالی شغنان ولایت بدخشان افغانستان در یک خانواده با سواد غیرمکتبی به‌دنیا آمده با تحصیلات محلی و آموزش آثار ادبی کلاسیک زبان پارسی و علوم متداوله دینی از سواد لازم به سطح محلی که در آن زمان هنوز مکاتب رسمی دولتی در سطح قریه‌جات این ولسوالی رایج نشده بودند، برخوردار بود. موصوف با داشتن طبع شاد به هر موسیقی محلی دسترسی داشت و در قطار هنرمندان قابل قدر آن زمان شمرده شده و مورد استقبال هم‌دیاران خود در همه مراسم شاد و فرح‌بخش قرار می‌گرفت، عزیزمحمد این هنر را به تشویق پدرش که در هنر موسیقی مخصوص در بخش موسیقی امور مذهبی موسوم به مداح

دسترسی داشت با برادر از خود بزرگترش مرحوم بازمحمد که در سن جوانی وفات نمود، فرا گرفته بود و بعدها در همنشینی، همکاری و رهنمایی‌های استادانه هنرمندان دست اول محیط هر یک مرحوم میردولت‌خان پستیوی، شیرین ویری، خاکراه بهشاری، میرافگن چاسنودی و دیگران به فن نوازندگی و هنر آوازخوانی دسترسی پیدا نموده شهرت محلی کسب و در پیروزی انقلاب ثور سال سیزده پنجاه و هفت در قطار دیگر هنرمندان محلی بدخشان از طریق وزارت اطلاعات و کلتور به رادیو افغانستان دعوت و ضمن ثبت آواز هنر موسیقی محلی در استدیوی رادیو تلویزیون افغانستان در شهر کابل به هموطنان عزیز در قطار سایر هنرمندان ولایات کشور هنرنمایی نمودند، مرحوم عزیزمحمد به کارها و خدمات اجتماعی علاقه تام داشت، او بعد از انجام خدمت عسکری در امور اجتماعی سهم زیاد می‌گرفت و در قریه «ویر» شغنان در حل منازعات قومی با سایر بزرگان محل همکاری می‌نمود، با پیروزی انقلاب ثور از جمله فعال‌ترین دهقان روشنفکر ازین تحول فعالانه پشتیبانی نموده به‌حیث مدافع انقلاب در صف مبارزین قرار گرفت و با اضافه از صد نفر هم‌سنگران که از ولسوالی‌های شغنان، اشکاشم، واخان و زیباک گردهم آمده بودند، داوطلبانه برای دفاع از انقلاب به جبهه جرم فرستاده شدند که تا آخرین رمق از سنگر خود جوان‌مردانه دفاع نمودند. از ایشان تنها پسر توانمند و با استعدادی به یادگار مانده است که فرید نام دارد، متأهل بوده در شهر لاوال ایالت کبک کانادا زندگی می‌نماید، او تحصیلات خود را تا سطح کایج در ایالت کبک کانادا به اتمام رسانیده و اکنون به‌طور فعال در ساخت و ساز یک اداره بیزنس به آینده امیدوار کننده فعالیت می‌نماید، فرید نیز به موسیقی علاقه داشته، آواز خوان مورد علاقه هم‌زبانان و دوستان خود می‌باشد، موصوف با گرفتن کورس‌های موسیقی به هنر نوازندگی آلات

موسیقی و آوازخوانی دسترسی کمایی نموده، در این بخش نیز آینده امیدوار کننده دارد.

دهکده غارجبین پستیو: در این دهکده شخصیت‌هایی بودند که شهرت‌شان در مروج‌سازی موسیقی، تارنوازی، مدیحه‌سرایی، تعبیر و تفسیر سیاق موسیقی و سروده‌های میهنی، خوانش منقبت‌ها، قصیده‌ها، شعرخوانی‌ها، گسترش شیرازه اخلاقیات اسلامی و اسماعیلی، فراموش‌ناشدنی است که می‌توان از مرحوم ملا خوشحال مدیحه‌سرا، عوض‌بیک و ملاکریم فرزندان ملا خوشحال مرحوم، دادی‌حق دفساز خوان نام‌دار پسر مرحوم امان‌بیک پستیوی، دولت‌خان مدیحه‌سرا، قصیده‌خوان، غژک، سیتار و تنبورنواز خیلی خوب محلی، رستم‌بیک اکابر نخستین آموزگار مدرسه ابتدائیه دهکده غارجبین پستیو که در سال ۱۳۴۳ خورشیدی به‌روی دانش‌آموزان بازگردید، و مدیحه‌سرا، غژک و تنبورنواز خیلی خوب دهکده یادشده که در سال‌های ۱۳۴۵ الی ۱۳۴۶ خورشیدی منحیث آموزگار دبیرستان دهاتی دهکده درمارخت، و بعدها منحیث خزانه‌دار لیسه رحمت شغنان برای بیشتر از ۱۵ سال ایفای وظیفه نموده بود، یاد آور شد. در ضمن می‌توان از مرحوم مرادبیک پستیوی، گل‌بته، میرزانظر، فرزندان مولانظر «بهرفچی» که در هنر دفسازی، غژک، چنگ و نی‌نوازی خیلی‌ها درست می‌درخشیدند، یادآوری کرد.

دهکده اندیزگ / یازگام:

دهکده شیو / خوست:

دهکده گرنج و ساوان:

دهکده ده مرغان:

دهکده بهشار:

دهکده سرچشمه: در این دهکده شخصیت‌هایی بودند که شهرت‌شان در مروج‌سازی موسیقی، تارنوازی، مدیحه‌سرایی، تعبیر و تفسیر سیاق موسیقی و سروده‌های میهنی، خوانش منقبت‌ها، قصیده، شعرخوانی‌ها، گسترش شیرازه اخلاقیات اسلامی و اسماعیلی، فراموش ناشدنی است که می‌توان از خلیفه رحمت‌شاه (۱۳۵۱ خورشیدی)، سیدجمال (۱۳۴۰ خورشیدی)، خلیفه الفت‌شاه (۱۳۵۸ خورشیدی)، نام برد. این‌ها نه تنها در موسیقی و سایر عرصه‌های دیگری که پیشتر یادآور شدیم نقش داشتند، بلکه در ارتقای سطح سواد مردم از طریق به تفسیر گرفتن و تعبیر نمودن داشته‌های هنری خود و دیگران، سهم میهنی، اخلاقی، فرهنگی و عرفانی خود را در برابر مردم ادا می‌نمودند. این شخصیت‌های هنری و فرهنگی، همواره در مجالس «چراغ روشن»، «دعوت بقا»، «دعوت فنا»، در مراسم خوانش آثار و آفریده‌های شاه ناصر خسرو به ویژه وجه‌الدین، زادالمسافرین، روشنایی‌نامه، هفت باب، جامع الحکمتین، سفرنامه، ام‌الکتاب، گشایش و رهایش، کلیات پیر^۱، قصاید و سایر سروده‌های پیر را با آلات موسیقی به ویژه «رباب» بدرقه می‌نمودند، که یگانه وسیله هم‌آیش جمعیت‌ها در راستای ایجاد هم‌آهنگی، اتحاد و یگانگی در میان مردمان آن دیار و دهکده‌ها، به حساب می‌رفت. در ضمن می‌توان از مرحوم سه‌شنبه (۱۳۴۵ خورشیدی)، یاد کرد که در عنفوان جوانی، مادامی که گلدسته شاه خان معلم را در راه روشن جهت انتقال پیام و هدایت جدید امام زمان، شاه کریم الحسینی به جماعت شغنان و روشن‌ها، همراهی می‌کرد در نتیجه سرازیر شدن برف‌ریزی (برف کوچ)، هردوی شان زیری برف پدروود حیات گفتند. روح هردو خادم کیش و آئین اسماعیلیسم فلسفی، شاد و خرم باد.

^۱ هدف نویسنده از «پیر»، حجت خراسان ناصر خسرو بلخی قبادیانی است. ویراستار

دهکده تیراژ/ تندیر:

دهکده دهشار:

دهکده سنورگ:

دهکده ورین: در این دهکده شخصیت‌هایی بودند که شهرت‌شان در مروج‌سازی موسیقی، تارنوازی، مدیحه‌سرایی، تعبیر و تفسیر سیاق موسیقی سروده‌های میهنی، خوانش منقبت‌ها، قصیده‌ها، شعرخوانی‌ها، گسترش شیرازه اخلاقیات اسلامی و اسماعیلی، فراموش‌ناشدنی است که می‌توان از: محترم جهاندارشاه خان فرزندانش، محترم اسفندیار خان، مرحوم عزت‌مراد خان، محترم غازی‌بیک خان، و پدر مرحوم و مغفورشان عبدالنظر خان غژک نواز معروف و خوش‌آوا، یادآوری کرد.

دهکده شدوج: شدوج نیز یکی از قریه جات پر نفوذ شغنان که بالغ به چهار صد خانوار واکثريت مردم آن با شوق وعلاقه خاص به علم وهنر دارند، اگر مبالغه نشود بیشتر میراث‌های قدیمی هنری نسبت به قریه‌جات دیگر شغنان هنوز در «شدوج» زنده اند، اما متأسفانه موسیقی الکترونیکی که تقاضای عصر است، موسیقی اصیل را در خود فرو برد. هنرمندانی که در شدوج نام‌دار بودند، قرار ذیل اند: مرحوم حقداد یکی از آوازخوانان مشهور و خوش‌صدای شدوج بوده و بالفعل در حین خواندن، شعر هم می‌گفت. از او سه پسر که همه هنرمندان خوب و مشهور ملک بودند و هستند هریک، مرحوم عزت مراد، اسفندیار و زورآور، عبد‌النظر یکی از آوازخوانان دوران خود که حافظ بود، تمام اشعاری که می‌سرود از جامی، هلالی، بیدل. زیاده‌تر اشعار انتخابی او صوفیانه و پندیات بود، میراثی که از استاد عبدالنظر در قدر حیات است، استاد غازی بیک که یگان وقت به طور امانتور می‌خواند.. استاد جهاندار شاه آوازخوان و نوازنده انواع موسیقی محلی، معلومات مفصل آن را برادرمان میرزی در سیمای شغنان نشر کرده. نظرداد آوازخوان و نوازنده که بعداً در

تاجکستان اقامت گزین شد. اسفندیار آوازخوان و نوازنده، زورآور آوازخوان و کمیدین محلی، شاید آخرین کسی باشد که بعضی از بزم‌های قدیم را زنده نگهداشته است، مرحوم نظرامان یکی از مشهورترین رقص نامی که رقص را با شمشیر اجرا می‌کرد. چهارشنبه از شادج درهء مشهور به باچمچه یا چپ رقصی . جلندر تنبورنواز تاپ از شادج که با اکثریت هنرمندان دمبوره می‌نواخت. قدرت دفزن ماهر و نی‌نواز خیلی خوب.

پدرم گل محمد هم شوق آوازخوانی و هم غجک و دمبوره می‌نواخت، خلیفه اجابت‌شاه، سرفراز و خلیفه شاهک از مدح‌خوانان خیلی با کیفیت بودند. در شادج، غجک اولین با توسط عزیز و میرافگن روشانی که رشته قومی با خانوادهء ما داشتند نواخته شد، بعداً توسط حقدار پدر عزت مراد، عبدالنظر و نظرداد و دیگران مروج گردید. از هنرمندانی که قبلاً یادآور شدم می‌خواستم نکات چندی راجع به مرحوم عزت مراد بنویسم.

او در سال (۱۳۲۲ هـ ش) در ناحیه پرزیزجخ شادج چشم به جهان گشود، پدرش حقدار با علاقه ایکه به هنر داشت از زمان کودکی همه وسایط را برای شان آماده ساخت، عزت مراد سواد کافی داشت تا اشعار خودش انتخاب کرده و حفظ نماید، وقتی که غجک دف و دمبوره در خانه ما آماده شد، همه هنرمندان قبلن از ایشان ذکر بعمل آمد مشق و تمرین خود را شروع کردند نظرداد رباب می‌نواخت عزت مراد دمبوره جهاندار شاه غجک و اسفندیار دف یا طبله و در روز دیگر همه بر عکس بود تا همه با حالات موسیقی مسلط باشند و آهسته آهسته شهرت زیاد در بین مردم و فراتر از محیط خود پیدا کردند، اما به تدریج گروپ هنری شان از هم جدا شد، نظرداد رفت به طرف تاجکستان اسفندیار نیز از شغان وظیفه دار شد و استاد جهاندار شاه میز زمانیکه فرزندانش توانائی همه فن موسیقی آموختند گروپ شان مکمل شد گردید. عزت مراد که صدای بی‌همتی داشت فقط با یک غجک که طبله‌نواز

هم نداشت به کاری هنری ادامه داد. زمانی که من بین سنین نهم یا ده بودم با درپگان عروسی دف می نواختم و گاهی هم قاقش بودم.

او یکی از آوازخوانان به خصوص در دربار شاه زیباک و پیران کران و منجان بود و همچنین در بعضی اوقات از طرف کمیته فیض آباد ولایات دیگر مثل قندز و تخار بخاطر تجلیل از نوروز یا محفل رسمی دیگر دعوت می شد. در زمان داوود خان اولین رادیوی دولتی کابل که نشرات خود را سراسری ساخت از هنر محلی هر ولایات بخاطر ثبت آوازخوانی در رادیو که از جمله فیض الله از ویر و عزت مراد از شدوج را دعوت کردند و پارچه مذکور بنام عزت الله ثبت نام شد نام عزت مراد را عزت الله گذاشتند تا با فیض الله همنوا باشد و شاید پارچه ثبت شده شان هنوز در آرشیف موجود باشد. دفی که تا آخر عمر همرايش بود یکی از تحفه های خیلی با ارزش آن وقت از مدیریت رادیوی دولتی کابل برایش اعطا گردید. در آن زمان رقیب های هنری آن خارج از شدوج فیض الله و عزیز نحمد از ویر رمضان و نور محمد از چاسنود علیا بودند، عزت مراد بعد از سن چهل سالگی در مناسبت های مداح خوانان نیز سهم می گرفت. او سه مراتبه عروسی کرد و از خانم سومش یک پسر بنام رحین و یک دختر در قید حیات دارد، او به عمر ۵۴ سالگی به مرگ طبیعی جهان فانی را وداع گفت. بعد از وفات او برادرش اسفندیار و زوراور میراث هنری او را تعقیب می کردند. عنایت الله، مرحوم نور محمد و مظرباب جان از شاگردان او هنوز به ولایات و در برنامه های تلویزونی هنرنمایی می کنند.

نوت: از میراث قدیمی هنر که قبلن به آن اشاره کردم فقط چند چیز در شدوج هنوز توسط زوراور اجرا می شوند، که عبارت اند از (باپیرک بازی) و بزم اشتر (اشتر بقطار در بلند) شاید برای نسل نو مکمل نا آشنا باشد.

استاد محترم در کمی وکاستی ها خیلی معذرت می خواهم، کیبورد فارسی در کمپیوتر ندارم از تیلفون استفاده کردم، امیدوارم حروف پراکنده ام را

نادیده گرفته و با بزرگی‌تان آن را اصلاح نمائید. و همچنان یادآور شوم جوانانیکه امروز شوق هنر دارند، تمام فرزندان استاد جاندار شاه از برادر اسفندریار بنام کریم، از زوراور بنام نعمت و توکل، از شدوج دره حفیظ و مراد محمد، فیض محمد می‌باشند.

دهکده روشن: در این دهکده شخصیت‌هایی بودند که شهرت شان در مروج‌سازی موسیقی، تار نوازی، مدیحه‌سرایی، تعبیر و تفسیر سیاق موسیقی و سروده‌های میهنی، خوانش منقبت‌ها، قصیده‌ها، شعرخوانی‌ها، گسترش شیرازه اخلاقیات اسلامی و اسماعیلی، فراموش ناشدنی است که می‌توان از: پیر سید زمان‌الدین کاشانی و فرزندشان محبت شاه و فلک‌ناز که همین اکنون در قید حیات هستند، یادآور شد.^(۱)

^۱ - نوت: نوشته بالا به اثر تلیفون مکرر مؤلف این کتاب توسط دوست عزیزم داکتر پیکار فرستاده شد که از حضورشان تشکر می‌نمایم.

فصل دوم

معرفی مختصر یک تعداد هنرمندان موسیقی بدخشان

استاد شاه ولی، ولی ترانه ساز

این هنرمند ممتاز و بی نظیر بدخشان، فرزند بزرگترین سیاستمدار افغانستان شهید سعید شاه محمد ولی خان دروازی است، تولد وی در کابل صورت یافته، و در کابل هنر عالی موسیقی را آموخت و در نهایت درجه در میان موسیقی نوازان جایگاه بزرگ را کمایی نموده است. سبک استاد ولی ترانه ساز اولاً در راه خودش و ثانیاً کلاسیک می باشد. وفات این مرد بزرگوار بدخشان در سال ۲۰۰۷ مسیحی در امریکا به وقوع پیوسته است.^(۱)

^(۱) محمد ولی خان دروازی بدخشانی پسر ابوالفیض خان بدخشانی در زمان امیر عبدالرحمن خان به دربار کابل راه یافت، او به گفته استاد عبدالحی حبیبی از اشرافزادگان بدخشان بود و در نزد امیر حبیب الله خان از منزلت و مقام خاصی برخوردار بود، طوری که امیر حبیب الله خان او را "اکه" خطاب می کرد. "اکه" در اصطلاح مردم بدخشان زمین، برادر بزرگ را می گویند. دخترخاله سرور سلطان سراج الخواتین همسر امیر حبیب الله خان (مادر امان الله خان) در حباله نکاح موصوف بود.

محمد ولی خان در ۱۲۹۸ هـ ش از طرف امان الله خان رتبه جنرالی یافت و ریاست هیأت افغانی را به روسیه و کشورهای اروپایی برعهده داشت و با ولادیمیر ایلیچ لنین و سران انقلاب اکتوبر ملاقات کرد، و لنین بعد از ملاقات با او گفته بود: افغانستان این چنین شخصیت های فهیم و کاردان دارد که توانستند استقلال خود را از برتانیه عظمی حاصل نمایند.

محمد ولی خان بدخشانی به سلسله سفارت سیارش وقتی که به لندن رفت، وزیر مستعمرات انگلستان می‌خواست جهت معرفی او به "کرزن" وزیر خارجه، او را همراهی کند. اما محمد ولی خان این پیشنهاد را نپذیرفته گفت او حاضر است با یک کاتب وزارت خارجه نزد وزیر خارجه انگلستان برود، نه با وزیر مستعمرات. و إلا بدون آن ملاقات، از انگلستان خارج می‌شود. بالاخره بعد از چند روز تعلل او را توسط رئیس تشریفات وزارت خارجه به نزد "کرزن" بردند. او مدتی به حیث وزیر خارجه و وزیر حربیه نیز در عهد امان‌الله خان خدمت کرده است، و فرماندهی فرونشانی اغتشاش قبایل پکتیا را در سال (۱۳۰۳ هـ. ش) بر عهده داشت و در سفر امان‌الله خان به اروپا، وظیفه مهم وکیل مقام سلطنت را بر دوش گرفت.

مرحوم سید مسعود پوهنیار در کتاب ارزشمندش "ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان" می‌نگارد چون در سنه ۱۳۰۶ هـ. ش (۱۹۲۷م) امان‌الله خان عزم سفر اروپا کرد وی (محمد ولی خان دروازی) به حیث کفیل وزارت خارجه و وکیل مقام سلطنت باقی ماند که متهم به مخالفت رژیم و تهیه مقدمات یک جمهوریت بوده است. میر صاحب (میر سید قاسم از رهبران مشروطیت و پدر مرحوم سید مسعود پوهنیار) که در آن وقت به حیث کفیل سر منشی در دارالتحریر شاهی ایفای وظیفه می‌کرد، تقریباً شب و روز با محمد ولی خان محشور بود، نامبرده چون شخص خردمند بود، مقام علمی میر صاحب را به نظر احترام دیده، اکثر مسائل را با او مشوره می‌کرد. میر صاحب آن افواه را تردید کرده علاوه نمود که او در ماه سنبله ۱۳۰۸ هـ. ش (۱۹۲۹م) بعد از رهایی از محبس ارگ (در وقت بچه سقاء) یک روز برای دیدن محمد ولی خان به منزلش رفت. در ضمن صحبت درباره آن افواه از او جويا شد. محمد ولی خان گفت: میر صاحب شما می‌دانید که غیر از یک نفر پشتون با پشتوانه بسیار قوی خاندانی یا قومی، دیگر کس در افغانستان پادشاهی کرده نمی‌تواند. شما خواهید دید که بچه سقاء امروز یا فردا ازین صحنه برداشته خواهد شد. لذا یک شخص بدخشانی مثل من بدون یک پشت و پناه چگونه می‌تواند برای احراز سلطنت تشبث ورزد. وی افزود افواهی که درباره من پیدا شد، گمان می‌کنم از این رهگذر بوده است که ناظر من در قلعه مراد بیک یک روز نزد من آمده گفت چون اوضاع مغشوش است و در کوهدامن یک اندازه دزدی و راهزنی زیاد شده برای دفاع و حفاظت به تفنگ ضرورت دارم. لذا یک میل تفنگ که در خانه بود، به او دادم. در این اواخر شنیدم که ناظر من از ترس و خوف یا بنابر دوستی و رفاقت تفنگ مذکور را در (۱۳۰۷ ش) به بچه سقاو داده بود، لذا این قصه شایع شده، در آن باره، توجیهات سوء به عمل آمد.

محمد ولی خان دروازی سرانجام در سال ۱۹۳۳م از طرف نادرشاه به اعدام محکوم گردید. اگرچه استاد عبدالحی حبیبی در کتاب ارزشمندش "جنبش مشروطیت" می‌نویسد که

اکه نعیم

اکه نعیم از شخصیت‌های خیلی محترم فیض‌آباد است، در رباب‌نوازی قدرت عالی دارد، موسیقی‌نواز شوقی است، در محافل بزرگ آوازخوانی نمی‌نماید، گفتند که در رادیو کابل چند صدای وی ثبت است. بسیار زیبا می‌خواند و خواندن‌هایش خالص شکل فارسی تاجیکی بدخشی نمی‌باشد، و هر نوع خواندن دارد.

سمیع رفیع

این شخصیت را در سال ۲۰۰۸ عیسوی در خانه شخصیت گرامی داکتر قمرالدین مصلح ملاقات نمودم، در آوازخوانی واقعاً مقام بسیار بلند دارد، ارمونیم را زیبا می‌نوازد، در تلویزیون‌ها منحیث هنرمند موسیقی از شهرت زیاد برخوردار است، تا جایی که با وی مذاکره گردید از جمع شاهان قدیمه درواز است که چند صد سال پیش شهزادگان درواز در ساحه شمالی و جنوب کابل هجرت کرده بودند و وی از قریه بدخشی‌هاست، وی ادیب و دانشمند است. نوشته‌هایش به زبان فارسی در ایران به طبع رسیده است.

استاد جوړه بیک

به یاد نگارنده می‌آید، که این بزرگ‌مرد هنر موسیقی و خاصاً گور اوغلی گویی را در سن هشت و یا نه سالگی به وقت هنر‌نمایی در قریه «شهران» در صحن حویلی حاجی خاکراه بای دیده بودم، وی سخت مستانه می‌خواند. در

محمد ولی‌خان در اواخر ۱۳۰۸ هـ اعدام گردید، اما تاریخ دقیق آن سنبله ۱۳۱۲ ش (سپتمبر ۱۹۳۳م) است. به این شرح که بعد از رویداد حمله محمد عظیم منشی‌زاده بر سفارت انگلستان در کابل محمد ولی‌خان دروازی را با غلام جیلانی خان چرخ، شیرمحمد خان چرخ، میرزا فقیر احمد خان، خواجه هدایت‌الله خان، میرزا مهدی خان چندوالی در ماه سنبله (۱۳۱۲ هـ) به دار آویختند. ویراستار

آن روز صدها نفر در اطراف حویلی جهت استماع صدای پر جوش او جمع شدند، من نگارنده ودها اطفال خرد بر سر دیوار نشسته به آواز وی گوش فرا می‌دادیم.

در سوانح رجب محمد جوهر زاده در باره این هنرمند بی نظیر و پرآوازه اندکی معلومات داده شده است.

کامل‌هنران در وطن خویش غریب اند

در بطن صدف گوهر شهوار یتیم است

استاد جوهر بیک و فرزندش رجب محمد جوهر زاده از مادیات هیچ چیزی نداشتند. زمانی که سوانح رجب محمد جوهر زاده را تقریباً چهل سال پیش می‌نوشتیم به مشوره استاد دکتور روان فرهادی تخلص «جوهر زاده» را تعیین نمودیم، و خودش که کاملاً عوام و بی‌سواد است، هنوز هم از آن واقف نیست، استاد جوهر بیک را مردم بدخشان "پدر گواراوغلی" می‌دانند. چونکه برابر او کسی شاخه‌های مکمل گواراوغلی را نمی‌دانست، و او از پدر خود «کریم فلک» گواراوغلی را آموخته بود. و کریم فلک کسی است که گواراوغلی را از زبان تورکی اوزبیکی به فارسی تاجیکی ترجمه و خواندن کرده است. البته این گفته به استناد گفتهء رجب محمد نواسه کریم فلک است.

فیض محمد منگل

فیض محمد از مادر دروازی و پدر منگلی به دنیا آمده است، بزرگ‌شد و نموی وی در جرم بدخشان است، وی یک هنرمند تیپیک بدخشی است. به فارسی تاجیکی زیبا خواندن می‌کند و دمبوره را زیبا می‌نوازد، خواندن‌های او با فرزندش به صورت جوهرای در رادیو کابل ثبت گردیده است.

وی را بارها به وقت تعمیر جدید مکتب خاش در خردسالی دیده بودم. ولی در بزرگ‌سالی در کلوپ حکومتی جرم با دوستان امریکایی، پروفیسور لورین

سکاتا و شوهرش انجینر تام سکاتا چند ساعتی را به ملاقات و مصاحبه سپری نمودیم. وی را به وقت کامیابی مجاهدین به شهادت رسانیدند. فیض منگل طبع شعری داشت، من زمانی که در مکتب ابتدایی بودم، به شهرانیان این بیت را از طبع خویش فرستاده بود.

مکتب من مسکن من شهر شاران را سلام
با جناب سرمعلم مجتبی خان را سلام

عزیز

عزیز و مهربان، دو هنرمند ممتاز شغنان می‌باشند، در آوانی که به مکتب متوسطه ابن سینای کابل متعلم بودم، هر دو را در صحن رادیو کابل که در پل باغ عمومی موقعیت داشت، دیده بودم. چند دقیقه‌ای با ایشان با یکی از هم‌سبقانم صحبت نمودیم.

در نوشته دانشمند ارجمند جناب نصرالدین شاه پیکار، از هنرمند ممتاز شغنان به نام عزیز ذکر شده بود شاید که از جمع همان دو نفر یکی شان همین عزیز باشد. بناءً این عکس در مجموعه مشاهده می‌شود، شاید، عزیز هنرمند پرآوازه شغنان باشد.

خانم پروین

مادر خدیجه خانم از جمع میران بدخشان است و به نام پروین شهرت دارد. پدرش از جمله سرداران محمدزایی می‌باشد، وی به نام سردار محمدرحیم خان شیون یاد می‌شد، و شاعر زیباکلام است که دیوانی از او به یادگار مانده است، وی بنابر تضاد فکری با حکام کابل به روسیه رفت و هم در آنجا وفات کرد.

پروین خانم در جملهٔ آواز خوانان اول طبقهٔ نسوان می‌باشد در اتحادیه سراسری هنرمندان افغانستان که در ایالات متحدهٔ امریکا تاسیس شده بود، به خانم پروین لقب «بانوی اول موسیقی در افغانستان» داده شد.

اسلام‌الدین

این هنرمند، در مکتب صنایع کابل مدت کمی را به تحصیل پرداخت، ولی هوای دلکش و زیبای بهارک او را به سوی خود کشانید. بناءً تحصیلات را ادامه نداد. و به کارهای زندگانی و روزگار فامیلی مصروف گردید، او غیجک می‌نوازد و خیلی عالی می‌خواند.

بازگل بدخشی

این هنرمند شهیر، که در رادیو افغانستان و بعداً در تلویزیون خواندن‌ها کرده است از مشهورترین خواننده‌های بدخشان افغانستان است، و زادگاه وی کشم می‌باشد، دربارهٔ او درین کتاب به قلم آغا صاحب نسیان مفصل‌تر تحریر یافته است.

پهلوان اصیل

آواز بلند و رسای او در گوراوغلی گویی، بسیار عالی، می‌باشد، گوراوغلی را با نواختن دمبوره می‌خواند، اصلاً این هنرمند را گفتند که یفتلی می‌باشد. یک خواندن حماسی گوراوغلی او را پرفیسور داکتر لورین سکاتا، در دههٔ هفتاد عیسوی، برای نگارنده آورد، تا از روی صدای او، در نوشته بیاورم، آن صدا از برازنده‌ترین صداها بود، شنیده شد، که آن بزرگ مرد وفات یافته است، خدایش بیامرزد.

آن پارچه خواندندش را که بیرون نویس کرده بودم، در چندین نشریه به طبع رسانیدم. و در حقیقت منشأ کار را داکتر سکاتا انجام داده بوده. و من از روی ریکارد، وی گرفتم بودم، و آن کار باید به نام وی ختم گردد، نه به نام این کمینه. پهلوان اصیل سلطان و شهنشاه گوراوغلی گویان محسوب می گردد.

محمد اکبر

این هنرمند پرآوازه، در حقیقت از هنرمندان مسلکی، به شمار می رود، در شهر فیض آباد شنوندگان بیش از حد دارد.

خان بهارکی

این هنرمند شهیر از بهارک بدخشان است، شهرت هنرمندی وی در بدخشان و تخار زیاد است. هرگاهی که، موسیقی در بدخشان یاد گردد، پیش قدم ترین نوازندگان او را می دانند. مجلس او را در بهارک با مجلس اکه نعیم و اسلام الدین دیده، و به آوازهای شان گوش فرا داده ام رباب را بسیار عالی می نوازد.

در محمد کشمی

زمانی که در مکتب دارالمعلمین کابل تحصیل می کردم، درمحمد کشمی دوره مکلفیت عسکری خود را در کابل سپری می کرد. بدخشانی ها، او را در میله ها دعوت می کردند، تا مجالس شان را شادی و سرور بخشد. وی از مشهورترین هنرمندان بدخشان است. بزم او بسیار مستانه است غجک را به حد اعلی زیبا می نوازد.

استاد میر بهادر واصفی

این ادیب نستوه، شاعر فرزانه، از جمع میران یا پادشاهان ماضی بدخشان است که اکنون به حیث سناتور ولایت بدخشان مصروف خدمت به بدخشانیان می‌باشد.

در دارالمعلمین کابل نگارنده و وی هم سبق بودیم، دوست دیگر مان شاد روان سید عبدالحکیم ولد مولوی محمد امین مخدوم بخاری ولد مولانا ایشان جان قندزی بود.

جناب واصفی اصلاً در جمع نوازندگان مسلکی نمی‌آید، چون شاعر است و شاعر بلندپایه که کلیله و دمنه را در نظم آورده، در ایران به طبع رسیده است. آوردن نام جناب استاد واصفی، به معنای آنست، که استاد تونیت و نی‌نواز است آن قدر این دو آله موسیقی را خوب می‌نوازد، که رقیب ندارد. او بسان امیر علی شیرنوازی، حضرت جامی و بزرگان دیگر در تاریخ موسیقی دانان به شمار می‌آید زادگاه میر بهادر واصفی، مشهد کشم است.

مهرافگن (میر افگن) و عزیز

دو هنرمند معروف شغنانی سال‌ها قبل از شغنای به کابل آمده و در رادیو کابل هنرنمایی می‌کردند. دلیل اینکه چرا این دو هنرمند محبوب وطن از شغنای بدخشان به کابل رفته اند، اینست که یکی از علاقه‌دارهای شغنای که کابل دیده بود به آنها چنین گفته بود، که اگر شما هردو به کابل بروید، صدای تان را در رادیو کابل می‌گذارند و نه تنها در عوض هنرنمایی یک مقدار پول هنگفت می‌پردازند، بلکه در تمام افغانستان شهرت یافته و ضمناً نام شغنای را هم مشهور می‌سازید.

هردو هنرمند با وجودی که فقیر و بیچاره بودند راه دور و دراز میان کابل و شغنای را به هر وسیله که بود طی نموده و خود را به مرکز می‌رسانند و به

فکر آن اند که شاید از آن‌ها پذیرایی به عمل آید. در حالی که در اولین ملاقات‌شان اربابان رادیو به هردو هنرمند واقعی نگذاشته و آن‌ها را به مانند آنانی که در کابل جای مسکن و بود و باش خواهند داشت انگاشتند، و معاونتی در خصوص اباته و اعاشه آن‌ها نکردند. در آن وقت‌ها در شغنان پول چندان مروج نبود و عموماً تبادلۀ اجناس (جنس به جنس) صورت می‌گرفت، از طرف دیگر قیمتی در کابل برابر به ده چند و بالاتر از آن نسبت به شغنان بود، بناءً این دو هنرمند آواره وطن در کابل در پارک‌ها و گوشه‌ها بودند و برای‌شان گفته بودند، که ما را به نان و چای شما غرض نیست، چون صدای شما و هنرمندی تان قابل وصف است از آن سبب برای شما همان حق‌الزحمه را قایل می‌شویم، که صدای تان در رادیو پخش می‌گردد.

در آن وقت‌ها شاگردان مکاتب و مخصوصاً بدخشانی‌ها صداهای خوش این دو هنرمند محبوب شغنانی را می‌شنیدند و واقعاً لذت می‌بردند.

صدای هردو جدا، جدا و جوهره‌ای شنیده می‌شد که واقعاً جالب و شنیدنی بود، با آنکه هردو به شغنانی سخن می‌گفتند ولی خواندن‌های شان به تاجیکی صورت می‌گرفت و خواندن آن‌ها آن قدر طبیعی و پرکیف بود، که بعضی هنرمندان رادیو کابل آن وقت به آنها اسم «استاد» را گذاشته بودند.

عزیز و مہر افکن نہ رسم و رواج کابل را می‌دانستند و نہ به گفتار ادبی فارسی کابلی آشنایی داشتند، ہر چیزی کہ آمران و مسئولان رادیو بہ آن‌ها می‌گفتند، جواب شان بلی صاحب بود و بس و دلیل آن این است کہ آن کلمہ را بہ دربار علاقہ دار شغنان شنیدہ بودند.

بدبختانہ آن ہردو ہنرمند بدخشانی مفقود الاثر گشتند و از حیات و سوانح آن‌ها در هیچ نشریہ و یا تذکرہ ذکر نشدہ است. ہنوز ہم کسی نمی‌داند کہ آن‌ها بہ کجا در گذشتہ اند و آرامگاہ شان در چہ موقعیتی قرار دارد. و آیا رادیو کابل تا حال از ایشان سندی بہ دست دارد یا نہ؟ ہکذا سی و چند سال

پیش در سال (۱۳۳۵ هـ. ش) زمانی که نویسنده این سطور شاگرد مکتب بود با یکی از دوستان از کنار رادیو کابل عبور می‌کردیم نظر مان به صحن حویلی مرکز رادیو کابل که در پل باغ عمومی موقعیت داشت خورد. دیدیم که دو مرد ژولیده با پای‌های برهنه و ترقیده در بالای سبزه حویلی یک پهلوی افتیده اند و از چهره‌های شان فهمیده می‌شد، که خسته و زله اند و در کنار شان یک دانه غیجک ساخت بدخشان و یک دف بدخشی قرار داشت. رفیق من گفت که آنها را می‌شناسی، دیدم که هردو چهره به وطنداران می‌ماند. و او گفت این هردو هنرمند شغنی می‌باشند، که شاید امروز صدای شان از رادیو بلند شود.

از عقب کتاره با آنها هم‌صحبت شدیم و جویای احوال شان گشتیم. بما گفتند که صاحب! ما «سازنده‌ها هستیم از بدخشان و کلانتر رادیو گفته بود که ملا آذان بیایید و تا حال ما را هیچ کس نخواست است و در حالی که وقت ملاقات به وقت ظهر بوده» آمر رادیو برایشان گفته بود در وقت نماز صبح اینجا حاضر باشید. و رسمیات در آن وقت ساعت هشت صبح آغاز می‌یافت و آنها کم از کم هشت ساعت انتظار کشیده بودند. و شام همان روز صدای جوهره‌ای هردوی شان را از رادیو شنیدیم که می‌گفتند «تازه به نو به نو» و معلوم گردید که آنها چند ساعت دیگر انتظار خواندن را کشیده بودند.

از آنجایی که شغنان یک منطقه شناخته شده بدخشان است و لعل بدخشان منسوب است به غاران شغنان، شغنان با داشتن زیبارویان و پری‌وشان شهره آفاق دارد و در رادیو کابل از خوب صورتی دختران نغز و زیبایی آن دیار چنین صدا می‌برآمد.

ای دختر شغنان ای لعل بدخشان

ای سرو خرامان ای دختر شغنان

قهر نکو، ناز نکو، می‌شی پشیمان

ای دختر شغنان، ای لعل بدخشان

زیبایی دختران پرزاد شغنان و لعل بدخشان ورد زبان‌هاست، اما این توصیف‌ها و ستایش‌ها به ضرر مردم بی‌وسیله شغنان تمام شده است. چنانچه ربودن دخترها، عروسی‌های جبری، ازدواج‌های تحمیلی با اطفال صغیر و خردسال همه نمایانگر آن است، که به جز از زیان سودی نبخشیده است. شغنانی‌ها این باشندگان بسیار قدیمی و بومی بدخشان از مردمان نجیب و محترم می‌باشند، که به صورت عموم زندگانی فقیرانه دارند، و حکومت‌های وقت یا عمال آن‌ها قهراً با این مردم بی‌بضاعت، معاونت و همکاری نکرده اند.

صفحه ۵۵ شماره ۱۱۰-۲۹۱ نور ۱۳۸۸

انگلار - کابل

آقا سید نسیان

به یاد بازگل بدخشی آواز خوان شهیر محلی که چشم از جهان بست

وقتی تلویزیون ملی به شرافت آغاز کرد ، بازگل بعضی از آهنگ هایش را در تلویزیون ثبت تصویری کرد . که با - اسپیکر کردن اجرا کردند .

آهنگ های او زود به شهرت رسید و اکثریت آهنگ های بازگل بدخشی - سر زبانه افتاد . از جمله آهنگهای - مثل دختر و حرب بچه - - ایدال ولی - - خوش آمدی پار وفادار می - - چه مدعا داری - و سایرین .

بازگل اغلب اشعار آهنگهایش را خودش سروده بود و از سروده های فولکلوریک نیز استفاده می کرد .

بعد ها از سبک خواندن های او - خدمه بی از

هنرمندان رادیو تلویزیون افغانستان استفاده نموده اند . که عبارت اند از : - محترم وحید قاسمی - قاری اسلام بدخشی - کریم بدخشی - محمد اقرم کشمی - فیض محمد و نیاز محمد بدخشی - سید ایمن چاه آبی - تاج محمد سرپلی - مهر افغان و عزیز شغنائی . بازگل عمر پرباری داشت و ۱۳۵ سال عمر کرد و به تاریخ نهم حمل سال ۱۳۵۵ خورشیدی در اثر مریضی که مایه جانیش بود وفات نمود . روحش شاد باد و جایش بهشت برین باشد . ازین هنرمند مردم دوست هست فرزندان پسر و دختر پیدا مانده و یکی از پسرانش هنرمند و آوازخوان می باشد .



بازگل بدخشی از آوازخوانان مشهور بدخشان و آوازخوانی و سبک موسیقی محلی خاچاکی معروف همگان است . بازگل با همین سبک و سیاق در تمام افغانستان شهرت بسزا داشت و جمله نامدارترین آوازخوانان موسیقی محلی به شمار می رفت . بازگل در شغنائی و بدخشان و اغلب ولایات شمال در بین مردم از محبوبیت خاصی برخوردار بود و علاقمندان آواز و هنرش او را در محافل و مجالس خویش دعوت می کردند . تا جایی که نگارنده به یاد دارد ، بازگل در آغاز دهه چهل شمسی به رادیو کابل راه یافت و در ابتدا آهنگ هایش مستقیماً از طریق رادیو نشر می گردید (نشر زنده) . بعداً که رادیو کابل به رادیوی افغانستان مخصص گردید و رادیو از - پل باخ عمومی - به استودیو های جدیدی (کابل - در مقابل - قلوب مسکری - در جاده - آرپانا - منتقل گشت - بازگل دوباره از بدخشان به کابل آمد و آهنگ های محلی بدخشی را - ثبت نوار های رادیو افغانستان نمود . بازگل دران سالها از جمله هنرمندان شناخته شده و مردمی بدخشان - در سرتا سر کشور به شهرت رسید - او آهنگ هایش را تنها با شپوک و دلق (دایره) و پا زیر بغلی می خواند و به ثبت می رساند . بیش از چهل آهنگ در رادیو ثبت کرد .

معرفی دو هنرمند معروف خاش (پدر و پسر)

جوره بیک خان:

رجب محمد خان جوره زاده (کتاب گوراوغلی سلطان، نوشته داکتر شهرانی، از زبان جوره زاده تکمیل یافته، گویا در حقیقت صاحب کتاب همین جوره زاده می باشد، که گوراوغلی سومین نسل خانواده را بازگو کرده است). یادداشت: این مقاله در سال (۱۳۵۳هـ) تحریر و در همان سال به مجله «فولکلور» اقبال نشر یافت.

فولکلور، د اطلاعاتو او کلتور وزارت، د فولکلور او ادب آمریت.

سال دوم، دوهمه او دریمه گنه، اسد وسنبله سال ۱۳۵۳ ش، مطبوعه دولتی.



بقلم: عنایت الله شهرانی

هنرمندیکه پدرش را پدر گوراوغلی می گویند

او ۳۲ شاخ گوراوغلی را می داند

وظیفه هر فرد از افراد جامعه ماست تا در جنبه های پیشبرد و پیشرفت کشور بهر سویه که باشد سهم فعال داشته باشد. بر اساس گفته بالا نویسنده این مضمون در یکی از روزهای ماه مشهور سرطان برای ثبت و

گردآوری موضوعات فولکلوری جانب بدخشان رفته بعد از تحقیقات و کاوش در آن ساحه با هنرمندان و آوازخوانان پر آوازه محلات آن ولایت روبرو گردیدم، براستی در زوایای دوردست کشور عزیز ما چنان موضوعات مهم و دست ناخورده یافت می گردد که هنوز ما شمه از آنها را تحت غور و بررسی قرار نداده ایم. در این سفر نگارنده با آنکه یک تعداد از موضوعات فولکلوری و ادب عامیانه را ثبت و تحقیق نموده بودم از جمله هنرمندان با هنرمندی روبرو شدم که نام وی رجب محمد و تخلصش جوره زاده بود، اینک بخود لازم دانستم که به هنر دوستان و فولکلور شناسان وی را معرفی بدارم، و بعداً آنچه

را که از زبان او شنیده ام یعنی داستان‌های دنباله دار گوراوغلی که از افتخارات کشور ماست در یک وقت مناسب بخواننده گان عرضه نمایم.

رجب محمد جوهرزاده

شخصی است که با قد میانه، لاغر اندام و زیبا روی با جامه و لنگی و لباس ملی، تقریباً سی و هشت سال دارد، اصلاً پدرش از قریه تاجیکان خاش بوده، اما سکونت و تولد این هنرمند در نوی جرم بدخشان صورت گرفته است.

جوهر زاده مرد هوشمند و ذکی است که نمیتوان از حافظه قوی و مغز پر قوت آن به هیچ صورت انکار کرد. برای اثبات قول باید آگاه ساخت که وی سی و دو شاخ^۱ گوراوغلی را بیاد دارد، هر شاخ گوراوغلی شاخ‌های دیگری از خود دارند که در آن صورت تقریباً مجموعه همه آنها به پنجاه و دو شاخ میرسد، سی و دو شاخ گوراوغلی چنان کتاب ضخیم و بی مانند است که هرگاه با تیرمه^۲ خوانده شود به هزار صفحه و یا زیادتر از آن بالغ می‌گردد.

جوهر زاده شش شب و شش روز تمام به استثنای اوقات ضروری، شاخ‌ها را یکی بعد دیگر می‌خواند که قدرت انرژی او را در همان وقت بجز از ثبت کننده کسی دیگری پی نمی‌برد. مهمتر از آن اینکه بروز ششم آواز خوانی‌ها نمود که

^۱ - مقصد از سی و دو شاخ، سی و دو داستان گوراوغلی است که هر داستان را شاخ‌های گوراوغلی می‌گویند. وجه تسمیه آنها از تشبیه بشاخ درخت است، چنانچه شخص گوراوغلی به منزله تنه درخت و شاخ‌های آنرا که هر شاخ شاخچه‌های دیگری دارد به آن داستان‌ها نسبت می‌دهند.

^۲ - تیرمه: لغت ترکی به معنی چیندن (چیدن) جمع کردن، موزون و برابر آمده مثلاً تیرمه کردن کلمات داستان چنین معنی دارد که خواننده داستان را با ساز، طوری می‌خواند که صحنه‌های خورد و ریزه را گفتار آنها بقوت داستان می‌افزاید چنان در گفتار خود داخل می‌سازد که شنونده بواقعی خود را در آن صحنه‌ها قرار می‌دهد.

در آن آوازش ذره تفاوت و تغییر وارد نگردیده بود، در حالیکه گوراوغلی به حنجره و گلو یعنی آواز پهلوانی و قهرمانی خوانده می‌شود. بقضاوت خواننده گرامی است که قدرت و استعداد این هنرمند گمنام را دریافته و تصور فرماید. جوهر زاده پسر جوهر بیک^۱ می‌باشد، خود جوهر بیک به سن هشتاد سالگی در سال (۱۳۵۲ هـ ش) داعی اجل را لبیک گفته است، او که از قهرمانان گوراوغلی خوان‌هاست، گوراوغلی را از پدرش کریم فلک^۲ آموخته است، پدر گوراوغلی گویندش. جوهر بیک یا پدر گوراوغلی^۳ چنان هنرمند با قدرت و با استعداد بود که نه تنها آوازخوان و تمام شاخ‌های گوراوغلی را بخوبی می‌دانست، بلکه در مجالس و بزم‌ها بمجرد بلند شدن آواز سحرآفرینش اعضای وجود شنوندگان و اهل مجلس قدرت حرکت و حرف زدن را نمیداشتند، و احساس آنرا مینمودند که در صحنه‌های قهرمانی‌ها و گزارشات گوراوغلی یعنی در شهرهای بلخ و سیستان و چمبل و غیره حضور دارند.

^۱ - جوهر در زبان‌های ترکی و تاجیکی دوست باشد، جوهر را به همسفر رفیق نیز اطلاق سازند و ترکی آن یولداش است.

^۲ - کریم فلک شخص بود خوش آواز و خواننده از بسکه صدای دلکش و موزون داشت او را مردم لقب «فلک» دادند و اصل نام آن «کریم» بوده، فلک در اصطلاح مردم بدخشان دوییتی یا ترانه، خواندن‌های بلند در کوه‌ها و نوع دیگری ساز بنام «فلک» و «ضرب فلک» یاد می‌شود معنی میدهد.

در خصوص فلک‌های بدخشان اینجانب کتابی را به اسم «فلک‌های کوهسار» از طریق مجله آریانا نوشته و طبع نموده ام خواننده گرامی میتواند جهت مزید معلومات از آن استفاده نماید.

^۳ - چون جوهر بیک بهترین خواننده گوراوغلی بوده و از طرفی هم تمام داستانهای آنرا میدانست از آن سبب پدر گوراوغلی میگویند.

اقتباس از: * مجله «فولکلور» وزارت اطلاعات و کلتور، سال دوم شماره سوم سال ۱۳۵۳ هـ ش کابل.

جوره بیک خواننده بزرگ و گوراوغلی گوی مردم که محبوب همه گان بود، چنان شخص مجلس آراء ظریف و خوش طبع جلوه میکرد که چهره گیرا و شوخ طبع او همه را بی اراده بخود جذب مینمود. وی در ساحه های قطغن قدیم مخصوصاً ساحه های تخار شهرت داشت و گاهی هم در مجالس شان هنر نمایی میکرد. هنرمند یاد شده چهار شاگرد از خود بیادگار گذاشته است.

از آن جمله شاگرد درجه اولش پسر اوست که ما الحال راجع به آن صحبت میکنیم و پسر خورد آن عبدالمجید آوازخوان دیگری است. یکی از تربیه یافتگان این استاد محمد شریف از ارغنجخواه^۱ بدخشان است که او خود فعلاً یکی از استادان گوراوغلی خوان بشمار میرود، و بنده سه شب از هنرمندی آن دیدن کرده ام، شاگرد دیگری آن را میگویند که در روستاق بوده و نامش قربان محمد است که راجع به این شخص معلومات ندارم. تربیه کردن شاگرد در مسلک گوراوغلی گویی کار آسانی نبوده و سالهای زیادی را ایجاب مینماید، با ثبات قول خود بعد از اینکه کتاب گوراوغلی را تکمیل نموده و بدسترس مردم قرار دهم آنوقت بخوانندگان واضح خواهد شد که حفظ گوراوغلی و تیرمه آن چقدر دشوار است.

طوریکه با رجب محمد جوره زاده صحبت گردید، میگوید که گوراوغلی خوان های مشهور چون پهلوان محمد اصیل^۲ و غیره برایش میگفتند که اصل کنده^۳ گوراوغلی نزد شماست براستی از چندین نسل یعنی کم از کم

۱ - ارغنجخواه که شاید اصلاً «هر گنجخواه» باشد نام محلیست از مربوطات بهارک.

۲ - پهلوان اصیل شخصی است که از آواز گوراوغلی خوانی وی در مجله فولکلور جلد دوم مضمون مطلوب بقلم این نگارنده تحریر یافته است خدایش بیامرزد، مرگ او نیز در این اواخر صورت گرفته است.

۳ - کنده kunda - تنه اصلی درخت، یعنی اصل ریشه گوراوغلی.

گوراوغلی سیصد سال^۱ قبل را هم جوهره زاده هم اکنون بحافظه دارد، حتی مدعی است پدر کلانهایش^۲ برای بار اول گوراوغلی را طور شفاهی و حافظوی از تورکی اوزبیکی به تاجیکی گردانیده اند^۳ و میگویند آنان ترکی را بخوبی میدانستند، و خودش نیز در این زبان وارد است، گرچه که این هنرمند محبوب و پر مایه از فیض دانش، علم و سواد بکلی بی بهره است نه او میتواند بخواند و نه می تواند بنویسد.

جوهره زاده از آوان کودکی با پدرش در مجالس اشتراک میکرده، لحظات و دقایق هنرمائی های پدرش را تعقیب مینمود و تا سال ۱۳۵۲ (سال وفات پدرش) کوشش می کرد تا در مجالس بزمی او با وی همراه باشد، و از هنر و اکتی که در وقت خواندن و ساز جلوه گر میشد تقلید نماید با آن هم پدرش از الطاف پدرانۀ خود کار گرفته او را بوجه احسن تربیه نموده است، پس می توان او را شاگرد واقعی پدرش دانست.

دمبوره که جوهره زاده مینوازد کم از کم شصت سال قبل ساخته شده، آنقدر این دمبوره استعمال گردیده که شکل آن رنگ سیاه را بخود گرفته است، پرسیدم که این دمبوره را از کجا کردی جواب داد که از پدرم بمیراث مانده و میگویند می توانم بگویم تا شصت سال عمر دارد اما شاید زیاده تر از آن هم عمر داشته باشد، زیرا پدرم می گفت که در طول عمرم این دمبوره را نواخته ام حقیقتاً این دمبوره را جوهره زاده چنان می نوازد که موسیقیدانان در این باره

^۱ - منظور از قدامت گوراوغلی نیست شاید گوراوغلی از قرار داستان های آن در اوایل اسلام در افغانستان بوقوع پیوسته باشد بعداً در زمینه تحریر خواهد شد.

^۲ - پدر رجب محمد، جوهره بیک ولد کریم فلک ولد محمد شریف (این شخص خواننده نبود ولی ظریف و مجلس آراء بوده است).

^۳ - چون گوراوغلی شاید چندین بار بشکل شفاهی ترجمه گردیده باشد از آن سبب همه داستانها در جزئیات با هم فرق دارند.

بهتر می‌دانند، ساز دمبوره که وی می‌نوازد از سازندگان و هنرمندان دیگر شنیده نمی‌شود او سبک خاصی و شنیدنی دارد که نمایندگی از ساز چند صد سال قبل بدخشان می‌نماید.

پیشه این هنرمند با استعداد ماهی گیری است، خوراک ها و خوردنی های روغنی را خوش دارد و میگوید اگر من خوراک چرب و روغنی نخورم ، سردی آب برایم نقصان وارد میکند، زیرا سروکار من با آب است. گفتم از ماهی گیری چقدر عایدات خواهی داشت گفت فقط گزاره شبا روزی ام میشود ، باز سوالی طرح کردم که از هنر چه عایدات داری گفت: این موضوع یک کار تصادفی است اولاً کسی بقدر و ارزش هنر نمیداند و باز اگر یک تعداد بمفهوم آن پی برند ، با داشتن ضعف اقتصادی با یک مقدار پول کم و نا چیز هنرم را بکار می برند . هرگاه بدانم، هنرم پول کافی جهت اباته و اعاشه ام می آورد، خود را هرگز به دریای کوچکه که خیلی شوخ و هیبتناک است نمی‌اندازم.

او میگوید، خوش دارم مثل پدرم یک اسب داشته باشم و به سیاحت رفته در شهرها، قصبات و دهات هنرنمایی کنم، اما متأسفانه مشکل روزگار و اقتصاد اجازه آنرا نمی‌دهد.

از وی پرسیدم می‌دانم که یقیناً شاخ‌های گور اوغلی را پوره می‌دانی آیا می‌توانی بگویی که بهترین شاخ از شاخ های گوراوغلی را که خوشت می‌آید نام ببری، گفت شاخ «زنگبار» را هم پدرم دوست داشت و هم خودم دوست دارم ، زیرا داستان‌ها و صحنه‌های شنیدنی و دلچسپ دارد، در جواب سوال دیگر که پدرت از محبوب‌ترین اشخاص بدخشان بود و او را از بس که در گوراوغلی خوانی وارد بود پدر گوراوغلی می‌گفتند چه خاطره تلخ و یا شیرین داری، فرمود که خاطره‌ها بسیار است، از جمله یک خاطره آن قابل یادآوریست و آن اینست که در وقت مرگ پدرم چند لحظه قبل که من جهت خریدن تکفین او ببازار می‌رفتم فلک ذیل را خواند و بعداً جان را به حق سپرد.

روزی که مرا هموار کنن با زینه
منزل مرا بکنن تا سینه
روزی دو ملایک بیاین ب سرم
شینن بزمین جواب و سوالی بکنه^۱

او می گوید: که این شعر را هیچ وقت بما نگفته بود و شاید خودش این شعر را سروده باشد زیرا هر وقت فی البدیهه شعر می گفت قریحه شعرگویی داشت. جوهره زاده را عقیده بر آنست که گوراوغلی از داستان های خالص افغانستان بوده، در سرزمین افغانستان از قصبه «ترکمن» جای تولد گوراوغلی و بلخ جای پیدایش هوس خان بوقوع پیوسته است.

او می گوید که در سابق گوراوغلی گویان زیاد بودند و مردم هم علاقه خاص به استماع آن داشتند، حالا همان اشخاص پدر و پدرکلانم و یک تعداد دیگری یکی بعد دیگر وفات نمودند و روز بروز تعداد شان کم شده میرود، وی با وجود نداشتن سواد چنین میگفت که همین ثبت آواها، خاصتاً داستانهای بزرگ گوراوغلی در ملک ما خالی از مفاد نمی باشد، زیرا کم از کم اگر ما گوراوغلی خوانان از بین برویم اصل گوراوغلی باقی مانده و درج کتب خواهد شد.

شریف ارغنج خواهی (هر گنج خواه نام یکی از قرای اطراف جرم)

شریف ارغنج خواهی را نگارنده این سطور در سال ۱۹۶۰ مسیحی با جمعی از یاران که جمله شهرانیان بودند و به دوره تحصیل در مکتب بودیم در قوشخانه «رستم بای» (مامای صوفی قربان محمد قاصر) زیارت کرده است. از

^۱ - ترجمه فلک: روزی که مرا بالای زینه بگذارند (منظور از زینه چارپایه یا وسیله نقل میت).

قبر مرا به ارتفاع سینه ام بکنند (معیار عمق قبر تقریباً به اندازه سینه قبول شده).
وقتیکه دو ملاتک بیاین ب سرم بزمین بنشینند و جواب و سوالی بنمایند.

اینکه رستم بای خال صوفی قربان محمد بود، صوفی قربان محمد به صفت مهماندار، از ما دوستانش پذیرایی می نمود. شریف گوراوغلی گوی در ظرف پنج شب تمام داستان های گوراوغلی را برای ما به بسیار زیبایی و خوش دلی خواندن کرد. ای که چه زیبا می خواند و ما چه لذتی نبود که نبرده باشیم.

اصلاً گوراوغلی به زبان ترکی سروده شده است و به زبان فارسی تاجیکی به شکل نثر مسجع خوانده می شود. تعداد داستان های گوراوغلی بین سی تا پنجاه گفته شده است. گوراوغلی غیر از داستان های ماناس قرغزها و گوراوغلی (کاف) آذربایجان ایران و ترکیه می باشد.

از ممات و حیات شریف ارغنچخواهی درک نداریم. ای کاش در بدخشان می بودم تا جمله هنرمندان قرغزی، واخی، اشکاشمی، شغنانی، دروازی و غیره را ثبت تاریخ می نمودم، امیدوارم آیندگان این مردان و زنان هنرمند موسیقی را معرفی و نام های شان را ثبت تاریخ سازند.

احمد ظاهر

زنده گینامه احمد ظاهر:

احمد ظاهر فرزند داکتر عبدالظاهر در سال (۱۳۲۵هـ ش) در کابل تولد شده و اصل مأوای شان علینگار لغمان می باشد.

احمد ظاهر با استعداد خداداد خود در وقت تحصیل به مکتب حبیبیه لقب (بلبل حبیبیه) را بدست آورد، وی در افغانستان، تاجیکستان و حتی در ایران و اوزبیکستان از شهرت عالی برخوردار شد. در کابل بحدی محبوبیت داشت که در کنسرت ها سالون ها گنجایش مراجعین را نداشت، احمد ظاهر با آنکه شخص مسلکی و یا حرفوی در موسیقی نبود ولی خواندن های او در دل ها تأثیر بسزا داشت، به ملیون ها شخص از طبقه نسوان و به صدها هزار از طبقه ذکور عاشق خواندن های او بودند.

در خواندن‌ها مستی‌های بخصوصی از خود نشان می‌داد، وقتی که در کنسرت‌ها انانسر نامش را بزبان می‌آورد، مستمعین چنان کف می‌زدند که حتی دقایق زیادی را در بر می‌گرفت تا بخواندن آغاز نماید گویا ملکه‌ای در حنجره داشته ورنه کسی نمی‌تواند آنقدر محبوب جامعه باشد.

این هنرمند حنجره طلایی در سال (۱۳۵۸ هـ ش) بدوران سیاه خلقی‌ها شهید شد.

شعری از داکتر محمد عزیز سراج بمناسبت وفات المناک سراینده محبوب وطن، ۳۰ جوزای ۱۳۵۸ هـ ش:

احمد ظاهر بمرد و اشک در چشمان ما
قطره قطره می‌چکد از قلب بی‌درمان ما

او برفت و سوز هجران پیکر ما سوخت سوخت
کی شود گل شعله‌های آتش سوزان ما

رفت احمد ظاهر از میان ما عزیزان وای وای
آن فروغ شمع محفل وان دری دوران ما

از سر شب تا سحر اشک و فغان‌ها کم نشد
نوجوان پر ز حرمان رفته از دامان ما

آن همه ساز آن همه کمپوز و آن آواز رفت
کی شود پر جای او در حلقه یاران ما

نوبهاری بود آمد رفت اما زود رفت
چند روزی بود ظاهر در سرای مهمان ما

کشور ما خوش بود کو این چنین فرزند زاد
هم به داخل هم به خارج مشعل تابان ما

شاد بادا روح او هر دم کزو آید سخن
رحمت دایم نصیبش از در یزدان ما

تذکر باید داد که محترمه زهره جان یوسفی از نخبه شخصیت‌های زن در افغانستان دربارهٔ احمد ظاهر رسالهٔ بسیار زیبا را نوشته و در جریدهٔ هفته‌نامهٔ امید بدست نشر سپرده است. زهره جان اکنون در مملکت جرمنی مصروف احیای فرهنگ مردم افغانستان است.
(اقتباس از کتاب «ساز و آواز در افغانستان» تألیف داکتر عنایت‌الله شهرانی، چاپ کابل مطبعهٔ بیهقی، نشر وزارت اطلاعات و فرهنگ)

احمد ظاهر و پیوند او با بدخشان

در یکی از روزها در یوتیوب مصاحبه‌ای را دیدم و شنیدم که نذیره جان کریمی از خبرنگاران شهیر و موفق و شعردان بلندآوازهٔ افغانستان با خواهر احمد ظاهر محترمه ظاهر انجام داد، در ضمن گفته‌ها ظاهر جان فرمود که پدرش شادروان داکتر ظاهر صدراعظم وقت افغانستان از لغمان و مادرش از بدخشان است.

مردم لغمان در هوشیاری و بیداری در میان مردم افغانستان شهرت دارند، نذیره جان که از زنان برگزیدهٔ افغانستان از شوخی‌های کابلیان که می‌گفتند صد لغمانی، یک پغمانی و صد پغمانی یک میدانی کار گرفت و مجلس‌شان را

جالب ساخت، ولی ظاهره جان آن دختر لغمانی با یک حاضر جوابی خاص برای نذیره جان فرمود که اینک پسر لغمانی را یک دختر بدخشانی گرفت که این صحنه خیلی جالب واقع شد.

نگارنده این سطور در قسمت اینکه چطور دختر بدخشانی پسر لغمانی را ازدواج می‌نماید به همکاری محترمه نذیره جان با بانو ظاهره جان در تماس و طالب معلومات شدم و وی فرمود:

زمانیکه امیر حبیب‌الله شهید به وقت امارتش به بدخشان سفری داشت، یک طبیب خود را بنام میر حیدر خان آغا با خود برده بود که این میر حیدر خان آغا در حقیقت پدر کلان مادری احمد ظاهر می‌باشد.

تصور می‌شود که میر حیدر آغا از بقایای میران بدخشان می‌باشد چونکه امیر حبیب‌الله او را به خاطر بدخشانی بودنش هم بمعنی راه بلدی و هم منحیث داکتر به بدخشان باخود همراه ساخته است.

امیر عبدالرحمن پدر امیر حبیب‌الله سلسله پادشاهی میران بدخشان را خاتمه داد و جمع کثیری از اعضای فامیل‌های میران را بکابل انتقال داده بود تا زیر نظر خود در کابل باشند، میر حیدر آغا که شاید هم نسبتی و قرابتی با خانواده‌های میران بدخشان داشته دختر یکی از اقارب را بخود نکاح می‌کند و بکابل می‌برد، در کابل رواج اینست که عروس‌ها را نام‌های بخصوص می‌گذارند چون پری‌گل، بوبوگل، شیرین‌گل و... از آن سبب نام دختر بدخشانی که غالباً «محترمه» بوده به لقب «کوکوجان» شهرت می‌یابد.

از حاصل این ازدواج میر حیدر آغا و کوکوجان دختری تولد می‌شود که نامش را «قریش» می‌گذارند و این قریش مادر احمد ظاهر خواننده حنجره طلایی و بی‌نظیر افغانستان می‌باشد، ناگفته نماند که مادر خدیجه پروین خواننده شهیر افغانستان نیز از بدخشان و از جمله میران می‌باشد.

مرحومه شاه بیگم مخفی بدخشانی که خود از جمع میران بدخشان است در اشعارش خود را «سید» می‌دانست و بنگرید که والدین «بی بی قریش» نام دخترشان را «قریش» گذاشته اند و نسبتی را به سادات می‌دهند. (این معلومات مختصر بروز چهارشنبه سیزدهم ماه جولای ۲۰۲۲م از طریق تلفون با محترمه ظاهره جان ظاهر خواهر احمد ظاهر بدست آمد).

ع. شهرانی

فصل سوم

چهره هایی از مطربان بدخشان



استاد شاه ولی، ولی ترانه ساز



از راست: استاد حضرت‌الدین طالب، داکتر عنایت‌الله شهرانی و استاد شاه ولی، ولی ترانه‌ساز، هیوارد کالیفورنیا



در محمد کشمی



بازگل بدخشی (آدینه محمد)
در ایام کهن‌سالی



رجب محمد جوړه زاده
در وقت جوانی و خدمت عسکری



رجب محمد جوړه زاده با لقب جرمی
هنگام کهن سالی، سال ۲۰۱۴ م،
عکاس عبدالقیوم چتگی



استاد میر مفتون



جریان اهدای لقب استادی از سوی اتحادیه سراسری هنرمندان افغانستان
مزین با امضای دکتر عنایت‌الله شهرانی
به آقای میر مفتون
توسط وزیر اطلاعات و فرهنگ کشور سال ۲۰۲۰ م



محفل اعطای لقب استادی از سوی اتحادیه سراسری هنرمندان افغانستان در
رأس دکتور عنایت‌الله شهرانی به آقای میر مفتون هنرمند پرآوازه کشور
از چپ: وحدت‌الله درخانی، استاد میر مفتون، میرزا محمد یارمند، محمد طاهر
زهیر وزیر اطلاعات و فرهنگ و دیگران
تالار وزارت اطلاعات و فرهنگ، سال ۲۰۲۰م



پنجشنبه مفتون
از شاگردان استاد میر مفتون



عبدالسلام مفتون
از شاگردان استاد میر مفتون



داوود پژمان

دانش آموخته رشته موسیقی دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه کابل
او با آله موسیقی مخصوص بنام قشقارچه هم می خواند و هم می نوازد.



استاد عبدالرحیم چاه‌آبی



استاد طلا محمد تخاری



فیض محمد منگل جرمی

«عکاسی از تام سکاتا»



خان بهار کی، رباب نواز مشهور
«عکاسی از تام سکاتا»



صحنه بزم در چته فیض آباد
«عکاسی از تام سکاتا»



هنرمند پراوازه، پهلوان اصیل
«عکاسی از تام سکاتا»



جوره بیک



یکی از هنرمندان موسیقی در بدخشان
«عکاسی از تام سکاتا»



مردان
«عکاسی از تام سکاتا»



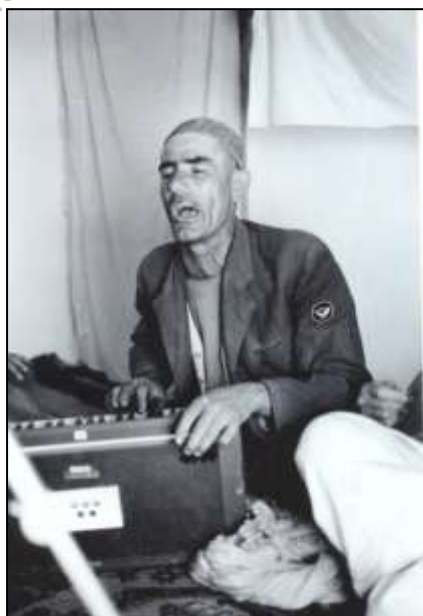
اکه نعيم
«عکاسی از تام سکاتا»



رجب محمد جوړه زاده
«عکاسی از تام سکاتا»



محمد اکبر برادر اکه نعيم
«عکاسی از تام سکاتا»



اسلام الدين بهارکي
«عکاسی از تام سکاتا»



دُر محمد کشمی، محمد ابراهیم و محمد ظاهر



هنرمند شهیر شغنایی میر افغن



یکی از هنرمندان بدخشان



خان بهارکی



بازگل بدخشی

« از کتاب لورین سکاتا، عکاسی از تام سکاتا »



مرحوم جوړه بیک یکی از گوراوغلی خوانان مشهور بدخشان، از اینکه وی خواننده و نوازنده زبردست داستان‌های گوراوغلی بود او را پدر گوراوغلی می‌گفتند.



(از کتاب لورین سکاتا، عکاسی از تام سکاتا)



بزمیان کشم بدخشان

عزیزالله دروازی، غیجک‌نواز
از کلکسیون نادر برلاس ارگوچی



غلام‌جان دروازی



صبور تابش دروازی



صبور تابش دروازی



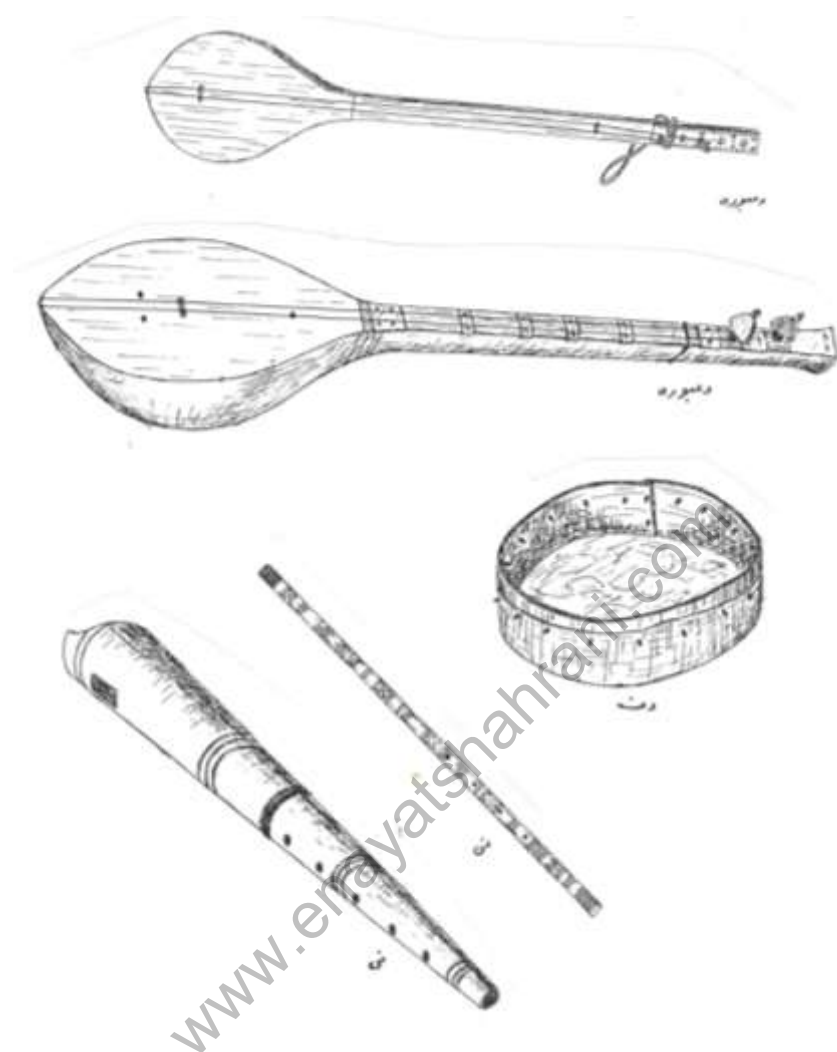
محمد هاشم بدخشی، از چته فیض آباد
از آوازخوانان و نوازندگان معروف
از کلکسیون نادر برلاس



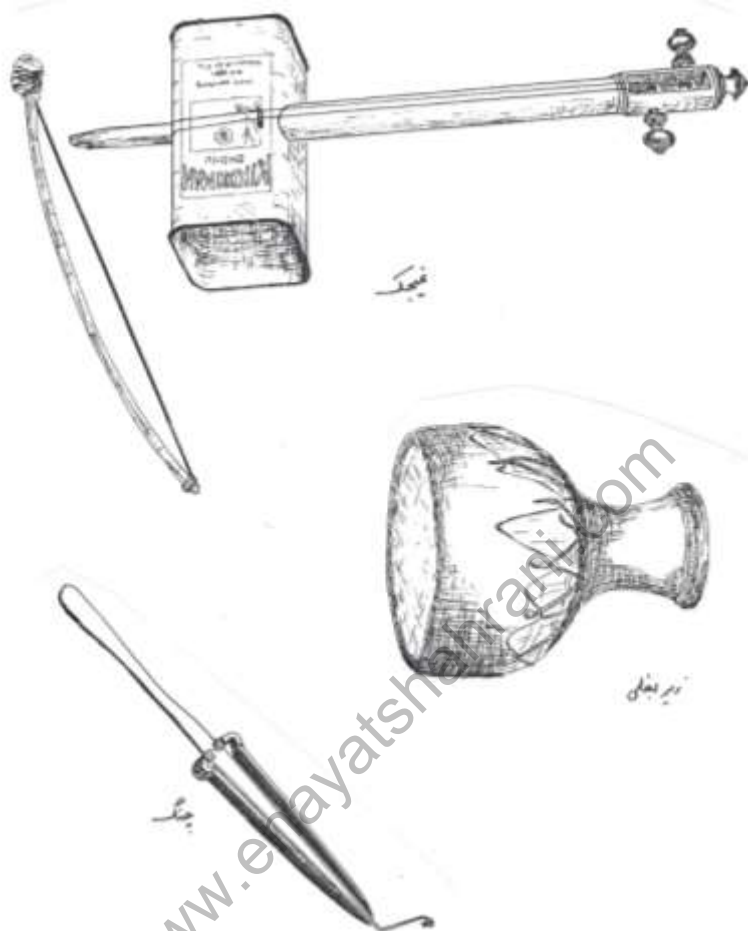
کیانوش رحیمی بدخشی
خواننده سبک باز گل بدخشی
از کلکسیون نادر برلاس



حسب الله کشمی از چهره‌های جوان و درخشان موسیقی بدخشان



آلات موسیقی
از کتاب داکتر لورین سکاتا
رسامی انجینر تام سکاتا



از کتاب داکتر لورین سکاتا
رسامی انجینر تام سکاتا



از راست: عنایت‌الله شهرانی در سفر بدخشان منحیث ترجمان در خصوص
موسیقی بدخشان

داکتر هیرومی لورین سکاتا نویسنده کتاب موسیقی درباره موسیقی بدخشان،
هزاره‌جات و هرات (خانمیکه کلاه شیو و بالاپوش سفید دارد) و مرحوم الحاج

عبادالله خان

عکاس: انجینر تام سکاتا

www.enayatshahrani.com

فصل چهارم

گوراوغلی

مقدمه

زمانی که در بدخشان، قطغن و تورکستان مملکت عزیز ما افغانستان، مخصوصاً ولایت کوهستانی و سرزمین شاعرپرور و ادب‌خیز بدخشان نامی از گوراوغلی برده می‌شود، فوراً داستانی را به یاد می‌آورد که در زمانه‌های قدیم شخصی به اسم «گوراوغلی» وجود داشته و شهکاری‌هایی را انجام داده که به ذات خود هر یک از آن شهکارها و شجاعت و دلاوری‌هایی که در طول دوران حیات با پسر و نواسه‌هایش نموده، شنونده و خواننده را غرق حیرت می‌سازد. آری، او که اصلاً پدر ندارد و از بطن خواهر احمد خان در میان قبر تولد یافته و تا مدتی به آنجا حیات به سر برده، حقیقتاً کارروایی‌های محیرالعقولی که از قدرت یک انسان عادی و حتی بعضی انسان‌های قوی هم بلند است با کمال قدرت و قوت توانسته انجام بدهد.

داستان‌های گوراوغلی عموماً در شب‌ها و مخصوصاً شب‌های زمستان در قوشخانه‌ها با نواختن دمبوره خوانده می‌شود و دنبال کنندگان برای این که توانسته باشند تمام داستان‌ها را بشنوند، ناگزیر اند چند شب را پی هم سحر سازند، بدین معنی که داستان‌هایی که در تحت عنوان گوراوغلی می‌آید خیلی‌ها مطول و دنباله‌دار می‌باشد. بدان سبب بایست هر شب پی هم

داستان‌ها تشریح و دنبال شوند. شخص گوراوغلی گوی از طرف روز خود را از خواب سیر ساخته و رفع خستگی می‌نماید، در حین گفتار به مجردی که گوراوغلی گوی می‌داند که داستان به مرحله حساس و هیجان‌انگیز رسیده و شنوندگان در آرزوی آن اند که هرچه تیزتر موضوع را بدانند، در آن حال دمبوره خود را به زمین گذاشته، موضوع خواندن را توقف می‌دهد، که در آن صورت شنوندگان ویا سامعین ناگزیر یک مقدار پول ویا دیگر چیزها را جهت شروع مکرر طور بخشش به وی تقدیم نموده و از او خواهش می‌کنند تا موضوع را بار دیگر آغاز نماید. بعد از دقیقه چند نقطه حساس داستان را به ایشان ذکر می‌نماید و از هر طرف کلمات «واه‌واه» «خیر بینی» و یا «نوش جان» شنیده می‌شود، به همین‌طور به شاخ دیگری آغاز می‌نماید، و در اخیر بعد از اتمام داستان‌ها یعنی چندین شب، از طرف شنونده‌گان چین، لنگی، پول و غیره چیزها برای داستان‌سرا داده می‌شود.

در گوراوغلی تا اندازه وزن و قافیه در نظر گرفته شده، اما خواننده بعضاً با صداهای مخصوص وزن و سیلاب را به جا می‌آورد، موضوع رقم تحریر داستان تا جایی که امکان داشته به زبان عوام ثبت گردیده، اما بنابر ضرورت و برای این که تکلیف و اشتباه در حال خواندن رخ ندهد، بعضاً حروف را به شکل اصلی‌شان آورده‌ایم مثلاً «عجو» هرگاه «اجو» نوشته شود خواننده چیزی دیگری تصور خواهد کرد و قس علی هذا.^۱

^۱ به تاکید و تایید گفتار خویش کتابی را که دکتور روان فرهادی بنام «توپاز» ترجمه نموده اند چنین گفته اند: «نوشتن زبان محاوره به خط بسی دشوار است، اگر در نزدیک بودن تحریر به تلفظ بسیار اصرار و سختگیری شود، درست خواندن معنی آن مستحیل خواهد گردید، مثلاً اگر «صبح» را به شکل «صوب» بنویسی کسی از خواندن آن جز با غور زیاد معنی آن را نخواهد دانست و بهتر است «صوب» تحریر شود، اگر چه تلفظ عربی «س» در محاوره مردم باقی نیست (و شاید هرگز در تلفظ کلمات دخیل عربی رعایت

مردم عموماً در شروع افسانه بسیار تخیلی و نامعلوم الفاظ «بود و نبود بودگار بود، زمین نبود شدگار بود» و غیره را استعمال می‌کنند ولی در گوراوغلی که به عقیده شان حقیقتاً سرگذشتی وجود داشته و ارزش خیلی بسزا دارد، از آن سبب محافل گوراوغلی را با ترتیب خاص افتتاح و برپا نموده گوراوغلی‌گو با خواندن شعری به گفتن داستان اقدام می‌کند.

داستان‌های گوراوغلی چندین شاخ^۱ دارد، بعضاً شاخ‌های آن را سی و تعدادی پنجاه و جمعی عددی دیگری را قائل‌اند. با تأسف باید ذکر کرد، که کسانی که به گوراوغلی‌گویی آشنایی دارند، تعدادشان خیلی کم بوده و یک-تعداد شان وفات نموده و تعدادی که باقی مانده در تمام بدخشان به گمان اغلب بیش از ده الی پانزده نفر نخواهد بود.

برای این که توانسته باشیم لغت و وجه تسمیه عنوان کتاب را توضیح کنیم قبل از شروع «شاخ» یا داستان گوراوغلی به داستان پیدایش و معنای کلمه توجه شما عزیزان خواننده را جلب می‌نمایم: شخصی به نام احمد خان به‌حیث رئیس قوم تورک‌ها ایفای وظیفه می‌کند، او از هر نگاه دارای شأن و دبدبه، قوت و زور، مال و دارایی و سیاست و فراست و غیره می‌باشد، خواهری

نشده است) همچنین «یعنی» را باید مانند زبان ادبی بنویسیم، گرچه مردم آن را «یانی» تلفظ می‌کنند و «بعد» را «بعد» بنویسیم و نه مطابق تلفظ عامیانه «باد» و «بعضی» را نباید مطابق تلفظ عامیانه «بازی» بنویسیم؛ ورنه خواننده به فکر «یانه»، «باد» «بازی» می‌رود، و در فهم معنی گمراه می‌شود، کلمه «برای» گاهی در محاوره افغانستان مانده زبان ادبی تلفظ می‌شود، اما اکثر آن را «بر» (با حرکت کسره در حرف را) تلفظ می‌کنند، اما اگر آنرا «بر» بنویسیم نزد خواننده بسیار اشتباهات واقع می‌شود، که مطلب از کدام «بر» می‌باشد» صفحه ۱۰ توپاز.

۱) شاخ shax: هر قسمت بزرگ از داستان‌های گوراوغلی را شاخ گویند مثلاً اگر داستان‌های گوراوغلی تعدادشان به سی برسد عوض سی داستان «سی شاخ» می‌گویند. نوت: این مقدمه در سال ۱۹۷۲ م تحریر یافته است.

دارد که هنوز در قید ازدواج نه درآمده است و به قدرت الهی حامله می‌گردد، روزها و شب‌ها را با ترس و لرز و تشویش و اضطراب، چرت و فکر سپری می‌کند، از نام و نشان برادر که مبادا مردم از آن راز آگاه شوند، سخت وارخطایی داشته، دعا می‌نماید که ای خدای بزرگ یا به من آبرو را ارزانی کن و یا جانم را از تنم برآور، از قضا این دختر حامله قبل از این که به حاملگی او کسی پی ببرد، در قبضه مرگ گرفتار می‌گردد و جسد او را در قبرستان بابایی و اجدادی‌شان دفن می‌سازند و این که چطور وفات نموده، آن قدر روشن نیست. چون او قبل از فوت خود حامله بوده چندی بعد از بطن آن اولاد خارج می‌گردد و مدتی را با مکیدن انگشتان و یا هر وسیله دیگر به حیات خویش ادامه داده تا آن که از گله احمد خان بیتل و یا مادیان شیری پیدا می‌شود که بالنوبه همه روزه در سر قبر می‌آید و پستان‌های پر از شیر خود را با خم ساختن مخصوصی به دهن طفل می‌رساند.

این موضوع مدتی را در بر می‌گیرد تا آنکه روزی از روزها رئیس قوم از گله‌های خود دیدن می‌کند، ناگاه نظرش به مادیانی بر می‌خورد که به اثر شیردادن‌های مخفی خیلی‌ها لاغر به نظر می‌خورد، در حالی که کسی از اسرار وی خبر ندارد، احمد خان فوراً به گله‌بانان و زیردستان خود فرمان می‌دهد که علت لاغر بودن مادیان را در یافت کنند. بنابر این امریه، اسپ را تعقیب نموده و دریافت می‌دارند که همه روزه به وقت معین از گله به صورت مخفی جدا شده و خود را به سر قبر خواهر احمد خان خم می‌کند و بعد از دادن شیر به گله خویش بر می‌گردد. به مجرد کشف این راز خبر به احمد خان می‌رسد. و احمد خان موضوع را نسبت دراکی که همه او را به حیث هوشیارترین مرد می‌شناختند درک و استنباط می‌کند و به ایشان چنین هدایت می‌دهد که چند دانه «بجل» را گرفته به نزدیک قبر ببرند و به آنجا بگذارند و خودشان در نزدیکی قبر مخفی شوند، فردا یا پس فردا آن روز

ایشان بجل‌ها را به دست گرفته در موقع مساعد خود را به نزدیک قبر می‌رسانند، و بجل‌ها را به جای مطلوب انداخته خود را پنهان می‌کنند، در این جا احمد خان برای‌شان گفته بود که اگر دختر باشد بجل‌ها را نگرفته و هرگز به نسبت آن از قبر بیرون نمی‌آید که در آن صورت شما مکلف نیستید وی را به دربار من بیاورید، بالمقابل اگر پسر باشد به مجرد دیدن «بجل‌ها» علاقه به گرفتن آن از خود وانمود می‌سازد و در آن صورت فی‌الفور از موقع نازک استفاده نموده او را دستگیر نمایید. وقتی که طفل سر از قبر بیرون می‌سازد، می‌بیند که یک‌تعداد بجل‌ها در کنار قبر مادرش افتیده و بدون صبر و حوصله خود را به بجل‌ها می‌رساند و در آن حال اشخاص مؤظف او را گرفته به دربار برده و به احمد خان تسلیم می‌دارند.

احمد خان حالا به پسری روبه‌رو شده و برخورد نموده که قطعاً حرفی از زبانش بیرون نمی‌شود، روزها و ماه‌ها بدین شکل سپری می‌شود از این جهت عقدۀ بزرگی در زمینه به‌دل احمد خان پیدا می‌شود، ناگزیر روزی از روزها جارچی‌ها را مؤظف می‌سازد تا مردم را آگاه بسازند که اگر کسی پیدا شود که پسر را به حرف زدن وادار سازد، به وی بخششی زیاد خواهد داد، جرچی‌ها چنانچه امر نموده بود موضوع را به استماع مردم رسانیده تعداد زیادی خود را به این کار کاندید می‌کنند که بالاخره از دست تعداد زیادی آنان به‌جز یک نفر کاری ساخته نمی‌شود، آن شخص همه روزه پسر را با خود به هر جا می‌برد و نمی‌تواند او را به حرف بیاورد، پسر را گاهی به جای‌های بسیار دور از جمعیت می‌برد و خودش را تنها می‌گذارد و گاهی هم او را در میان جمعیت شامل می‌سازد، تا اگر باشد نسبت بعضی عوامل به حرف زدن آغاز نماید، ولی همه این کارها نتوانست او را وادار بسازد که به گپ زدن شروع کند، اما شخص متصدی این کار یا به نسبت عزم متین و یا به نسبت ترس از

احمدخان و یا اعتقادی که به قدرت خود داشت از دنبال این موضوع خود را کناره نمی‌کند.

روزی از روزها پسر به بازار می‌رود چشم پسر به شخصی می‌خورد که پسته را با دندان‌هایش می‌شکند، فوراً پسر خنده می‌کند و از زبانش این کلمات بیرون می‌شود، «او مرد احمق‌ه ببین که دُرَه (دُر را) به سنگ می‌شکند» قبل از این که مرد مؤظف موضوع را به رئیس قوم برساند، همه‌ها بر پا می‌شود و احوال را به احمدخان می‌رسانند، آن مرد پسر را به دربار برده، خلعتی از آن طرف به وی داده می‌شود و پسر با مامای خود قدم به صحنه حیات نو می‌گذارد، چند ماه و سالی سپری می‌شود احمد خان به محلی جهت شکار و تفریح سفر می‌نماید، پسری که از گور به دست آمده و چون غذای خویش را در آوان شیرخوارگی از شیر مادیان به دست آورده، سخت به اسپ‌ها علاقه نشان می‌دهد، در این هنگام در بین قوم شان شخصی دارای اسپ قوی و زیبا بوده که پسر به او علاقمند می‌گردد. بارها از او می‌خواهد تا اسپش را به وی بفروشد، در مقابل جواب منفی شنیده، یکی از روزها به اثر اصرار مکرر، شخص مقابل شرطی را به پسر می‌گذارد و می‌گوید که اگر خانم تغه «ماما» ات را به من دزدی کنی و تسلیم نمایی اسپ را به تو بدهم. پسر بی‌تجربه، آنچه را او خواسته همان می‌کند و شخصی مذکور خانم مامایش را گرفته فرار می‌کند، فقط اسپ می‌ماند و پسر، در آن حال احمد خان از سفر بر می‌گردد و از موضوع اطلاع حاصل می‌کند و به پسر اخطار داده او را تهدید می‌کند و پسر هم از سهو و خطایی که کرده آگاه می‌شود و کمر همت را بسته و می‌خواهد که کاری را که انجام داده بود، آن را تلافی کند.

از این جاست که شهکاری‌های گوراوغلی (بچه گور- گور زاده، کسی که از قبر بیرون آمده باشد، «گور» به معنی قبر و «اوغلی» در ترکی پسر را

گویند) آغاز می‌یابد. و اسپه را که چندی قبل به‌دست آورده بود سوار می‌شود و از ققای زن مامای خود بدر شده، کارروایی‌های محیرالعقولی را در تاریخ داستان‌های بدخشان به‌یادگار می‌گذارد.

داستان هذا یکی از شاخ‌های آنست که گوراوغلی (Gor – Ughley) نیز بعضاً (گوراوغلی – گوروولی) تلفظ می‌گردد، به درجه و مقام و سلطنت رسیده و هوز (شاید عوض باشد و «اوز» و «هوس» هم تلفظ می‌گردد) با پسر خود نورعلی به‌حیث قهرمانان کار می‌کنند. در داستان بعضاً به جملاتی بر خواهید خورد که مکرراً نوشته شده است که اصلاً به مفهوم تکرار احسن و صورت رنگ دادن بهتر داستان آمده و گوراوغلی‌گوی می‌خواهد بعضی کلمات گذشته را دوباره به‌خاطرهای باندازد. اینک داستان شروع می‌شود، این داستان از آواز پهلوان محمد اصیل گوراوغلی گو عیناً آنچه شنیده شده، کاپی گردیده است.

شاخ‌های گوراوغلی از زبان پهلوان اصیل

ریکارد گیرنده: سکات‌ها، بیرون نویس کننده: عنایت‌الله شهرانی

شاخ توبه:

آمد جفت کبوتر ای خیل خدا
یکسال قتی^۱ بودیم امسال جدا
یکسال قتی بودیم و یکجا می‌گشتیم
امسال جدا شدیم و پسر غم دل ما

.....

بلبل به وطن ای^۲ تخت سلیمان خستر^۳ است
خارای^۴ وطن ز لوح ریحان خستر است
یوسف که به مصر پاچاهی می‌کرد
صد کاشکی گدا می‌شد و کنعان خستر است

(^۱) قتی Qati همراه و یکجا

(^۲) ای Ai از

(^۳) خستر Xushter خوشتر

(^۴) خارای xaray خارهای

- یک شو^۱ بود و نزدیک خفتنه^۲،
 هوز خان بچه گوراوغلی سلطان ،
 اسپ قزل^۳ زیری پاشنه^۴،
 تفنگ هم داره ده شانه،
 نیزه گلداز دستشنه،
 کاکل ها هم ده گردشنه،
 خمیده^۵ و روی بازارنه،
 شو^۶ هم عمل نه
 بچه گذر کد دسته بازار نه،
 نظر کد و لو^۷ دکان شیشته^۸
 یک نازک دختر نازیان^۹
-
- (^۱) یکشو yak shaw یک شب
 (^۲) خفتنه xuftanna در خفتن و وقت
 خواب و تاریکی. در بسیار اوقات کلمه
 (نه) مثل دستشنه و غیره عوض کلمه (در)
 اما به شکل پساوند معمول است.
 (^۳) قزل qizil نوع اسپ به رنگ سفید و
 قزل لغت ترکی بوده اصلاً با معنی رنگ
 سرخ است
-
- (^۴) پاشنه pashna در پایش یا در زیری
 پایش
 (^۵) خمید xambid پایین شد، از
 مصدر خمیدن
 (^۶) شو shaw شب
 (^۷) لو law لب
 (^۸) شیشته shishta نشسته
-
- خدش^{۱۰} تنها شیشته ده^{۱۱} دکان ،
 ده رخ داره ماه آسمان ،
 می سوزه به مثل چراغان،
 هوس خان دید و ماند حیران،
 پس گرداند جلوی قیره^{۱۲} ،
 بگیرم گفت ای ای^{۱۳}
 صورت خور^{۱۴} پس آمد و ده لوی دکان،
 نظر کرد خال پری نازیان،
 خور وزیر احمد خان،
 وزیر دختر ترکستان،
 تنها شیشته ده لوی دکان،
 هر ده رخس مهتاو^{۱۵} آسمان،
 هوز خان دید و کد^{۱۶} خنده،
 آفرین گفت ای کبوتر ،
 کبوتر، سر خیل نه و نیم لک خانه،
 خان دختر ترکستان،
 چه می کنی الا جان،
 زنده تنها شیشته ای دکان نه،
-
- (^۹) نازیان nazian نازدانه
 (^{۱۰}) خدش xudush خودش
 (^{۱۱}) ده da در
 (^{۱۲}) قیره qirra اسپ قیر را معمولاً به
 اسپ های دونده اعلی، به کار برده می شود
 (^{۱۳}) ای ای ai ei از این
 (^{۱۴}) خور xawar خبر
 (^{۱۵}) مهتاو mahtaw مهتاب
 (^{۱۶}) کد kad کرد

ته رفته ای شکار دم روی زمیننه،
 ای هر شبست نمی^۷ دوکاننه،
 نه ای جن ترسیدم نه ای دیو،
 پیره^۸ دار اوسون^۹ دمی روتنه^{۱۰}،
 امشو خالقم داد مقصدمه،
 هوز هم شنیده ای گپه،
 زیرای ابرو کد خنده،
 خم کد قامت پهلوانی ره،
 ای بازوی نازک ور داشته،
 پرتافتش^{۱۱} وی وی ده قنجه^{۱۲}،
 پس گرداند جلو اسپ قیره،
 راست شد بازار ترکمننه.

من آمدن کوی ترا بس کردم ای
 من دسته بدامن ته ناکس کردم ای

ده^۱ رخت کرده ای ماه آسمان،
 در می تی^۲ کدام مسلمان،
 چه جواب میتی آخرت نه،
 خال پری شنید ای گپه،
 شرنگس^۳ جا جنبید،^۴ ای،
 دختر گنه^۵ ها خُد زد روی سینشنه،
 سلام داد ای دختر هوزه،
 السلام علیک گفت شازاده،
 مانده نباشی جان زنده،
 چرا ته پرسیدی احوال مه،
 خور نیستی که سر دلمه،
 ای مدت هفت سال بودم،
 دم عشقات سوختاودم،^۶
 ای بچه ای،
 ندیدم ده هفت سال گفت روته،
 شنیدم همی چند روز نه ای،

(^۷) نمی nami همین.

(^۸) پیره paira پیره

(^۹) اوسون o soon آن طرف

(^{۱۰}) دمی روتنه dami rotna به مقابله

(^{۱۱}) پرتافتش partaftush انداخت ویا
 پرتاب کرد.

(^{۱۲}) قنجه qanjugha پهلوی یعنی
 هرگاه یک نفر در اسپی سوار باشد،
 شخصی دیگری در پهلوی او سوار شود،
 در آن صورت شخصی دومی با اولی
 قنجه شده است ویا در قنجه آن قرار
 دارد.

(^۱) ده du دو

(^۲) می تی miti می دهی، در دادن آتش
 زدن

(^۳) شرنگس sharanhagas صدای
 زیورات دختر

(^۴) جنبید junbid حرکت کرد

(^۵) گنه gana نوع از زیورات که در گردن
 اندازند.

(^۶) دم عشقات سوختاودم dam ishqtat
 soxtawdam در عشق هایت سوخته

بودم

مردم گفت که ته با ناکسان می‌گردی ای
ای ته قبله شوی نماز ته بس کردم ای
هوز خان گرداند جلب^۱ قیره،
راست شد بازار ترکمن نه،
وقت خو او بود مردمنه،
مردمنه، دروازه وزیر آمد و خانه،
خمباند^۲ خال پری دختره،
آفرین گفت ای خان زاده،
آوردت ای دکان بازار،
فرا قلعه دادر^۳ نه،
احمد خان است وزیر بابام،^۲ (۳)
سرخیل نه و نیم لک خانه،
خجالتم نساز ترکمن نه،
بدنامم نسازی دختر،
دربار گوراوغلی بابام نه،
فرا آخر روی بخملتته،
خال پری رو گرداند ای بچه،
ای گپه نزن جان زنده،
یک آدم سالا باشه تشنه،
همو نجمبه لوی چشمه،
ای او چشمه هم آو نخره^۴،
چقه^۵ غوره ده دل می‌مانه،

(^۱) جلب julb جلو

(^۲) خمباند xamband پایین کرد.

(^۳) بابام babam بابام.

(^۴) نخره naxura نخورد.

(^۵) چقه chuqa چقدر.

روی خده داری شهزاده،
امشو هم نکن ناخن^۶،
فرا آخر ای بخمل،
بچوشم رخ‌های شیرینه،
شو آواز بره ای بچه،
ای دختر قشنگ داده دل بیار،
لا اله شد چون شهزاده یار،
در آمد قلعه وزیر نه،
ای ای روی قیر خمبید ای،
گل‌میخاره چکید^۷ زمینه،
گرفت دست خال پری^۸ ره ای،
ده گل خمبید خرمن بخمله،
هر ده شیشیت روی منجه^۹ سرنه،
خال پری گفت بر آن شهزاده،
فدایت فدایت شوم توبه،
کوتی‌های دادر^{۱۰}م دورم نه،
دادرم میشوه او خود،

(^۶) ناخن naxun دواندن اسپ وهم
بمعنی دمبوره زدن و یا ساز دمبوره آمده
است.

(^۷) گل‌میخاره چکید gul mixara

chukid گل‌میخ‌ها را قایم کرد ویا
کوبید.

(^۸) خال پری xal pari مقصد از دختر.

(^۹) منجه munja چارپایی.

(^{۱۰}) دادر^{۱۰} dadarum برادر

- شوی سیه هم بسیار رفته،
 بیا بفتیم جان زنده،
 چوشم لوه‌ای قندی ره،
 هوز خند کد و بازیچه،
 موزه پا نجنبه جانشنه،
 زرین کمر بند بود میانشنه،
 دسته پیچاند ده گردن خال پری،
 هر ده سر ماند بالشنه،
 ده بره مست افتید خاونه،
 می‌چوشند لوای قندی ره،
 هر ده گل غلتید مست خاونه،
 به ده دل عشق داره همدیگر،
 یک افتید خاونه و دیگر،
 شوی سیه روز شد ای دوستا،
 آفتاو نورانی سر زده،
 هر دش نشد ای خاو ویدار^۱
 هر ده گل مست خاوش برده،
 ناگهان احمدخان وزیر ای،
 ای کوتی گل‌خانه شد بدر،
 آفتاوه طلا دستشنه،
 به نیت وضو شد بدر،
 وزیر نظر کد پره،
 میدان حولی‌شنه،
 اسپ هوز خان روی گل میخنه،
 چرس^۲ داره دور گل میخنه،
- ای وزیر دید و شد ورخطا،
 آفتاوه طلا ره مانده زمیننه،
 دو دوان دوید ای وزیر،
 پیش خرگاه خورشنه^۳،
 تیپ^۴ خرگاه بخمله کد بالا،
 نظر کد خواهر نازکشنه،
 کمر بند سیئه هوزه،
 هر ده گل مست خاو ده منجه،
 عرقا می‌ریخت جابجا،
 وزیر دید وقتی رنگ پریده،
 دریغا صد دریغ گفت،
 خدا خانه بچه‌دار بسوزه ای،
 سالا می‌گشتم پشتشنه،
 عجو گیر کدم جای مرگشنه،
 چپه سر ای خرگاه شد بدر،
 هوز خان هم ده خاو است بی خور.
- داد ایلاق شریک کشم و کلوگان^۵ فرخار
 ویران شدن‌های تخت سلیمان شخزار
 خالقم ته یاره بیار برسان ای
-
- (^۳) خورشنه xuwarushna به خواهرش.
- (^۴) تیپ tip اصلاً دامن، در اینجا پرده خیمه.
- (^۵) کلوگان kalawgan (کلفگان)
 محلیست در تخار، هم‌مرز با شهرستان
 کشم بدخشان، معدن نمک آن مشهور
 است.
-
- (^۱) ویدار widar بیدار
 (^۲) چرس churrass شیهه اسپ.

ای دوست من و دامن ته ویران فرخار
وقت ناگهان پره،
احمد خان وزیر خانزاده،
خورشه^۱ دید قتی هوز خان هر ده،
ده خیمه^۲ است خاونه،
چپه سر^۳ ای خرگاه شد بدر،
پشت کارد و تفنگ و نیزه،
ناگاه خورش شد ویدار،
خال پری ای دختر کفتر،
ای عقب پشت دادرشنه،
زلف جنبید و ای دختر،
داد زد کشتل^۳ هوزه،
سر ای خاو برداشت پهلوان زاده،
نظر کد حریفش می گریه،
هوز خان روگرداند ای کفتره،
چرا او ده دیدت روانه،
ای مه نمیای^۴ بهتر،
ای دخترک،
درم دادی آه جان زنده،
خال پری رو گرداند اوره،
فدایت شوم ای بچه،
هردمان افتیدیم خاونه،

آفتاو نورانی چاشت شده،
دادرم وزیر احمد خان،
ایجا دید هر دو مانه خاونه،
پشت کارد و تفنگش رفته،
ای دریغ می شی زایه^۵
جگرم پشتت شده گاره،
آوای ده دیدم روانه،
شنید و هوز خان کد خنده،
برک الله^۶ گفت ای کبوتر،
یک هزار دادرست می خواهه،
ورخطا نشوی ای دختر،
نگهوان مان خالق اکبر،
آلی^۷ بیی کار ای هوزه،
فدایت شوم روی منجه،
ور داشت کارد و تفنگ و نیزه،
برآمدی ای خرگاه به میدان،
خده پیش اسپ رساند هوزخان،
گل میخای قیره ورداشت ای میدان،
پا ماند ده ایزنگو^۸ شد سوار،
دروازه قلعه وزیر رسید،
دروازه دید قلف و زولانه،
دم صبح شد و صبحانه،

(^۱) خورشه xuwarsha - خواهرش را.

(^۲) چپه سر chapa sar به عقب برگشتن
و یه زودی، برگشت تیز و چابک.

(^۳) کشتل kashtal یخن.

(^۴) نمیای namiawi نمی یایی.

(^۵) زایه zaya ضایع

(^۶) برک الله (آفرین).

(^۷) آلی aali حالا

(^۸) ایزنگو ezango رکاب و یا حلقه که در

وقت سواری اسپ پای در آن بگذارند

دس^۱ به قمچین کد اسپ قیره،
 میل کد به مثل پرنده،
 ای ای در قلعه سفید،
 یک ای غلامان خیست نیا،
 او طرف خم شیش^۲ ده کوچه،
 هوز خان ای قلعه شد بدر،
 خال پری تنها ماند خرگاه نه،
 حریفه گم کده ای می گریه،
 می گریه و می گریه وه توبه،
 دمی وخت احمد خان وزیر،
 کارد و تفنگ دستشینه،
 دوید خرگاه خورشینه،
 خورشه دید او وضع نه،
 ای جلب^۳ گفت مو بریده،^۴
 کشا کدی رفیق شوته^۵
 گپ نزن بشی گفت برادر،
 نرنی گپ‌های نامردی ته،

(^۱ دس dus دست

(^۲ شیش shisht نشست.

(^۳ جلب حرف بد در مقابل زنان یعنی بد فعل و بدکاره.

(^۴ موبریده moo brida دشنام معروفیست در بین زنان و خانم‌ها، خانم‌ها زیبایی زن را نسبت داشتن موی آنان می‌دانند.

(^۵ کشا کدی رفیق شوته (کجا کردی رفیق شبت را)

کشا دیده بودی رفیق شومه،
 بدسته^۶ می کنی بدنام،
 خدته^۷ شرمنده ترکستان،
 نرنی گپ بد نامی ره،
 کشا دیده بودی رفیق شومه،
 وزیر شنیده ای گپه ای،
 بند به بندش غلتید لرزه،
 کارد کشید والماس دستشینه،
 طرف خورش دویده،
 می خواست بزنه خورشه،
 نظر کده قد نازک شه،
 به‌مثل مژنون^۸ بید می لرزه،
 سی و ده خال داره رخاشنه^۹،
 خال خدایی روی بنیشینه،
 گردم آی ده چشم مشکینه^{۱۰}،
 سی و ده دندان ده روی صدفچه،
 لو خابانده مثل پسته،
 گردنم بیاض است قلمچه،
 دلش نشده دیبه^{۱۱} خورشه،
 چپه سر ای خرگه شد بدر ای.

(^۶ بدسته badusta قصداً

(^۷ خدته xudta خودت را

(^۸ مژنون mazhnon مجنون

(^۹ رخاشنه ruxashna در روی هایش

(^{۱۰} مشکینه mushkina مشکین را و

یا سیاه را

(^{۱۱} دیبه deya بزند ویا لت و کوب کند.

سالانه می‌گوم هوز دزدست بدر که ،
 بی وطنست صاف الله گفت ای دزده،
 کسم^۴ و کارش رفت سالا ده دزی ،
 امشو ده قلعه وزیر گفت خمبیده،
 دولت و ماله بسیار برده،
 هم بدنایمی کده شمانه،
 لاکن ما نداریم زور هوزه،
 یا بما بتی هوز خانه بسته ،
 با جمله بتی پفت و دمداد وطن هوز خان
 باشه،
 امیر گوراوغلی شنید و پاچا گپه،
 ای وزیرا جمله می بود تغاشه^۵
 هوز دستاش شد و بسته،
 بند به بند غلتید و ده غضب نشسته،
 به قهر چشم گرداند بالای دربار،
 ای روی بچه یکی رنگا پریده،
 چار صده تبر جرجی بدیده ،
 صده جلاد هم بر چپک پریده،
 چل وشش خانه وزیران دویده،
 آمده دوره کردن دور هوز،
 زیر هوز خان هموار کردن چپنه،
 آوردن غورله و غراب و زولانه،
 بر بستن هوزخانه فیلانه تویه،
 زیر زندان ،
 پرتافت تحت زمیننه،

الا قاصد برو با نزد یـــارم
 بگو با غم فتاده روزگارم
 دعای من همی باشه شو و روز
 کشا رفتی رفیق داغ دارم
 بنالید هوز خان نیم شو،
 خمبیده ده دربار امیر بابا سلطان،
 ده چوکی پهلوی شیشه مجلسنه،
 احمدخان ای خرگاه خورش شد بدر،
 یوسف خان وزیر دادرشه طلبیسته،
 خواهر خواند دادرش طلبیست وزیره،
 آقوب خان^۱، دادرش رسیده،
 چل و شش خان قومشه خور کده،
 غرش چل خان شد ننگ وزیره،
 افتاد ملایک گفت وی بود دواچه ،
 معرکه گوراوغلی پاچا بود گل کنبد،
 چل و شش خان خمبید ده دربار،
 همه سلام داد امیر بیک سلطانه،
 همه کلاه ها شپیدن^۲ زمیننه،
 نامت ای ملون^۳ امیر بابه،
 ای پاچای ای نه و نیم لک خانه ،

^۱ آقوب خان - یعقوب خان.

^۲ شپیدن shapidan ویا شپیدند
 یعنی گذاشتند وماندن، اصلاً شپیدن
 مصدر و به معنی زدن آمده است.
^۳ ملون - (معلون).

^۴ کسم kesm کسب

^۵ تغاشه taghasha ماماهایش

آو دیده می ریزه بالای مجلسنه،
 پس ای گوراوغلی پاچا با روبرو گردیده،
 بگرد ای وزیر گفت ساقی بلبل،
 پس بگرد راه‌های بازار ترکمننه،
 پیدا کن یگان آهو بای بچه تجاره،
 به والله می فروشم ای بچه ره،
 کی بیانم ای نسل هوزه،
 اسحق وزیر خمبید ده روی بازار،
 پیدا کد بای بچه تجاره یک‌بار،
 خمبانه دربار امیر سلطانه،
 تجار هم سلام داد پاچای ترکمننه،
 وعلیک به سلام گفت ای بای بچه،
 غلام بکار نداری ای جان زنده،
 نظر تجار خرد نورعلی نه،
 دلا^۴ شد خریداره،
 ای بگی گفت غلام ته،
 قیمت از ای گفت یک هزار تنگه،
 دسته پرتافت ای تجار جیبشنه،
 یک هزار تنگه را پرتافت میلیسنه،
 خرید و فی الحال فرزند هوزه،
 دهن صندوقه قلف کد،
 آمد ده سرای تجارت رسیده،
 امی کد بار سیصد بار چاکر،
 سیصدش توغری^۱

افتید ده زندان عجایب می ناله،
 قمری ترکمن غلتید زندانه،
 پس ای گوراوغلی پاچا فراشه غضب نه،
 بخی وزیر گفت ای ساقی بلبل،
 ای وزیرش بود ای ملک کشمیره،
 بخی ای وزیر گفت کشمیر،
 بخمب ده مدرسه جامی،
 بیار مادر گفت فرزند هوزه،
 همو نورعلی خان کاکل‌دار شه،
 به بالله می فروشم یگان تجار نه،
 کی ببانم دوره نسل هوزه،
 ای ده غضب شد وزیر ای ته دل،
 به مدرسه جامی خمبید ساقی،
 بمبرم^۱ ای مدرسه وعده کرده،
 نورعلی خانه و فرزند هوزه،
 سن نورعلی الله بود ده چارده،
 کاکلای زرین گرد گردنشنه،
 کاکلای مکتبی رنگ برنگ شانه نه،
 جیلک زردوزی جانشنه ای،
 ای قصه پدر خور نداره،
 ده دربار باباش هوس سلطان خمبیده،
 سلام داد نورعلی روی دربارنه،
 کس الیک^۲ نداد سلام بچه ره،
 دق و غمگین شد نورعلی خانکه^۳،

^۳ خانکه xanuka خانک را، تصغیر

خان
^۴ (دلا(دل‌ها)

^۱ بمبرم bumburum بمبرم

^۲ الیک alaik علیک

بالا کد بارشه،
همی صندوقه ماند ده سرای،
کش که کش که گفت الله چاکر^۲،
قطارنه دیدم فلک چه ساخت هوزه،
خدش مفت غلتید تۀ زندان گوراوغلی
نه،
دیشو صاف فروختن صندوقنه،
پسر ای پدر نداره خور،
پدر ای پسر نداره خور،
سرم ده درون صندوق مانده،
پسرم دمی صندوق است ناله،
پدرم در تحت زندان است ناله،
خبر دوید زن و دختر هوزنه،
گل انار وی دوی ختر هوزه،
دل زنی های زن هوزه،
شما نازکا ندارین گفت خور،
شیطانی های گفت قوم چلخان،
پرتافت هوزخانه باباش ده زندان،
فروختن نورعلی ملای قرآن تان،
هوز هم ای دوستا خور نداره،
امروز چلخانیان می شویم ده وخت پگه،
می شویم جملگی اسیر و برده،
وقتی شنید و دو قمری چوس^۱
هر ده اخن^۳ ها کردند و پاره پاره،

روز دیگر کردند و پیوند شام،
مادر و دختر بر آمد خفتن نه،
سردادنه^۴ هر ده قلعه و قبله ره،
سردادند قبله و خزینۀ هوزه،
دختر نه ساله ببین وی مادرشه،
گرفت و دست همین فرزندشه،
لباسای غریبی پاره پاره،
هر ده برآمد شو تارنه،
هوز هم ده زندان هیچ خبر نداره، ای ای
ای.
جانا که جان جانکم بم جانت ای
دلگیر شدم به راه رفتنای پایت ای
کسی ره نیافتم که کنم پیغامت ای
ده برگ های گل سوری نوشتم نامت ای
زن و دختر هوزخان حالا دشتی است،
هوز افتید وده زندان،
نورعلی فرزندشه برد تجار،
زن و دخترش زد منزل،
پای پیاده و ده ته کفتر،
پایکای نازکا کد آوله^۵،
چار شو و روز هر ده کد منزل،

^(۳) اخن axan یخن
^(۴) سردادنه saradana یلا کرد، ترک
گفتن.
^(۵) آوله aawla آبله.

^(۱) توغری tighri راست، مستقیم، واضح،
و ظاهر و روبهرو (ترکی).
^(۲) چاکر chaker خدمتگار، غلام.

گل انار افتید ای گشنگی،
 دختر هوزخان کد سخن،
 پیش‌های پایت گفت مردم مادر،
 می‌سپارم پس جان خالقمه،
 مادرش گریان شد ای پسر،
 ای خانه ای آباتم^۱ ماندم،
 فرزند نرمه گم کردم،
 دل مادر به‌سون گل انار،
 جانکم بگی ای چولنه^۲،
 چوس گفت چوپان می‌آیه،
 اختلاط کاروان می‌آیه،
 گیر بکنیم یا چوپان یا کاروان،
 به‌ما و ته میته یک لو نان^۳،
 جانم بدر آیه ده قالب مان،
 گرفت او دست فرزندشه،
 ده ضعیف پیاده ماند دشتنه،
 بخت هر ده ده خاو غلتید،
 چوپانا مزه گون شیر دوشیده،
 کاروانا مسرت شنیده،
 آفتاوم خمبیده یک نیزه،
 قطره آو و نان نیست زمیننه،
 ده ته قمری اول ده نالش،
 ناگان ناگان خراک شان علف‌های
 کوهی،
 بیست شو و بیست روز پره،
 ده قمری هوز منزل زده،
 هر ده خراک شان علف کوهی،
 به‌مثل آدم‌های جنگلی،
 بیست شو و بیست روز هر ده زده
 منزله،
 سر کدن روی تیپه^۴،
 اوسو نظر کدن یک دشته،
 یک قلعه سفید میتاوه^۵،
 یافتیم گفت و آبادی ره ای،
 رقصیده و غلتید ده کفتر،
 هر ده خمبید دروازه خانه،
 هر ده ملنگ زده چرچله،
 هر ده خش خان می‌کنه طوطی‌ها،
 مادر در چرچرس است ای،
 پسرم بلبل واری می‌ناله،
 ای خابش پریده کفتر ای،
 پوششای قلعه شد ده لرزه ای،
 کمپیره زن ناگاه‌ها شد بدر،
 تخت‌های دروازه وا کد،
 زن هوز دید ای کمپیره^۶،

(^۱) آباتم aabatum آبادم.

(^۲) چولنه chulna در دشت و بیابان بی
 آب و کوه‌های بلند آب نداشته باشد.

(^۳) یک لو نان yak law nan یک لب
 نان، یک لقمه نان

(^۴) تیپه tipa تیپه

(^۵) میتاوه mitaw مصدر تافتن

به‌معنای معلوم و آشکار شدن

(^۶) کمپیر kampir زن سالخورده

سلام علیک گفت ای مادر ،
 الله به نام های خدا،
 ای گشنگی رفتیم ای دنیا،
 کمپیر ده جواب شان،
 علیکم بسلام هر ده ته،
 صد سلام بخش گفت هر ده ته ،
 بمی حال نبینم هر ده ته ،
 خمابند هر ده شه ده قلعه،
 آینه خانای داشت تازه،
 خمباند دختر هوزه،
 سه شو و روز پره،
 عزتی کد ای ده نازکه،
 صاحب قلعه بود ده شکار،
 این هم زَبر^۱ پهلوان جنگی ،
 چارم روز ای شکار خمبید ،
 اسپ مشکی بوده ده زیر پاش،
 گرز آهنی بود مکشنه^۲،
 موزه سیه و جیپه سیه جانشنه،
 غلامان دو دوان دویده ای،
 ورداشتن جلو اسپشنه،
 ای پهلوان خمبید ارامشنه،
 نظرش خرد زن هوزنه،
 نظر کد دختر هوزه آه ،

مادر مهتاو دختر ستاره،
 ای پهلوان تیر عشق ره،
 بند به بند غلتید ده لرزه ای،
 کمر بند میانه کد ایله ،
 بغل های پهلوانی لچ کده،
 بالا کد روی زن هوزه،
 چرس جنبید مثقال پری ،
 وی داد زن هوزخان،
 شمال شمال پهلوان زاده،
 سترهای گفت مردهای جهان ،
 به مردهای دنیا روا نیسته،
 بترس ای روز جزا،
 بترس از غضب های خدا ،
 نکنی کار بی قانونه،
 ای پهلوان رو گرداند ای کفتر،
 خردم تیر عشقه ده سینه،
 بند به بند غلتید ده لرزه،
 ای بخشت نداره فایده،
 پس رو گرداند زن هوز خان،
 ای پهلوان زاده بشنو گپه مه،
 ورس^۳ دارم مه به باله،
 ای ای سرته شو آگاه ،
 ماهی شوی بگریزی ده دریا،
 دز واری می جنبی ده دریا،
 شکم ته می سازی پاره،
 بند بند ته می کنه ریزه،

(^۱) زبر zaber زبردست

(^۲) مکشنه makushna مک، در ترکی
 پشت گردن و یا شانه، اینجا نیز به همین
 معنی است

(^۳) ورس waras وارث

ای پهلوان شنید، شد ده لرزه ،
 آفرینت گفت ای کفتر، توصیف کدی
 بیار ورس ته،
 چه شخص است کدام طایفه؟
 گفت همو نام اصل اوره،
 هوزخان کد وسخن ،
 شوهرم هوز نام داره ،
 بهشیطانی های قوم چلخان،
 پرتافت باباش گوراوغلی ده زندان،
 پسریم داشتیم شیرباز نور خان ،
 ملا بچه ای بود مکتینه ،
 فروختن به تجار وی بچه ،
 ما ده گشتیم بی ستر ،
 دادیم دفینه و خزینه،
 بیست شو و روز منزل زدیم گشنه،
 خراک مان علفای کوهی،
 پشت پا خمبیدیم ایجا ،
 بترس ای اول روز جزا ،
 بترس ای غضبای خدا،
 ای پهلوان شنید نام هوزه،
 ده جاناش غلتید و لرزه ،
 الله گفت و چرس کده،
 خده پرتافت پای زن هوزنه،
 السلام علیک گفت همشیره،
 بد کردم بخت کدم توبه،
 فهمیدم ای ای ببخشید نشناختم اول،
 من هم ده چشمان کور شده،
 نام مه هم است خالدار پهلوان ،

ده دین هم مه هستم مسلمان،
 سنگر گرفتم همی میدان،
 تمام دولت های خارجی،
 ماه بهماه بخش مه باج می ته ،
 بسیا هستم آه جنگ آور،
 شنیدم بسیا نام هوزه،
 تا امروز ندیده ام روشه،
 ای خاطر شما ده نازک،
 هوز خان باشه دادریم ،
 تا رزو آخرت نه ،
 خدت پره شدی خورم ،
 ای پسرت باشه فرزندم ای،
 چرس کد و زن هوز خان،
 دادروار^۱ دستاشه زد بوسه،
 دوید و دختر هوز پدروار،
 زد بوسه دستارشه،
 خالدار پهلوان کد هر ده شده نگا،
 هر دش لب لچ^۲ و برهنه،
 امر داد چونکه مادرشنه،
 مادر خالدار دویده،
 ای یخدان لباس ها خمبانده،
 طب^۳ هوزه کد تازه ،
 خدا کد پرده ده ضعیفه ،

(^۱) دادروار dader waar برادر وار
 (^۲) لب لچ lub lich مطلق و بی ستر،
 کنایه از روز ناتوانی و فقر
 (^۳) طب tab طبع

پس رو گرداند خالدار ای پهلوان،
 گپ مه بشنو ای همشیره،
 تا هوز ایجا نشوه پیدا،
 سرت ای درون نسازم بیرون،
 شرمنده نکنیم خالقمه،
 بد نامم نسازین هوزنه،
 خدا کرده پرده ده ضعیفه،
 هر ده ماند با اختیار ایجانه^۱،
 هوز خان ده زندان سلطان،
 ای فرزند خور نداره ،
 ببانم هوزه ده زندان،
 برم قصه بچه هوزنه،
 ای تجار خرید و برد،
 چار شو و روز زد منزل،
 یک شو ای خفتن شونه،
 مال دولت خمباند زمیننه،
 همه تجار غلتید خاونه ،
 چاکرا زله افتید خاونه ،
 شترا زله افتید همه،
 صندوق نورعلی زمیننه،
 شو نیم شد پره،
 بهرضای خالق یگانه،
 دز شد ظلمای شو و پیدا،
 بهسر وقت مال بای بچه،
 دیدند جمله چاکراست خاونه،
 بای بچه تجار هم است خاونه،

ای دزا رسید مقصد نه،
 کلهه لچ کردند پره،
 بریدند سر سیصد چاکره،
 لچ کردند سیصد شتر ماله،
 بردند دولت تجاره ،
 تجار ده خاو نشد خور ای.

من آمده یم —را ببینم بروم ای
 رازی دل مه بخشت بگویم بروم ای
 رازکای دلم گفته شوه یا نشوه ای
 رخ را کرده کف پایت بمالم بروم ای

وقتی که ناگاه شو روز شد،
 ای تجار خاو هم جنبیده،
 خده یاد کد نظر کد دشته،
 سیصد چاکر هم سر بریده،
 دریاهای خون روی زمیننه،
 همه مال و دولت گمسته،
 آه گفت هوشش ای رفته ،
 ای تجار افتید میداننه،
 هوشش ناگا زد و برم،
 بینم گفت ای صندوق خور،
 قلف صندوقه رسید کد ایله^۲،
 قاب صندوقه بالا کده ،
 نظر کد فرزنده،
 بره مست شیرباز است خوابنه،
 گریان شد ای تجار ،

(^۱) ایجانه ijana در اینجا

(^۲) ایله illa باز.

نورعلی ای خاو شده ویدار،
 سر بالا کد تجار می‌گریه،
 خندید و جنبید کاکل‌دار،
 خیرت است پدر گفت بای بچه،
 پدر جانم است زندانه،
 خور و مادرم بیابانه،
 امروز خدم گرو دستتنه،
 ته چرا ریختی آو دیده،
 در دادی جگر نازکمه،
 تجار روگرداند ای نورعلی،
 بسوزه خانه بابات گوراوغلی،
 تره بمه فروخت توبه،
 پدرت وی وی هوزه،
 امشو ده دمبم^۱ دز مانده،
 سیصد چاکرمه سر بریده،
 سیصد سیر دولت مه برده،
 خس و سوزنم نیس^۲ میداننه،
 نورعلی خندید گفت ای تجار،
 بد نکرد امشو گفت بای بچه،
 پشت به پشتم نامرد نگذشته،
 زنی گپ نامردی ره،
 همی تجار هم رو گردانده،
 ای کارا کارای پدرته،
 پس رو گرداند باز هم نورعلی خان،
 آفرینت گفت بای بچه،

آلی بد نام کدی پدرمه،
 بتی همو اسپ و تفتنگ و کاردته،
 بتی همو جیبه موزه و کلاه ته،
 مه میرم پیت^۳ دولتت نه،
 همت‌های تجار جوش خرده،
 دادش اسپ و تفتنگ و قورخانه،
 بچه کد موزه و جیبه تازه،
 ورداشت کارد و تفتنگ تجاره،
 ده اسپ شد سوار،
 وقت هردش بمان خدا،
 ای تجار ماند ای چولنه،
 یار ای ای ده منزل زد،
 گم شد نور خان،
 اسپ حرکت بی‌بلند نه،
 یک جنگل دید و ده میدان،
 دود سیاه می‌شوه و بدر،
 نورعلی نالید گفت یا خدا،
 دودی بیش هم نیست ده جنگل،
 بگیرم گفت ای ای دود خور،
 گرداند جلوه خمید ده جنگل،
 قریب به ای دود رسیده،
 نظر کد همو چله له مانده،
 ده تقسیم، مال بای بچه،
 دز المانه^۱ دید نورخانه،

^۱ دمبم dumbum قفایم، تعقیبیم

^۲ نیس nis نیست

^۳ پیت pait پی

خوش آمدی گفت بی ریش بچه،
 سر تقسیم مال کمبوده،
 آور چلم زبانه ،
 نمی روی ای گیر مان زنده،
 نورعلی گرداند اوزبکی نه،
 کیله کیله جمله بیرگه^۲،
 پره پشت وطن داغستم،
 بابه دارم امیر بیک سلطان ،
 پاچای ملک ترکستان،
 نام خدم شیرزاتس نور خان،
 ای بابام یکی ده زندان،
 چلبیره^۳ زده یکی شد سوار ،

۱) دز المانه duz alamana دزد المانه
 را در ترکی بدخشان دزد آمد و پدر دیو
 معمول است
 ۲) گرداند (به زبان دری بدخشان این
 کلمه استفراغ هم معنی می دهد اما در
 اینجا مراد آنست که نورعلی گفتار خود را
 به اوزبکی شروع کرد) کیله کیله جمله
 بیرگه (آن جایی که شنیده شد به همان
 قسم تحریر یافت این جمله در ترکی
 بیایید بیایید جمله اینجا» معنی می دهد)
 ۳) چلبیره chulbura چلبیر را، و چلبیر
 ریسمانی که در بزکشی به کار برده
 می شود توسط آن تار قوی پشمنی بز را
 بزکش در زین بسته نمود و بدان صورت

دوره کردند دور کاکل داره،
 الله و اکبر کد نورخان ،
 اسپشه جولان کد زمیننه،
 ده دوره زدش دوره سوم نه،
 یک کم چلته شه گد ریزه،
 کی تنا ماند میداننه،
 ببخش نورعلی آه سلام ،
 بد کدم توبه ای کاکل دار،
 اصل دین دین تو بوده،
 به پنبه میدگی نبوده،
 نساز جوانی مه زایه ،
 ده جنگل اس دولت بهتر،
 نشانت میتم ای دولته،
 پشت به پشت دولت ده دانه،
 خمبیده ای دزه کد مسلمان،
 گرفت ای دست دزه ،
 خمبیدن لوی یک خندقنه،
 نظر کد درون خندقنه،
 ته شد جوان پشت به سر،
 همگی می گریه،
 چارصد شتر مال دیگه،
 ای جوانا دیده ای نورخانه،
 همگی زار زار ده گریه،
 آفرینت ای ملا بچه،
 ای ته تافتی مسلمان ،

بزکش های دیگر نمی توانند بز را از دست
 وی بربایند.

ما جمله هستیم مسلمان ،
 ای جوړه چلته دزالمان،
 چار شو شده کده وعده مان،
 ای ای جوړه خلاص که ماره ،
 ما جمله چاکر و بادار ته،
 دولت مانه دور که ای کفر ته،
 دور جمله لشکر نه امر کد بار کدن
 توره‌ها^۱

چارصد شتر مال غاره،
 آمدن روی مال تجارانه،
 بار کدن سیصد شتر ماله،
 خدا داد هفتصد شتر قطار،
 چار صدته چاکره کش کد قطاره،
 ای جنگل برآمد سرک تجارانه،
 ای روز ششم هم شد و پوره،
 به تا بگاه تجار رسیده،
 نظر کد تجار بای بچه،
 سرته ای خاک بلند وردار دادمت چبه^۲،
 ساختی بدنام- سر بالا کد ای بای بچه،
 هفتصد شتر ماله دیده،
 چار صد جوان کاکه خجالت شد نور
 خانه،
 بد کدم توبه گفت کاکل‌دار،
 باقی کدم پدرته بدنام ببخش همی
 گناهمه،

نورعلی رو گرداند ده تجار،
 نگرد پشت گپ ها ده باره،
 جدا که سیصد شتر مالته،
 جدا که بگی چاکره عوض سیصد
 چاکرته،
 ای ته جوانی مانه و ای مه ،
 قتی^۳ چارصد شتر مال مه،
 عوض ای یک هزار تنگه،
 ته ای گروت شدم خلاص،
 ای پدر جانم است ده زندان ،
 خور و مادرم ده بیابان،
 آزاتم بکه ای بای بچه،
 تجار رو گرداند گفت شاهزاده،
 ای مالش همش به مه دادی،
 پس یک سوزن به کارم نیست ،
 ته فرزند آخرت مه ی
 کل مال طفیل‌های سرته،
 امید دارم روی قتی مه،
 به زیو^۴ بریم وطنمه،
 هر چند نورعلی کد ناله،
 تجار قبول نکرده،
 غیرت‌های نورعلی جوش خرده،
 در آمد ده صندوق خاو رفته،
 بازهم بارش کد روی شترنه،
 بازهم امر داد چاکرانه،

(^۳) قتی qati همراه

(^۴) زیو zew زیب

(^۱) توره‌ها tourba ha خریطه‌ها

(^۲) چبه cheba چرا

هم گرفت باز فرزند هوزه،
 هم گرفت هفتصد شتر ماله،
 به یک گپ دزدیگی تجار،
 غیرت فرزند هوزه،
 باز هم برد فرزند هوزه،
 هوزه ده زندان خور نیست،
 ای فرزندا خور نداره.

یارب به جمال شاه لولاک
 فخرهای دو جهان تاج افلاک
 یارب آن بوعلی جانباز (نورعلی)
 شب آورد فضایی گلشنی را
 فصل بمانم با تجار ده رفتار،
 زن و دختر هوز ده قلعه خالدار،
 هوز بماند و ده ماه ده زندان،
 امر وز غمگین است پری زن گوراوغلی،
 دختر بوده شاه پری،
 مادر وی بی بی بوده هوزخان،
 یخن پاره،
 ده سینه لچ کده،
 کارده لچ کده خمبیده،
 یا فرزند مه بکه گفت ایله،
 یا خدمه می سازم میده میده،
 چه جواب می ته ای شاه،
 شنید و گوراوغلی شد ده لرزه،
 امر کرد دوید ساقی بلبل،
 سر زندانه فی الحال کد ایله،
 الا هوزه ای زندان کد بدر،

خمبید هوزخان ده روی مجلسنه،
 احوال ای زن و فرزند بیافته،
 فروختن یاران فرزند نورعلی ملا شه،
 ای زن و دختر آواره توبه،
 جگر هوز شد پاره،
 وای فرزند گفت او توبه،
 قلندر ملنگ شد هوزخانه باب،
 کاکل ها ده شانه،
 ده غم فرزند ده چشم شد پرده،
 جنبید سلام داد گوراوغلی بابشنه،
 برک الله گفت ای عقل کاملته،
 گرفت ای عجو سرته،
 خدمه پرتافتی زندانه،
 چه کار داشتی ای زن و فرزندمنه،
 خانه خرابم کدی گفت یک باره،
 دیدار ای ما و ته ماند قیامت نه،
 فرزندم گفت صبحانه،
 پیاده هوز منزل زد دلاورف،
 بره هر دشت و کوه جنگل،
 اله فرزندم میگه قلندر،
 آو دیده پروانه،
 ملنگ کاکل ها الله وی گردننه،
 عصا ده دست او میان خم شده،
 به چندین قشلاق ها منزل زده منزلنه،
 نه خرده داره نه خاوه،
 تا روزه، بیست شوو روز،
 هوز پیاده منزل زده،
 نمی یاوه درک فرزنداره،

چرس شه شنید زنش مثقال پری،
 الله الله گفته خور کده، بخی بخی
 گفت ای خالدار برادر،
 به در خانه کدامی نشسته،
 معلوم ای زندان شدست و ایلا،
 پشت زن و فرزند آمده،
 قلندری دادرست می‌خانه،
 بیسا بکه بکه سمال جانت،
 سر لچ پای لچ رسید خالدار،
 تخته‌های دروازه را کد ایله،
 هوز نظر کد به ای خالدار پهلوان،
 سلام علیک گفت ای پهلوان زاده،
 صد سلام بخشش گفت ای شازاده،
 به می حال نبینمت ای جان زنده،
 خده پرتافت خالدار ده پای هوزنه،
 خاواند هوزه گوشه آرامش،
 سر دختر چرس رسیده،
 هر ده دم روی هوزخان افتیده،
 هر ده شه ورداشت ده بند سینه،
 روز غم تیر شد شادی آمده،
 نشستند کلا خانه خالدارنه،
 چار روز خالدار عزت شانه کده،
 پنجم روز هوزخان بازهم شد به‌گریه،
 امی خالدار روگرداند ای شازاده،
 با ته چبه^۳ چرت رفتی امید دیده،
 هوز روگرداند گفت گپ نزن ای پهلوان

ناگان شد که پس قلعه شده بدر،
 دشت نظر کد سفیده،
 فدات شوم گفت خالق یکبار،
 ای قلعه برسان ای سو و این دشتنه،
 دست ده جیو^۱ زده هوز خانه،
 دوربینه پرتافت او ده قلعه،
 به اورسی قلعه دید زن و فرزند شه،
 پهلوان سیه پوش پیش هر دشنه،
 دل ام ضعف آورد یک‌سو نه شد چپه،
 با جنبید و غیرت‌ها جوش خرده،
 چه بکنم زندگی بی‌ننگه،
 تفنگه کشید ای زیر جنگل،
 کالتوزه خاواند و خده برآور^۲ کده،
 ای تیپه به اورسی قلعه،
 تخت سینه خالدار کد نشانه،
 امر خداوند نبود همی زمانه،
 دست هوز لرزید ای تفنگ خطا رفته،
 فکر شد هوزخان لاله،
 کدام سری ده یی جوان خدا،
 بگیرم گفت ای جوان خدا خور،
 الله الله تفنگ ورداشت دورنه،
 هرده شه ماند ده زیر جنگل،
 عصا ره ورداشته به اوجا خمبیده،
 در راس دروازه رسید قلعه،
 چرس کد چوس کد بلبل ای،

^(۱) جیو jew جیب

^(۲) براور beraawer برابر

^(۳) چبه cheba چرا

نونهال چمن مه گم کدم،
عصای دسته گم کدم ،
پسر وی وی کاکل دار مه گم کدم ،
نورعلی خان ملا مه گم کدم ،
دل سر ما طاقت نداره،
کدام برید و مایه دیده مه ،
همی وقتس مه پای پیاده،
چلبر ندارم و زیر رکاونه^۱ ،
خالددار امر داد، غلاماش دویده،
قورخانه^۲ داشت زیر زمینی زمیننه،
کالاشه خمباند ده روی هوزنه،
خالددار روگرداند فدات شوم سردار،
همی کلام گفت ای وی کاکل دار،
الله بدید و هوزخان شد زنده،
اصل هوزخان روی سن^۳ خانه،
کرد کشمیری بست و در بر ،
هر برت^۴ ها بیی ده پس سر،
انه وقت کاکلای ای رسیده،
قواق های جنگی تاو خرده،
کارد و تفنگ هم سر دست نه،
رفتم به چمن به سیل گلای نکو
دیدم قمری بساز و سرنی می کد در کوه
گفت آن سر قمری منم در کو کوتیپ او
خلقان همه رفتند و خلاق به کو

ای وقت یک حکایت بکنم پره ،
ای تجار بای بچه،

^۵ شوریده shorida پالیده از مصدر
شوریدن

^۱ رکاونه rekawna در رکاب
^۲ قورخانه qorkhana در ترکی
به معنای خزانه و جایی که دران اموال و
ذخایر وجود داشته باشد در فارسی نیز به
عین معنی آمده است.
^۳ سن sun سویی، ظرفی
^۴ برت burut بروت

بیست وهفت شو و روز منزل زده،
 ده شهر بر بر خمبیده،
 صندوق نورعلی ره ورداشته،
 خانش نه خمبید ده امر شنه،
 ده دختر داشت ای بای بچه،
 هر ده دختر مست دویده،
 سلام علیک پدر بای بچه ،
 هر سال می آری خلعت،
 امسال چه آوردی تحفه؟
 بای بچه خنده کد فرزندان ،
 امسال بختم ویدار بوده ،
 اجو^۱ آوردم امسال تحفه،
 جوکش^۲ نیست دنیای فانی نه،
 قلف صندوقه وا کده،
 قاو صندوقه بالا کد ده ،
 دختر ای تجار رسیده،
 نظر شان خرد و نورعلی نه،
 مثل شمع چراغ است خاکنه ،
 کاکلای زر گردنشنه،
 ده رخ نور الهام می باره ،
 ده دختر خردن تیر عشقه ،
 هر ده خور به چسپ آورده،
 یخن ها کدند تکه تکه،
 یکیش گفت و بمن آورده ،
 دگرش می گه بهمن آورده ،
 نورعلی ای خاو شد ویدار،
 ای حاله دید و کد خنده،
 خیریت است و گفت پدر بای بچه،
 گپ نزن شهزاده،
 ده چولستان فرزندات خاندمف
 تره بربر زمین آوردم،
 ده دختر دارم بی معجز،
 خش که یکیشه بندم نکاته،
 یکیش بمه کنیزم باشه،
 نورعلی روگرداند بای بچه،
 ای گپه نزن ای نادان ،
 گپ بمال و دولت نبوده،
 ده چولستان فرزندم خاندی ،
 بر بر زمین آوردی ،
 دخترت بهمن شد خور،
 خور به دادر روانیست،
 خجالت شد باز بای بچه،
 نورعلی آو گرفت کد وضو ،
 ده عبادت غلتید و توبه ،
 شو و روز می خاند و نماز،
 چار روز ماند خانه تجارنه،
 خور دادن و پاچای بربرنه،
 گفت تجار یک غلام آورد ،
 زیو دربارته داره،
 جلاد گفت و امر داد و یکبار،
 صده جلاد پریده ،
 بیارین گفت تجاره قتی غلام ،
 صد جلاد دروازه تجارنه،

(^۱) اجو ajaw عجب

(^۲) جوکش jokush مانندش، مثلش

تجار هم خور شد ای ای کار،
 خمبید ده خلوت خانه ای،
 آوای دیده تجار شد روان،
 نورعلی گرداند بای بچه،
 چبه بی موجب اشکات روانه ؟
 گپ نزن گپ نزن گفت بلم^۱
 غلط کردم آوردم تره،
 دمی کل شهر بربر،
 یکه تنهاستم مسلمان ،
 باقی جمله است بت پرست،
 صد جلاد در دروازه،
 می برن تره دربار کافرانه،
 کافر می شوی زوره زوره،
 ده خونت شدم ذمه،
 چه جواب می تم پدرت نه،
 خندید ای نور علی گفت تجار ،
 غمه نخه گفت ای بای بچه،
 آلی ببین کارای خالقمه،
 کارده ورداشت زیر جیلک^۲
 نه ده کوش^۳ ملایی ده پاشنه ،
 پیاده رسید در دروازه،
 نظرش خرد و صد جلادنه،
 الله اکبره خاند زبانه،

هره له^۴ کد پای پیاده،
 صده جلادته کد و ریزه،
 خور دوید به پاچای بربر،
 همو غلام گفت بای بچه ،
 صده جلادته کد و ریزه،
 رنگ ای روی کافر پریده،
 رو گرداند چونکه وزیرشنه،
 بیی گفت کتاب نجوم ته ،
 او چه شخص است کدام طایفه،
 صده جلاد مه کد و ریزه ،
 وزیرش چون ببود کهنه سال،
 ده نجوم دانا بود کفار ،
 با خبر گفت پاچای بربر،
 تجار غلام نیاورده،
 فرزند چون آورده درنده،
 فرزند هوز گرزه،
 نواسه گوراوغلی سلطانه،
 عالم تباه نورعلی ره،
 پره بکنی شمال جانته ،
 ده غضب شد پاچای بربر،
 ترم^۵ کد دمی شهرش کافر،

(^۴) هره له harala در ترکی هره لش
 (گد) معنی می دهد یعنی بشه کل هله
 گوله داخل شد در میدان.
 (^۵) ترم taram آله که از شاخ ویا چیزی
 دیگر سازند و با دمیدن آن دیگران خبر

(^۱) بلم bulam اولادم، پسر، (ترکی)
 (^۲) جیلک jilak جامه یا چین یا جامهء
 تابستانی
 (^۳) کوش kawsh کفش

شصت هزار عسکر شد و بدر ،
 گرس^۱ شد سمب گله ،
 انه چرس قوم کفاره ،
 هر کس کشید کارد و نیزه ،
 شصت هزار لشکر شد و بدر ،
 چار اطراف قلعه تجارنه ،
 هزارای در هزار خمبیده ،
 خرگاه جنبید و مثل برف باد ،
 تجار با دید و شد گریان ،
 خلوت خانه خمبید و نورخان ،
 ونورعلی روگرداند، بای بچه ،
 چرا با ریختی آو دیده؟
 گپ زن گپ زن گفت بله ،
 صده جلاشه کدی ریزه ،
 شصت هزار لشکرش خمبیده ،
 ای دریغ می‌شی ذره ، ذره ،
 خواهد خدم می‌شم کشته ،
 زنا و فرزندم رفت در و بچه ،
 خندید و نورعلی گفت تجار ،
 گیر کدم مه روز مرادمه ،
 نجمبان اسپ و کاردته ،
 جیبه و موزه کد نورعلی ،
 کلاه ورداشت نورعلی ،

تفنگ ده شانه ،
 دمی اسپ تجار شد سوار ،
 تجار گریید ده باره ،
 ای دروازه تجار شد بدر ف
 نظر کد و قوم کافرنه ،
 الله واکبر گفت زد و نعره ،
 به قهر جست و روی زمیننه ،
 خور شد و پاچای بربر ،
 ترم کد بالای نورعلی نه ،
 گفت بیا بچشم زرین ای ای .

هرگز به گلک‌های بهار همدم نشدم ای
 تا زنده بودیم خلاص ای غم نشدم ای
 خدمت کدم بخد کو خانه و مالم ای
 ای بخت بدم به خدمت آدم ندم ای
 نورعلی در آمد گرگ مست ده رمه ،
 شیر گشنه^۲ خمبید درون گله ،
 دروگر قابل ده دمب پله^۳ ،
 آشاوا^۴ پیدا ده دمبش درزه ،

(^۲) گشنه geshna گرسنه

(^۳) دمب پله dembi palah پی پله، پله
 حصه که دروگران جهت درو به‌خود
 اختیار می‌دارند.

(^۴) اشوا aashaawaa گندم یا هر
 چیزی دیگر را که دروگر می‌درود، در هر
 حصه جدا جدا یک دسته از درویده خود
 را می‌گذارد، هر حصه و دسته آن را آشاوا

شوند ویا به‌عبارت دیگر از شنیدن آواز ترم
 عساکر گرد هم جمع می‌شوند.

(^۱) گرس gurrass صدای حرکت و
 گردهم شدن اسپ، صدای سم اسپ‌ها

سرزده میرفت او لبه^۱
 غرس تیر است ده بالای بالای بچه ،
 شصت هزار کافر اجو گردشنه،
 چرس میکنه کاکل گردنه ،
 کارد میزد و چار روز پره،
 همی وخت مجروحی بچه،
 پدرش پیدا شد ده ملک بربر،
 خالدار پهلوان سر کده دلاور ،
 هر ده دیدند و نگاه آه ده بربر،
 هوز دوربین پرتافت سیل کد،
 دلاور خال گلا دیده ده روی فرزند
 جانشنه ،
 چوس میکنه ومیزنه کاردا،
 ده نامت مردم خالدار گفت برادر،
 بی بی فرزندم نورخانه،
 خالدار هم دید شد جگرش پاره،
 هرده الله اکبر خمبیدند پره،
 هر ده رسید لو توده ،
 هوز روگرداند بارک الله خالدار ،
 قریب روانم نکنی تو غزا مه،
 می درایم حالا غزا ،
 ده چشم مره خون می گیره،
 خوانند و در این جا تشبیه است به مرده ها
 واجساد مردم و پله
 (۱) او لبه o labna در آن طرف در آن
 سوی.

یا الله دیگر ببینین خونه روی زمیننه،
 ای سرو روان بیا که دستت بوسم
 چشمان سیاهی می پرستت بوسم
 گر می نخرم ته باده در جامم ریز
 تا مست شوم ده چشم مستت بوسم
 هوزم جنگیده جنگیده آه،
 ای زده زد توبه قطار ،
 خده رساند آه ده سرش نورخان،
 آفرین نونهال پدر جان ،
 ای روشنایی های ده چشمان مادر،
 ای قوت های دل بند ای خور،
 سره بالا که آه بیبی ته پدر ،
 درم دادی الله ته کاکل دار دلاور،
 سره بالا که آه نورعلی کاکل زر ،
 نظر کد ده سون پدر،
 سلام علیکم گفت آفرینت پدر،
 پیش دستی کدی، کدی غرق گناه ،
 اول ببخشی آه گنامه ته ،
 هوز رو گرداند آفرین نور دیده،
 به صد جان و فدا بخشیدم ته را،
 نورعلی روگرداند آفرینت پدر ،
 ای دم بم بسیا کشیدی زحمت،
 موسفید شده برا برای،
 هر چند من نیم وقت بودم ایسون،
 دیدم نوجوان شده تازه،
 مه بریزم بخت خاک بربر ،

فغان زد و آه طبله ده میدان ،
 طبل شادیانه پیش کد بدر ،
 خالدار پهلوان هم چونکه کد بدر ،
 سه ته مرد خمبید روی زمیننه ،
 هر سه ای رخ همدیگر می کنه بوسه ،
 پدر ور داشت ای پسر ده سینه ،
 پسر هم ریش‌های پدره زد بوسه ،
 خالدار هم ای رخای بچه می کنه بوسه ،
 به‌ناگاه رسید آ پاچای بربر ،
 نمد سیه به‌گردنشنه ،
 سر لچ و پای لچ وزیران و کیلان ،
 امر داد و جنبید خالدار پهلوان ،
 پاچای بربره چیه کد زمیننه ،
 بمثل خرس کد ریزه ریزه ،
 چند وکیل و وزیر اوره کد ریزه ،
 باقی هوزخان ،
 آه جنبید ورئیس میدان ،
 زوان^۴ واکده و کلمه ،
 خاک پیغمبر و جمله زد و سجده ،
 ایمان آورد و آه جمله قوم بربر ،
 چرس الله قرآن به‌میدان ،
 همه ایمان آورد و شدند اسلام ،
 واه واه درین شهر بربر ،
 خور شد پدرخان نورخان تجار ،
 خده رساند دمی وخت روی میداننه ،
 ورداشت نورعلی ره ده بند سینه ،

هوز خنده کد آفرینت گل پسر ،
 بیشک استی وارث خدمه ،
 نه بینم ده دنیا دردای بازو ته ،
 بز ن بزن گفت ای توبه ،
 خالدار در آمد به‌میدان ،
 یک حصه لشکر حرام ،
 ای پدر و پسر هر ده شه جوره ،
 بگير بگير شد ای بالای میداننه ،
 ده شیر درنده همیشه می کنه پاره ،
 گردنای کافره به شمشیر ،
 تنه‌ها ره ساخت به مثل تیپه ،
 دریا‌های خون آلود دواند زمیننه ،
 چشم بیننده هرگز نیینه ،
 گوا قیامت‌یست ده یی^۱ شهر بربر ،
 کله‌هاش مثل کوه تیپه ،
 غمی^۲ شد هوزخان ،
 چونکه او جنگیده ،
 اوسانه^۳ وار روزی دیده ،
 هشتم روز لشکر شد به‌تنگ گریز نه ،
 رنگ روی پاچای بربر پریده ،
 همان کرد و صدا کد و به‌میدان ،
 بد کدم توبه ای هوزخان طغیان ،
 هوزخان هم شنید و بس پهلوان ،
 بی‌کینه بود ده دل جوان ،

^(۱) ده ای da ei در این

^(۲) غمی ghami مانده و زله .

^(۳) اوسانه awsana افسانه

^(۴) زوان zowaan زبان

ای صد کنیز ای خو برو چینده چینده،
 جوانای کاکل زرین تازه ،
 هوز خان بار کد بارخانه و سوار،
 ده تلوار خالدار شد سوار،
 زنشہ پرتافت خالدار قنجغشنہ،
 نورعلی خان سر داد^۳ سه سوارہ،
 مال قطار و دولت کوتره^۴ ،
 ترم شد خرد وکلان شهر بربر،
 چاشت بود هوزخان ای شهر شد بدر،
 بمان خدا شد و دستشنہ،
 پس گشت قوم بربر ده بربر،
 هوزخان ہم کد ارداء سفر،
 ببرید منزل و مراد شہزادہ،
 طی کده طی کده،
 خلص شانزہ شو و روز منزل زدہ ،
 دہ ارک قلعه خالدار شد بدر ،
 خور و مادر نورعلی دیدہ ،
 ای گوشه تیپہ سیل کد فرزندشہ،
 دہ ضعیف پای لچ چرس دویدہ ،
 نورعلی دید خور و مادرش شناختہ ای،
 خمبید موزہ رہ ای پا کشیدہ،
 سر لچ پای لچ ای بچہ دویدہ،
 هوزخان می دید وای فرزندارہ،
 جگر هوز ہزار پارہ،
 نورعلی رساند خدہ بہ مادر،

ای رخای نورعلی می کنہ بوسہ ،
 بہ هوزخان فہماند نورعلی،
 بلی پدر گفت ای بای بچہ ،
 هوز ورداشت تجارہ بند سینہ،
 ای رخای تجار هوز می کنہ بوسہ،
 ای تجارہ ای دوست هوزخان آوردن
 دمی تخت پاچاہ بربر نشاندن،
 خدا بہ تجار داد و پاچایی رہ ،
 آفرین بربر زیر اثرش شدہ ،
 چار روز پاچایی کد آورد دخترشہ،
 بہ هوزخان دخترش انعام بخشید،
 هوز خشال^۱ شد جشنہ کد و توبہ
 چار پنج روز شهر بربر نہ ،
 دختر تجارہ نکاح کدہ ،
 آمد داد خالدار پهلوان رفیقشہ،
 خالدار خدا داد ای زن سفیدہ،
 عشقشہ می کنہ شهر بربرنہ،
 چل روز هوز ماند شهر بربرنہ،
 چل ویک روز نہ هوز طلبیست تجارہ،
 مادر نورعلی دہ دمبم آبودہ،
 خور نازکش شدہ دہ گریان،
 بتی بتی ہمی پسر خانہ^۲ ،
 تجار نا علاج جنبید گریان گریان،
 آمد شترہارہ قطار بار کردہ،

^(۱) خشال xeshall خوشحال

^(۲) پسر خانہ pesarxanata پسر خواندہ ات را

^(۳) سرداد sardaad آزاد کرد، ایلا کرد
^(۴) کوتره kutara بسیار و فروان.

خور رسید و دست پرتافت گردنشنه،
 ده ضعیف گرفتند نورعلی ره ده سینه،
 بند به بند مالیدن نمکه،
 هوزخان به حال فرزندان می گریه ،
 گم شد غم، شادی آمد،
 آمد قلعه خالدار پهلوان نه،
 شیشند ده قلعه و خانه خالدارنه،
 ای غماره خدا برد ای هوزخان ،
 پیر کد زن و فرزند یار جانان،
 امی مال و اشیای دولت های کوتره'
 ده خزانه خالدار بر کدم ،
 هوز روگرداند آفرینت خالدار،
 عمرم تیر شد جنگ و جدل نه ،
 خدمت‌ها کدم عمری بابام نه،
 هیچ ندیدم فایدهء دنیاره،
 دنیای بی‌بفا^۱ کی کند ای بفا'
 ندیدم چندان نشئه زندگی ره،
 ای ای اوسو خرچ می‌کنم عمره،
 دمی ره الله زیر زمیننه،
 هوز خان جور کد و خده قلندر،
 ملنگه ریشه ماند و غلتید ده سینه،
 ای خمبید ای پیش خالدار پهلوان نه،
 سنگ قناعت ورداشت ده سینه،
 شو و روز غلتید ده ذکر الا الله،
 نورعلی قتی خالدار ماند ده ای قلعه،
 چار دور دنیاره می‌کنن پاره،

(^۲) بی ماند و دمبوره ره زمیننه (ببین
 ماند و دمبوره را در زمین) معمولاً
 گوراوغلی با دمبوره آغاز می‌شود و با
 دمبوره ختم می‌گردد، هرگاه بر زمین
 گذاشته شود، پس گوراوغلی اختتام
 می‌یابد.

(^۱) بی بفا baybafaa بی وفا

فصل پنجم

خاطرات بدخشان

فرهنگ مردم بدخشان، با فرهنگ جوامع دیگر افغانستان تفاوت‌هایی دارد، فولکلور این مردم، ساکنان این خطه، ملیت‌های مختلف این مردم، زبان‌های این ولایت مشخص و باعث تفریق و شناسایی‌ها می‌شود.

تفریق و تفاوت دادن از دیگر ملیت‌های افغانستان، به معنای تبعیض منفور و ضد انسانی نمی‌باشد، این نوشته‌ها درباره هموطنان فقط به معنی فرموده حضرت حق سبحانه و تعالی به خاطر شناخت است و بس.

وقتی که در بعضی قشلاق‌های بدخشان، مهمانان داخل می‌شوند، یک تعداد از روی مهمان‌نوازی با صدای بلند می‌گویند که «های مردم، اینک مهمان‌های ابریشم‌نفس تشریف آورده اند»، اصطلاح ابریشم‌نفس بر خلاف بدخشان، در هرات چندان زیبایی ندارد.

همین که مهمانداران دانستند که مهمان‌شان معتبرتر است، بدون پرسش برایش چای سبز می‌آورند، گویا اینکه چای سبز، چای معتبران است.

شورچای غذای صبح اکثر بدخشانیان از فقیر تا غنی همه از آن می‌خورند، مثلی که در جامعه مصریان، غذایی را به نام «فول» غریب و دارا صرف می‌نمایند.

زمانی که یک مهمان در خانهء همسایه می‌آید، همسایه‌های دیگر به وقت نان چون مهماندار اصلی غذا می‌آورند تا از آمدن آن‌ها جمعیت تشکیل شده و همه با خوشی صرف نان نمایند و این عمل به معنی‌های مختلف تعبیر می‌گردد، اول این که حقوق همسایه ادا می‌گردد، «والجار و ذوالقربی» و دوم به مهمان قدر و منزلت می‌دهند، سوم موضوع ارتباطات جامعه را با یکدیگر نزدیک می‌سازند و قس علی هذا.

بدخشان تاریخ دارد، جغرافیا دارد و جغرافیای آن خاص است، اصیل‌ترین لاجورد در جهان در بدخشان است، لعل آب‌دار دارد، لعلش شب چراغ است، یک توته لعل غارانی شب تار را سرخ‌گونه نشان می‌دهد. یورانیوم دارد، زمرد و سنگ‌های قیمتی دارد. دریایش طلا و کوه‌هایش نقره دارد.

سنگ اگر در دل ندارد مهر اولاد نبی
لعل در کوی بدخشان از کجا شد غرق خون

در رادیو کابل خوانندگان چنین می‌خواندند:

«بدخشان لعل‌ها بسیار دارد»

صدها گیاه کوهی در تداوی قابل استفاده است، از نباتات کوهی خوراکی‌های لذیذ به دست می‌آید. مردم بدخشان از قدیم‌ترین مردمان جهان می‌باشند.

راقم این سطور در فاکولتة تعلیم و تربیه تدریس می‌کردم، در یکی از روزها پوهاند دکتور سید یوسف علمی، استاد مضمون تاریخ فاکولتة ادبیات، برایم تلیفون نمود و گفت که در دفتر باشم نزد می‌آید و سؤالی دارد.

استاد علمی تشریف آورد، اولین سوالش این بود، که «کر» در اصطلاح بدخشان چه معنی دارد، برایش گفتم که «کر» بضم «کاف» به معنای «غار» است، برایم گفت که در این اواخر فرانسوی‌ها تمدن پنجاه هزار ساله را در «کر» بدخشان کشف کرده اند و این کشفی است که در تاریخ نظیر ندارد.

در بدخشان با همه محدودیت و تنگی محیط، ملیت‌های مختلف حیات بسر می‌برند که دارای زبان‌های گوناگون و قیافه‌های متفاوت از یکدیگر اند، به آسانی از گفتار و چهره‌های شان می‌توان آنان را شناخت. ولی اثر سحر آمیز فارسی تاجیکی بر همه سایه افکنده و زبان مشترک‌شان می‌باشد.

هزل‌گویان و فکاهی‌سازان:

هزل و فکاهی‌گویی در بدخشان بیش از حد است و باورم نمی‌آید به‌سان آن سامان در محیط‌های دیگر افغانستان آن قدر کثرت داشته باشند. فقط ظریف‌طبعان و شوخ‌زبانان شاید در افغانستان در «وردکستان» که پشتوگویان می‌باشند با بذله‌گویان بدخشی رقابت نمایند.

مردم بدخشان در شوخی و مزاح سخت بی‌باک می‌باشند، با آن‌که به اشخاص مقابل و یا بعبارة دیگر با یکدیگر احترام دارند، گفتار شان هرچند تأثیر بد کند، آن را پنهان نمی‌کنند و علناً در مقابل حواله می‌کنند. از قضا یکی از مهمانان کابلی با دوست خود به قشلاق «زردیو» تشریف می‌برد. بعد از غذا خوری در قوشخانه، هزل‌گویی و قافیه‌سازی آغاز می‌گردد، هرکسی هر چیزی می‌گوید.

مهمان کابلی هم خوش‌طبع بوده بعضی کتره‌ها و کنایه‌های کابلی را در سخنان دیگران حواله می‌نماید و آهسته آهسته شوخی‌هایش بیشتر و بیشتر می‌شود و قریب است در میدان هزل‌گویی، گویی سبقت را برآید.

یکی از اهل مجلس جانب مهمان می‌گوید: «والله اکه‌جان اگه راستشه پرسان کنی بینی‌ات را دو دفعه اوسان بزنیم گردن گوسفند بیچاره را می‌برد» از قضا بینی مهمان خیلی بلند و باریک بوده، اهل مجلس چنان در خنده شدند که خاموش ساختن قیامت دیگری را آورده بود. دلچسپ‌تر اینکه مهمان به گفته مزاح پی نبرده و معنی «اوسان» را ندانسته بود و با آن‌ها در

خنده همراهی کرده است، بعد از اینکه معنی اوسان (سنگی که با آن کارد را تیز کنند) را برایش گفتند. چون ناشنوان بار دیگر در خنده شده. مطبوعات بدخشان در سابق جریده‌ای را به نام «بدخشان»^۱ انتشار می‌داد. ظریفان خوش طبعان و شعرا چیزهای دلچسپ را در آن می‌نوشتند. یکی از شعرا در مقابل شاعری که شعرش خوش او نمی‌آمد چنین گفته:

بعد ازین ما را تماشای گل و گلزار بس
خواندن اشعار با مقدار بی اطوار بس

گویا اینکه شعر را بسیار می‌سرایی ولی طور - قافیه - وزن و معنی ندارد و توبه از آن نوع اشعار. وقتی دو شاعر دیگر، به زعم یکدیگر در روزنامه بدخشان شعرها می‌گفتند و برنده معلوم نمی‌شد بالاخره یکی از آن‌ها به مقابل رقیب خود این طور گفته:

«کاسه شعر و ادب را پر ز «قژغاو» کرده‌ای»

و باعث شکست شاعر مقابل شده، «قژغاو» کلمه مرکب ترکی و فارسی است، به معنای آب کثیفی که به اثر کالا شویی، چرک با صابون و آب از لباس می‌براید. یا این که ظروف را بعد از غذاخوری می‌شویند و آب صابون و روغن را «قژغاو» می‌گویند.

^۱ روزنامه بدخشان یکی از قدیمی‌ترین، نشریه‌های کشور می‌باشد که در سال ۱۳۲۵ هجری خورشیدی یعنی ۷۵ سال قبل در شهر فیض‌آباد مرکز بدخشان تأسیس گردیده است و نخستین مدیر مسئول آن شادروان میر نجم الدین انصاری بود. مدیران مسئول مشهور دیگر آن آقایان: سراج‌الدین وهاج، واجد، غلام حبیب نوابی، ضیاءالدین کاروانی، نظر محمد کامیاب، سیف‌الدین مستمند سلجوقی، رضوانقل تمنا، غلام حسین فعال، سید حسین نهیب، سید احمد رها، عبدالواسع لطیفی و..... بودند. ویراستار

محمد عزیز عالمیار یکی از گرامی‌ترین دوستان این راقم که در کابل باهم، هم‌درس و هم‌سبق بودیم، روزی مرا در یکی از رستوران‌های نزدیک خیابان شهر فیض‌آباد دعوت غذاخوری کرد. پیش از این که داخل رستوران شویم، لوحه‌ای را دیدم که در آن چنین نوشته شده بود:

ز جوش چای جوشم این ندا در گوش می‌آید
که چای تلخ روشن می‌کند طبع سخندان را

یک جوان بسیار نجیب که طبع شاعری داشت و طبیعتاً خوش‌برخورد و در کابل به مدرسه علوم شرعی درس می‌خواند گاه‌گاهی اشعار نغز و دل‌انگیز او در اخبار «بدخشان» به چاپ می‌رسید، معمولاً عادت داشت که در مقطع غزل‌هایش تخلص خویش را که «مطلب» بود می‌آورد. باری یک پارچه شعر فرستاد، در آن کلمه «مطلب» آورده نشده بود، مگر دو مصرع آخری‌اش این بود:

طمع را پا ببر معکوس بنما سپس لب را به پای او بیاویز

گویا اینکه اگر نیک سنجیده شود، نتیجه اش «مطلب» به دست می‌آید. شاعران عاشق‌پیشگان اند و عشق دامگیر همه انسان‌ها می‌باشد. بدخشان دختران بسیار قشنگ و مقبول، پری‌چهره‌گان زیاد دارد. در روی دختران بدخشان از بسکه زیبا می‌باشد، روشنایی و نور خاص به مشاهده می‌رسد.

خط فرنگی، خال هندی، لب بدخشانی بود

یار من چیزی که کم دارد مسلمانی بود

یکی از دختران پرپوش بدخشانی که زیبایی رخسارش عقل انسان را می‌ربوده، عاشقان زیادی پیدا می‌کند، اتفاقاً دو شاعر نیز بر وی عاشق شده و از عشق یگدیگر آگاه می‌شوند، یکی از آن‌ها به رقیبش چنین بیت می‌فرستد:

رقیبا من نمی‌خواهم که در پایت خلد خاری

چنانست دوست می‌دارم که از چشمت گزد ماری

بازی برفی

بدخشانی‌ها قاعده‌ای دارند که در اولین برف‌باری زمستان، یکدیگر را برفی می‌نمایند. این سنت دیرین چنان است هر کسی که می‌بیند بار اول برف باریده، نامه برفی را به بسیار پیش‌دستی به یکدیگر توسط یک جوان چابک می‌فرستند، اگر شخص مقابل توانست کسی که نامه را آورده دستگیر نماید، او برنده است و کسی که نامه را فرستاده بازنده می‌شود. و اگر جوان فرستاده شده بعد از تقدیم نامه از اعضای فامیل مقابل به سرعت گریز کرده و خود را به خانه برساند، مهمانی بالای برفی شده می‌افتد. درباره برفی این دو بیت به یاد مانده است:

برف می‌بارد به فرمان خدا برف نو از ما، برفی از شما
گر بگیرید این جوان رفته را بکنید هردو رویش را سیاه

بعضی اوقات دیده شده است آورنده خط دستگیر شده با شوخی و مزاح وی را آزارها می‌رسانند و این یک سرگرمی آغاز زمستان است.

عندلیبان بدخشان، در خانه‌ها به مهمانی می‌روند:

گلو سوز است از می نغمه‌های عندلیب او
چو آتش برگ می‌ریزد شرر از نوک منقارش
«صائب تبریزی»

در یکی از روزهای رخصتی تابستانی پوهنتون کابل، داکتر قمرالدین مصلح، سیف‌الرحمن سایف، محمد عزیز عالمیار و من عنایت‌الله شهرانی به خانه خلیفه عبدالستار زرگر، مهمان شدیم. نزدیک عصر بود، نماز شام را بعد از عصر ادا کردیم.

بروی دسترخوان غذاهای لذیذ هموار گردید، چند دقیقه بعد از کلکین پرنده‌ای داخل اتاق گردید به‌زودی دروازه کلکین را بستیم و پرنده را به‌دست

آوردیم، هیچ کدام از ما مهمانان آن را نشناختیم، چهره گنجشک را داشت ولی گنجشک نبود، منقارش بزرگ و چشمانش روشنایی خاص داشت، خلیفه عبدالستار آن پرنده را گرفت و بسیار مهربانی نشان داد و فرمود که آن «عندلیب» است. عندلیب از نغمه‌سرایان معروف جهان ما در میان پرندگان است. این پرندۀ نغمه‌سرا را نگارنده در سوانح جنت مکان پوهاند استاد میا غلام حسن مجددی که چطور با آدمی‌زاد به وقت موسیقی‌نوازی انباز می‌شود، معرفی کرده بودم.

عندلیب را در بدخشان بلبل می‌گویند. و «بلبل هزار داستان» نیز از زبان‌ها شنیده می‌شود. منقار بلبل طوری که گفته شد اندک بزرگتر از نول گنجشک است، ولی انسان را در اندیشهٔ مرغ افسانوی «ققنس» می‌اندازند و ققنس در منقارش هزار سوراخ دارد، وقتی که نغمه می‌نوازد، از هزار سوراخ منقار، هزار صدا بلند می‌شود و عالمی را به شور می‌آورد.

اگر مبالغه تصور نشود شاید جرم بدخشان به‌گفتهٔ شاعر:

«از جنت است قطعهٔ باغ بهار جرم

یاد از بهشت می‌دهد آن لاله زار جرم»

بزرگترین جای بلبل در جهان محسوب می‌گردد.

کبک‌های زرین و کبک‌ها در دشت و دامان بدخشان نغمه و ترانه می‌خواند، یک نوع گنجشک که رنگ زرد بسیار مرغوب دارد، «سَبَه» می‌گویند او سبک و روش خاص خواندن خود را دارد.

مرغی دیگری در بدخشان خصوصاً در خاش است که وی با اطفال کوچک هم‌بازی می‌شود. ولی هیچ طفلی نمی‌تواند او را دستگیر نماید، نام آن مرغ به اصطلاح فارسی آن محیط «بچه فند زن» یعنی فریب دهندهٔ طفل است. ده‌ها مرغ دیگر چون هدهد و کبوتر و غیره در جای و مکان ساز و آواز خودها را بگوش می‌رسانند.

مرغ هما

مرغ هما را مرغ بخت و طالع می‌گویند، مرغی ست که استخوان می‌خورد و طاهری را شکار نمی‌کند، آمده است که بر هر کی سایه او افتد، به دولت و سلطنت می‌رسد «از غیاث‌اللغات» این پرنده قدسی مشرب را نگارنده این سطور در برگشت از پامیر در فضای کوه‌های بلند پامیر دیده است، دیدم که از بالای سرم تیر شد، ولی ندانستم که سایه‌اش بر سرم افتاد یا نه، وقتی که به کابل شدم، محمد داوود خان رئیس جمهور وقت مرا از پوهنتون خواست و در حدود چهل دقیقه دو به دو صحبت نمودیم. معلوم است که سایه هما بر سرم نافتاده و تنها و تنها آن را دیده بودم و در نتیجه می‌توان گفت که اگر بر سریر سلطنت نرسیدیم کسی که بر سریر قدرت نشسته بود او را از نزدیک دیدم.

دیدار دختر نام‌دار بدخشان

در فیض آباد بدخشان بودم و انتظار عزیز عالمیار را می‌کشیدم، خیلی دیر آمد و گفتم که آلوچه‌خورها قایم به وعده نمی‌باشند. وی خنده‌کنان گفت که «دست خوش» یک دختر مقبول و مشهور تو را دعوت نان کرده است، در آن وقت همه رفیقان اعزب و مجردها بودیم و این نوع سخنان ورد زبان ما بود. آن دختر با نام و نشان محترمه زلیخا جان اکبری بود که بار اول بیرق نسوان را در بدخشان بلند و به اهتزاز در آورد.

روز دیگر هنگام ظهر در صفه حویلی دسترخوانی بزرگ و مطول هموار بود و خوراک‌های بدخشانی بولانی، منتو وغیره در آن چیده شده بود. مرحوم پدر زلیخا جان و یک عده نسوانیان هم تشریف داشتند.

آن دختر با شهامت یا زلیخا جان، از مبارزان بزرگ دفاع از حقوق نسوان به شمار می‌آمد، وی در اوج شهرت رسیده بود که مردان زیاد، درخواست ازدواج

را برایش فرستادند، در نهایت نصیب استاد خدای داد یفتلی گردید. استاد یفتلی یکی از استادان دوران مکتب ابتدایی این نگارنده بود.

پدر معارف بدخشان

هرگاهی که دربارهٔ عمومیات بدخشان، چون معارف، سیاست، اقتصاد، اربابان، ملکان، دهقانان، زمین‌داران، تاجران، موسیقی‌دانان، شاعران و علماء را به یاد می‌آورم، علی‌الغور شادروان استاد عالی‌مقام بدخشان جناب محمد هاشم واسوخت، در خاطر من خطور می‌کند.

استاد واسوخت با آنکه به همه اقوام و مردم ولایات افغانستان احترام خاص داشت، مگر پیشه‌ور بدخشان و کارگر، شبان، منصب‌داران، معلم، مدیر، تاجر، باسواد و بی‌سواد بدخشان را به نظر احترام می‌نگریست و با همه سخن می‌گفت و به گفته‌های‌شان بدون تفریق گوش فرا می‌داد و جواب‌ها می‌رسانید و شخصیت کاملاً مردمی بود.

ذکر کردن دربارهٔ بدخشان بدون نام سناتور واسوخت زیبایی و کیفیت نخواهد داشت، در بین سنین پنج و شش بودم که استاد واسوخت به قلم خودش مرا شامل مکتب ابتدایی معروف خاش ساخت و از برکت قلم مبارکش سواد پیدا کردم و تحصیلات عالی را تا آخرین درجه علمی که داکتری باشد، به انجام رسانیدم.

درود بر روان پاک شهدای بدخشان، سناتور محمد هاشم واسوخت، ملا قربان محمد یفتلی، حاجی محمد نظیف چتگی، نجم‌الدین مصلح، خلیفه عبدالستار زرگر، سید عبدالشکور آغای مصطفوی و دیگران.

ملاهای کم‌سواد

علمای بزرگ دینی چون مولانا عبدالرحمن جامی، مولانا عبدالصمد بدخشی، خواجه یوسف برهان عارف بزرگ، مولانا جلال‌الدین بلخی، عارف

بزرگ امیر خسرو بلخی، مولانا بنایی و صدها و هزاران دیگر که در علم موسیقی وارد بودند و بعضی‌ها رساله‌ها نوشتند و عده‌ای هم از موسیقی تقدیر می‌کردند.

طوری که گفته آمد در کتاب «ساز و آواز در افغانستان» سه نفر از شخصیت‌های زبده و نخبه افغانستان که معلومات دینی شان زیاد است، جنابان استاد عبدالعلی نور احراری، استاد فضل غنی مجددی و استاد خواجه بشیر احمد انصاری درباره موسیقی و اسلام نوشته‌های پر کیفی نموده اند. که ضم آن کتاب به چاپ رسیده است.

ولی نزد ملاپچه‌های کم‌سواد و نه همه ملاها فقط تعداد محدود، ملاقات مسلمان را با غیر مسلمانان غیر اسلامی می‌دانند. یک نفر بنام ملا شاداب وقتی برایم گفته بود که نقاشی حرام است و او خبر شده بود که من نقاش می‌باشم، از آن سبب در قریه کزر خاش روایت غلط را برایم گفت که نقاشی قطعاً حرام است و او معلم دهاتی بود و هم‌چنان از موسیقی نفرت نشان می‌داد. در قریه انجمن بدخشان واقعه از این قرار بود که من با یک پروفیسور امریکایی منحیث ترجمان رفته بودم.

در افغانستان و خاصتاً در بدخشان یک اصطلاح داریم می‌گویند «نیم‌چه ملا کافر است» طبعاً آن‌ها به هیچ صورت کافر نمی‌باشند، ولی از ارکان اصلی و اساسی دین معلومات دقیق ندارند.

در سال ۱۹۶۶م، یکی از استادان بسیار محترم من فقید داکتر ریچارد کنگ امریکائی فرزندی داشت به نام «پیترو» او و من هنگام تحصیل در پوهنتون، هم‌بازی بودیم، روی آن دلیل پدر و مادرش به من محبت نشان می‌دادند. یکی از روزها پدر و پسر گفتند که آنها می‌خواهند به کوتل انجمن جهت شکار ماهی اله بقه (ماهی خالدار) بروند. قشلاق انجمن در سرحد

بدخشان و پنجشیر قرار دارد و اندکی بالاتر از قریهٔ انجمن دو جهیل وجود دارد که میلیون‌ها ماهی اله بقه در آن جا حیات به سر می‌برند.

در دشت «ریوت» رفتیم، ملک محسن و سه نفر کرایه‌کش را با خود گرفته در انجمن رسیدیم، هر دقیقه و هر ثانیه به قدرت خداوند خالق و نقاش ازلی و ابدی غرق می‌شدم، چون که محیط‌هایی را دیدم، پرنده‌هایی را مشاهده کردم و عجب که یک دیوار طبیعی را که سرحد بدخشان را با پنجشیر تفکیک می‌کرد دیدم. و عجب‌تر این‌که دو آب بزرگ یا دو قول آب پر از ماهی اله بقه از بسکه زیاد بودند، هزاران شان بالای آب در گردش بودند و در میان هر یک بدون مبالغه میلیون‌ها ماهی اله بقه (خالداری) وجود داشت.

شب را به زیر خیمه در کنار جهیل سپری نمودیم، فردای آن ملک محسن را در قریهٔ انجمن که اندکی پایان‌تر از جهیل بود، قشلاقی‌ها مهمان کردند. در آن خانه ملاپچه‌ای را دیدم که به بسیار غرور و بیباکی نشسته است، مرا گفت که شما از کجای بدخشان و فرزند کی می‌باشید. جواب دادم، فوراً فرمود خوب شد که گفتی، تو را می‌گویند که کافر شده‌ای و کافر هستی، گفتم: چطور؟ گفت: اولاً اینکه تو با کافران زندگی می‌کنی و ثانیاً چند سوالی دینی از تو دارم. اگر جواب دادی من برایت آفرین می‌دهم وگرنه طوری که گفتم تو کافر هستی.

همین که گفت سوال دارم یکباره احساس خوشی کردم، من دینیات‌های صنف دهم و یازدهم را با تمام معنی از یاد داشتم که در آن‌ها دربارهٔ هر موضوع آیات متبرکه و احادیث شریف و مقولات بود. جواب‌ها را طوری گفتم که برایش هر دفعه من می‌فهمانیدم که سؤالات را این‌طور بگو، غلط باید نکنی.

من گفتم حالا نوبت من آمد که از جناب شما ملا صاحب سؤالات دینی نمایم. هر سوالی که کردم آن بیچاره ندانست و هر دقیقه نزد مقتدیان خود

کم می‌آمد. در جوانی خون انسان به زودی به جوش می‌آید، من که در زندگی خود هرگز مریضی را ندیده بودم، وجودم در نهایت درجه سالم و خوراک‌های اعلای دوران خردسالی بسیار پر قوت ساخته بود، با آن که عادت صبر داری را داشتم، بدبختانه در آن ثانیه آماده شدم بر او حمله نمایم و به فرق فرق او لگد بزنم، همین که از جایم می‌خواستم ایستاده شوم به سرعت از نزد فرار کرد. و این واقعه، واقعه‌ای تاریخی بود، قشلاقیان برایم احسنت و آفرین گفتند و فرمودند که ما از دست آن ملای نادان و متکبر به ستوه آمده بودیم و این که نزد ما شرمسار شد و شاید او از امامت ما برآید. من برایش پیش از سؤالات خود گفته بودم که اگر ندانستی به جز از لگدکوب، چیزی دیگری نخواهم کرد.

اسپ عاشور محمد کتک

بدخشان حیوانات وحشی زیاد دارد، گوسفند مارکوپولو، کبک زری، آهوی رنگ، شترهای دوکوهانه، غرگاو پامیری، اسپ‌های بزکشی، گدی‌های وخی و شغنی و غیره ورد زبان‌ها بوده، هرکدام شهرهٔ آفاق دارند، کبک‌های زری (چرده) در کوه‌ها ترانه‌خوانی می‌کنند.

زمانی که خرد سال بودم، کسی را به نام عاشور مد (محمد) کتیک می‌گفتند، او اسپ‌ی داشت که به ظاهر به شکل اسپ نمایان می‌شد، ولی در هنگام بزکشی مانند یک انسان عمل می‌کرد، در گوشش سوارکار هر چه می‌گفت، می‌دانست و در قرعه یا در موقع جمع اسپ‌ها بر بالای (بز یا گوساله) چنان مهارت داشت که به سوار کارش موقع را میسر می‌ساخت تا بز را به دست بیاورد، و بدون ضیاع وقت صاحبش را به دایره حلال می‌رسانید، و صاحبش برنده می‌شد وقتی که اسپ فوت کرد، سر او را از تن جدا کرده و در میان کفن پیچانیده و گورش نمودند.

مار سنگچور

در یکی از تابستان‌های دوران تحصیل فاکولته، که وقت رخصتی بود به بدخشان رفتم و در برگشت به طرف کابل با یکی از اقارب استاد عبدالقادر در کوتل «برابری‌ها» پیاده جانب فیض‌آباد روان بودیم، از روی تصادف یک‌بار به طرف زمین به پای خود نگاه کردم، دیدم که یک مار ابلق به درازی یک فوت یا اندک طولیتر، دهنش را باز کرده و می‌خواهد مرا نیش بزند، از ترس زیاد شاید بیش از دو متر دور خیز زدم تا مرا نگزد و شاید هم کمتر از یک ثانیه و حتی نیم ثانیه مانده بود که مرا با نیش خود از پای در اندازد و یقیناً لطف خداوندی بود که من بدون کدام هدف، به طرف پایین نگاه کردم و موضوع را دیدم.

استاد عبدالقادر و من بیش از ده تا پانزده دقیقه او را به سنگ و چوب می‌زدیم و او مقاومت می‌کرد و از حرکت چوب و سنگ با کنار گرفتن سرش خود را این طرف و آن طرف قرار می‌داد و قطعاً نمی‌گریخت و بالای دم خود ایستاده و دهنش باز بود بالاخره او را کشتیم.

آن مار، مار «سنگچور» بود. شنیده بودیم که بیولوژیست‌ها و مارشناسان، به قراری که تحقیقات کرده اند این نوع مار تنها از آخر حصه خاش تا ختم چته فیض آباد، که خانه استاد عبدالقادر است، پیدا می‌شود. و در هیچ جای دنیا دیده نشده است. البته یک موضوع خیالی خواهد بود، شاید در بعضی حصص جهان پیدا شود. مار سنگچور یکی از خطرناکترین مارهای روی جهان است که زهرش قاتل می‌باشد، اگر مرا می‌گزید یقیناً ختم حیات بود.

مار سنگچور زیاده تر از یک فوت، کمتر دیده شده و عموماً درازی یک فوت را خواهد داشت و هرسالی که از سرش تیر می‌شود یک حلقه سیاه در برش علاوه می‌گردد.

در افسانه شنیده بودیم، که مار سنگچور در زمان حضرت سلیمان^(ع) سنگ را نیش زده و آن سنگ از بسکه زهرش قوی بود آب شد. از آن است که آن مار را «سنگچور» نامیدند و البته این اسم با مسمی‌ایست که بر حق بدخشانی‌ها آن را سنگ‌چور می‌نامند و این نام تنها در بدخشان مروج است، شاید نام علمی آن چیزی دیگری باشد.

از واقعه مار سنگچور که بر من حمله کرده بود، تقریباً چهل و پنج سال سپری شده بود که شنیدم یکی از نواسه‌های استاد عبدالقادر همان که وی و من مارسنگچور را کشته بودیم، در چته فیض‌آباد نیش زده و جابجا هلاک کرده است. بعد از نیش زدن مار مذکور در یک سوراخی داخل شده، و آن را با بیل کافتند و مار را کشتند.

لاجورد زرشخ

بدخشان لعل‌ها، زمردها، لاجوردها و سیم زرد دارد، لعل شب چراغ کمیاب و لعل سوخته‌اش فراوان است. «پس بدخشانیست هر کانش بود».

لاجورد و لعل دو سنگ قیمتی می‌باشد که هر دو با حرف «لام» می‌آغازد. لعل در کمر کوه غاران است و چون لعل در مجاز «بدخش» معنی می‌دهد. لذا بدخشان از لعل گرفته شده است.

کان لاجورد در خطه یمگان که منطقه مشهور می‌باشد قرار دارد، به آرامگاه حضرت ناصر خسرو و حجت خراسان در قریه‌ای بنام حضرت سید تشریف دارد. جنسیت لاجورد بدخشان در جهان بی‌نظیر است. سنگ‌شناسان لاجورد بدخشان را طبقه بندی کرده اند.

یکی از انواع لاجورد بدخشان در مینیاتوری استفاده می‌گردد از دوران سلطان صاحب‌دل حسین بایقرا به سرکردگی استاد کمال‌الدین بهزاد تا کنون لاجورد را در رنگ آمیزی صفحات نقاشی مینیاتوری به کار می‌برند.

در هرخانه بدخشان، مخصوصاً اطراف و نواحی جرم لاجورد یافت می‌شود و لاجورد در بدخشان ارزش زیاد ندارد، زیرا در کوه‌ها، دره‌ها و محیط‌ها وجود دارد:

گر سنگ همه لعل بدخشان بودی
پس قیمت سنگ و لعل یکسان بودی

نگارنده این سطور در صنف دوم و یا سوم مکتب ابتدائیه خاش بودم، در یکی از روزها چند نفر از معلمین مکتب مذکور جهت ماهی‌گیری به دریای کوکچه، پلان رفتن گرفتند. دریای کوکچه در خاش خط‌السیر ندارد، یک معنی کوکچه که لفظ ترکی می‌باشد کبودچه و معنی دیگر آن لاجورد است، واقعاً دریای کوکچه با نام مذکور اسم با مسمی به شمار می‌آید. و رنگ دریای کوکچه «کوک و یا آبی یا نیلی» می‌باشد نزدیک‌ترین منطقه در خاش، زرشخ بود که باید به آنجا می‌رفتند، زرشخ منطقه‌ای بود که فقط یک نفر با فامیل خود حیات به‌سر می‌برد و بس.

طوری که می‌دانیم «زر» طلا معنی دارد و «شخ» در اصطلاح تاجیکان و ترکان بدخشان سنگ بزرگ را می‌گویند، گویا اینکه زرشخ منطقه ایست که سنگ آن طلاست، منطقه طلا نیز معنی می‌دهد.

و یا اینکه کدام سنگی بزرگ وجود داشته که رنگ آن زرد بوده، بناءً آن‌جا را زرد شخ نامیدند و به جهت آسانی تلفظ حرف «دال» را حذف نمودند. ما در سوانح مرحوم فیض‌محمد کاتب هزاره مؤرخ بزرگ افغانستان خوانده ایم که زادگاه او به نام «زرد سنگ» قره‌باغ غزنی است، چه زیبا که این هر دو منطقه، نام مشابه دارند.

روزی مرا پدرم همراه با معلمین به زرشخ برد و یگانه خورد جمعیت من بودم و جمعاً هفت نفر می‌شدیم.

معلمین ماهی می گرفتند و مرا به حیث پهره دار و نگهبان ماهی های شکار شده وظیفه دادند، من علاوه از این که گاه گاهی به ماهی ها نظر می کردم، بالای سنگ ها و ریگ های پر از ریزه های طلا و لاجورد مشغول بازی بودم. گاه گاهی از بالا یک سنگ را بر سنگ دیگر می انداختم و گاهی ریگ هایی را که حضرت رودکی در اشعار خود یاد کرده، بالای سنگ ها با دست خود پاش می دادم.

با این حرکات آهسته، آهسته از ساحه ماهی های صید شده دور می شدم و بنابه فرموده حضرت بیدل بازی کنان به پرواز می آمدم، در یکی از پاش دادن های ریگ ها، سنگ بزرگی را به زیر ریگ ها که سخت زیبا و دلکش بود دیدم. سنگ بسیار بزرگ بود و در زیر خاک و ریگ ها قرار داشت، رنگ آن کبود و آسمانی جلوه می داد و اتفاقاً در یک گوشه دلش یک بر آمدگی بود، فوراً یک سنگ را برداشته، بر آن برآمدگی زدم و آن شکسته آن را با خود گرفتم، چون که بی حد مرغوب و زیبا بود و با آن بازی می کردم. بعد از آن چند طرف دیگر به بازی شدم، تا اینکه نزد ماهی ها رسیدم، معلمین و پدرم آن سنگ را به دست من دیدند، واه واه کنان گفتند که آن را از کجا یافتی. گفتم که آن را از بر یک سنگ شکستاده گرفتم. همه گفتند که آن سنگ لاجورد از اعلی ترین جنس است و یافتن آن بدان جنسیت از امکان دور است.

ای که چه حالی بر سر من آمد، همگی ماهی را فراموش کردند و من پیش و آن همه مرا تعقیب می کردند تا آنجا را در یابم، من طفل بودم و من نمی دانستم که آن را از کجا گرفته بودم، چون که در هر دقیقه بالای ده ها سنگ خیز می زدم. به هر طرفی که چشمم می خورد، همه شان بدان سوی می دویدند، به همین شکل یکی دو ساعت من از پیش و آن ها از دنبال گشت

و گذار کردیم، ولی پیدا نشد و نمی‌دانستم که از کجا یافته بودم و همه جا ریگ و سنگ بود.

موقعیت آن در کنار غربی دریای کوچه واقع زرشخ بود، سنگ بزرگی بود که در زیر خاک و ریگ قرار داشت و بسیار عریض بود. آن لاجورد کم‌نظیر و نایاب بود، در میان لاجوردها از اعلی‌ترین محسوب می‌شد و شاید آن جای سنگ بزرگی و یا کان لاجورد بوده، امید است کاوشگران در پی آن باشند. آن توته لاجوردی را که من شکستاده و با خود گرفته بودم، تا سال‌ها در خانه نذدم قرار داشت، بعد از این که به کابل رفتم نمی‌دانم که سر نوشت آن به کجا رسید.

چون بدخشان زادگاه من است و بر کسی که آنجا به میان می‌آید و تولد می‌شود و بار اول از هوای آن تنفس می‌نماید، قدسیت دارد، بناءً با همه نواقص، فقط از روی احساسات چند جمله تحریر گردید.

باید متذکر شد هم‌چنان که جای تولد بر متولدان محبوبیت دارد، جایی که آن شخص در آن بزرگ شده و نوجوانی و جوانی را با تحصیلات عالی سپری کرده است. آن جای بر آن شخص مقام بلند دارد. این نگارنده بعد از دوازده سالگی در کابل سپری نمودم و به‌خاطری که کابل بر من حق داشت، دو کتاب به‌نام‌های «کابل در پرده‌های تاریخ» و «کابلیان و کابلستان» را تألیف نمودم و چه اتفاقی که یکی از هم زادگاه من آن هردو را به زیور طبع آراسته و مرا مسرور و شاد و خرم ساخت. آن بزرگ‌مرد بدخشانی عبارت از استاد فضل‌الرحمن فاضل می‌باشد که خدایش بر او اجر جمیل عنایت کند.

البته درباه بدخشان کتاب‌های زیادی نوشتم که شاید یادگاری‌های باشد که در آینده از آن علاقمندان مستفید گردند.

یک خاطره دیگر از اسپ‌شناسان بدخشان

در بدخشان یک منطقه مشهور به نام «خاش» که با کوه‌های بسیار بلند احاطه شده و دهی به نام «شهران» در آن وجود دارد. در زمان‌های پیش بزرگان این قشلاق با میرزایان تیموری که حکام بدخشان بودند، خاصتاً اربابان ده مذکور با ایشان ارتباطات زیاد داشتند.

مردم شهران در اسپ‌سواری و اسپ‌دوانی مهارت زیادی دارند و این هنر و کمال را از نیاکان خود به ارث برده اند.

قریب هفتاد سال پیش از امروز جوانی به نام عبدالعزیز خان یک اسپ بسیار خوب «جیرن»^۱ داشت که گاهی با آن بزکشی می‌کرد و گاهی هم در بعضی سفرها جهت سواری استفاده می‌نمود.

در یکی از سفرهایش در منطقه ارگوی فیض‌آباد می‌رود و از کنار یک کارخانه روغن‌کشی که به نام «جواز یا جهاز» در حال گذر می‌باشد که حرکت سم پای اسپ را که جواز را در گردش می‌آورد می‌شنود. او فوراً اسپ خود را در نزدیک دروازه جواز می‌بندد و داخل کارخانه می‌شود.

با دیدن چهره و اندام اسپ جوازی می‌داند که آن اسپ، اسپ نیست که آن کار را انجام دهد، بلکه اسپ می‌باشد که باید در بزکشی و پیگه از آن استفاده نمود.

عبدالعزیز با جوازکش به سخن می‌شود و می‌گوید آیا امکان دارد که این اسپت را با اسپ من تعویض کنی، جوازکش به حیرت فرو می‌رود، می‌بیند که اسپ جیرن با این زین بسیار فیشنی و نُخته و جلو زیبا و قمیتی که سخت مست و چاق است، باورش نمی‌آید و می‌گوید مرا مسخره نکن، این اسپ من یک اسپ جوازکش می‌باشد و از تو بهترین اسپ‌هاست، برو پشت کارت و مرا آزار نده.

^۱ جیرن همان اسپ را گویند که رنگ آن سواری مایل به سرخی و دارای حلقه‌ها و دانه‌های سفید باشد.

عبدالعزیز جدی‌تر می‌گوید و جوازکش را می‌فهماند که شوخی و مسخره‌گی نیست، حقیقت را می‌گویم، جوازکش می‌گوید حالا که حقیقت را گفتی هزار مرتبه این اسپ جوازی از تو و آن اسپ تو از من.

عبدالعزیز در اسپ‌شناسی مانند ندارد و از روی صدای سم اسپ در بیرون جواز اسپ را شناخته بود. اسپ را با خود به خانه‌اش می‌برد، بعد از تربیه و پرورش چند ماه بعد ازین اسپ در تمام بدخشان و منطقه سرآمد و از شهرت زیاد برخوردار می‌شود، در همه پیگه‌ها و در همه مسابقات بزکشی اول نمره می‌شود، می‌گویند زمانی که صاحب اول این اسپ جوازکش از شهرت اسپش شنید، سخت پشیمان شده بود و آه و فریاد می‌کشید که چرا من اسپم را نشناختم.

وقوع یک معجزه

در کابل بودم داستانی را شنیدم که غیر قابل باور بود، آوازه در افتاد و هنگامه‌ها برپا شد که یک طفل خورد که کمتر از دو سال داشت، پدر و مادرش که در مزرعه‌شان کار می‌کردند او را در گوشه‌ای بالای یک گلیمچه گذاشتند و کاسه‌ای را که در آن ماست گذاشته شده بود بخورد و مصروف شود.

والدین به جهت کار در مزرعه مشغول شده و طفل را با کاسه ماست (جرغات ویا قتع) تنها گذاشتند، طبق عادت خاصه مادران که سخت دلسوز و مهربان می‌باشند مادرش او را گاهگاهی خبر می‌گیرد تا مبادا بر طفلش کدام واقعه‌ای صورت نگیرد، در یکی از آن خبرگیری‌ها یکدم متوجه می‌شود که بدست طفل ماری وجود دارد که مار را گاهی بدهان می‌برد و گاهی هم در کاسه فرو می‌برد و باز بدهان برده و لمس می‌دهد، مادرش از ترس و لرز زیاد فریاد می‌زنند شوهرش را تا بیاید و کمک کند.

پدر به بسیار سرعت مار را از دست طفل دور می‌سازد و می‌بیند که مار مرده است و به طفل ضرری نرسیده و اینکه مار از چه نوع بوده بدان متوجه نشده بودند و شاید مار سنگچور که داستانش را در این کتاب آورده ایم بوده باشد.

داستان بدین قرار بوده که مار به وقت خوردن ماست توسط طفل پیدا می‌شود و چون طفل هرگز مار را ندیده است دست خود را دراز کرده و سر مار را بدست می‌گیرد و سر مار که آلوده با ماست بوده آنرا طبق عادت اطفال کوچک محکم می‌گیرد و سر مار را می‌لیسد، به همین قسم چندین بار سر مار را بداخل ماست انداخته و چون قاشق استعمال می‌نماید، تا اینکه بر اثر فشار دست طفل بر مار، مار جان می‌دهد و از اتفاق نیک به طفل ضرری نمی‌رسد.

این واقعه در میان مردم بدخشان بلندآوازه شد تا جائیکه ما بدخشانی‌ها در کابل از موضوع باخبر شدیم، ولی این قضیه از نظر نویسندۀ این سطور و دوستان دیگر بشکل یک افسانه معلوم شده بود.

سال‌ها سپری شد یک جلد کلکسیون «روزنامه بدخشان» توسط یک محصلۀ دانشگاه به اسم محترمه مسلمۀ جان که رابطۀ فامیلی با وی داشتیم برایم رسید، اتفاقاً زمانی که اوراق آن روزنامه را مطالعه می‌کردم در یکی از آن صفحات «واقعه مار و کودک» آورده‌شده بود و واقعه را در آن تصدیق کرده بودند.

این داستان در قریۀ «قره قوزی» که در تورکی بمعنی «برۀ سیاه» می‌باشد بوقوع پیوسته است، قره قوزی دهکده کوچکی در کنار دریای کوچکۀ موقعیت داشته مربوط اولسوالی ارگو می‌باشد، آن دهکده جایی است که لعل سخنگوی بدخشان یا مرحومه شاه بیگم مخفی بدخشی زنده‌گی می‌کرد و مرقدش در آن مکان قرار دارد.

سیری در بدخشان

بدخشان فعلاً ولایتی از ولایات افغانستان می‌باشد و بدخشان خودمختار دیگری در کشور تاجیکستان موجود می‌باشد که در سابق یک مملکت فصیح به شمار می‌رفت. همچنان گاه‌گاهی به پادشاهی‌های کوچک چون شاهی شغنان، شاهی درواز و شاهی بدخشان در تواریخ دیده می‌شوند. بدخشان از شهرت زیادی که دارد نامش در میان شرقیان شهرت یافته و در اشعار و نوشته‌ها از سنگ‌ها و موارد طبیعی آن یاد می‌کنند:

گر سنگ همه لعل بدخشان بودی
پس قیمت سنگ و لعل یکسان بودی

بدخشان با داشتن مشایخ، علماء، شعرا، عرفا، ادبا، اصفیا و اتقیا در طول تاریخ ورد زبان خواص و عوام و مجامع می‌باشد. بدخشان جایی است که شاعر و حکیمی مانند ناصر خسرو آنجا را به خود پناه‌گاه یافته و هم در آنجا به خواب ابدی رفته است.

یکی از ارزش‌های خاص بدخشان این است که اقوام و طوایف مختلفه را در بغل دارد و همه را با یکدیگر همفکر و همنوا گردانیده است. ملیت‌های مختلفه بدخشان با آن که در بسی موارد از هم‌دیگر تمیز و تشخیص می‌گردند؛ ولی آمیزش‌های آن‌ها و روابط باهمی شان طوری وانمود می‌سازد که گویی همه از یک خانواده آمده و در یک فامیل زیسته‌اند.

خاک بدخشان قیرغیزها، واخی‌ها، اشکاشمی‌ها، شغنایی‌ها، دروازی‌ها، سنگلیچی‌ها، زیباکی‌ها، منجی‌ها، چُنْگ‌ها، تُورک‌ها و تاجیک‌ها را در طول

تاریخ در سر خود جای داده و به مانند یک مادر مهربان به پرورش همگان رسیدگی کرده است. از آن رو هر بدخشانی که در هر نقطه جهان قرار دارند، به نام بدخشان می‌بالند و می‌نازند و آواره‌گانی چون این نگارنده در عشقش می‌سوزند و می‌سازند.^۱

مردم بدخشان به مردمان سید، ایشان، خواجه و میر سخت ارادت و دوستی نشان داده و احترام خاصی برای‌شان قایل اند.

بدخشان طبیعتی دارد که می‌توان آن را «دارو خانه دنیا» نامید، از کوی و برزن آن گیاهانی یافت می‌شوند که بدون ترکیب و تغییر مستقیماً جهت مداوی و گاهی با ترکیبات استفاده می‌نمایند. دواهای طبیعی بدخشان افغانستان هنوز مطالعه دقیق نشده و دواهای طبیعی یا گیاهان دشتی و کوهی بدخشان تاجیکستان را به قراری که محققان سنجیده اند تا سال ۱۹۹۲ مسیحی به دو صد و هفتاد و پنج نوع بالغ می‌گردد.

خوراک‌های بدخشان، میوه‌جات لذیذ و آب بدخشان همه چون «آب حیات» در وجود مفید تمام می‌شوند، خوراک‌های خوب و هوای گوارا با آب باصفایش بر چهره‌های مردمان اثر انداخته که پری‌رویان شان، خوب‌رویان کوه قاف را بر سر رشک می‌آورد.

در میان مردم بدخشان ضرب‌المثلی موجود می‌باشد که می‌گویند «توت تیشکان، آب از پشکان» تیشکان و پشکان دو نام قدیمی محلات بدخشان است، گویا با آنکه آب و میوه‌های بدخشان در افغانستان مشهور می‌باشد، باز هم در میان همه میوه‌جات و آب‌های آن توت تیشکان و آب پشکان شهرت

^(۱) (دکتر عنایت‌الله شهرانی در رساله حنجره هند، ص ۱۲ می‌نویسد «... من هم بدخشی‌الاصل هستم و در سرزمین لعل و لاجورد، چشم به جهان گشوده‌ام». مهتمم

بسیار دارد. کلمات تیشکان و پشکان تورکی می‌باشند و تورک و تاجیک از باشندگان بومی این ملک باستانی اند.

از «سیب های گل احمدی»، «ناک‌های مرغای چاپ» (مرغ‌آبی) و توت‌های مرواری تک» (مروارید) بدخشان باید یاد کرد که ورد زبان سیاحان و باشندگان آن دیار می‌باشد.

این راقم درباره خوبی‌های بدخشان و مردم آن دیار در کتاب‌های «یمگان» تألیفی استاد خلیل‌الله خلیلی، «مخفی بدخشانی» تألیفی غلام حبیب نوایی تیموریان و شاه محمد ولی‌خان دروازی وکیل سلطنت شاه امان‌الله خان تألیفی خودم نوشته‌ها کرده ام.

بزکشی یکی از ورزش‌های بسیار قدیمی و ملی بدخشان است که بدخشانی‌ها از هزاران سال به این طرف این بازی را در اعیاد اجرا می‌نمایند و بزکشی این مردم از بزکشی‌های دیگر محلات فرق دارد زیرا این مردم گاه‌گاهی اندر میان دریا‌های خروشان چون کوکچه و سر کوه‌های خطرناک و تند بزکشی می‌نمایند. واقعاً بزکش‌های بدخشان عیار، چالاک و با هوش می‌باشند که تفصیل این مطالب بزکشی را راقم این سطور سال‌ها پیش در مجله فولکلور به زبان دری و ترجمه انگلیسی آن را در مجله افغانستان به چاپ رسانیده است.

بدخشان پهلوانان زیاد دارد بازی و یا سپورت «پهلوانی» را قوشتی، کشتی و قوستین که کلمات تورکی می‌باشند یاد می‌نمایند، مردم بدخشان با همه فقر و تنگدستی چنان هیکل‌های قوی و جسم‌های آهنین دارند که گویی هر یک با رستم و سهراب پنجه می‌دهند.

ذکاوت و تیزهوشی بدخشانی‌ها شهرت بلند دارد و دلیل این همه سالم بودن مغز و حافظه مردم بدخشان همانا داشتن طبیعت زیبا و پر برکت

می‌باشد. باید متذکر شد که جمله اوصاف بالا به مردم تخار نیز ارتباط می‌گیرد.

در قسمت تاریخ بدخشان دانشمند فرهیخته ایران جناب دکتور منوچهر ستوده در مقدمه کتاب تاریخ بدخشان تألیفی میرزا سنگ محمد بدخشی چاپ ایران معلومات ارزنده داده اند و آن مقدمه می‌تواند معلومات مختصر ولی بسیار خوب درباره بدخشان باشد.

ذکری در باب کتاب‌هایی که در باره بدخشان تحریر یافته:

تاریخ کهن و باستانی بدخشان را مؤرخان کمتر توضیح کرده اند و اگر نوشته هم کرده باشند، خیلی با ایجاز و اختصار بوده و تاریخی که بتواند به صورت منظم از ابتدا تا انتها صورت وقایع آن دیار را شرح مفصل دهد هنوز تهیه و ترتیب نگردیده است.

مردم بدخشان به شمول دروازی‌ها به این عقیده اند که بدخشان پیش از ورود اسکندر مقدونی حکومت شاهی داشته، مثلاً بارتولد تورک‌شناس معروف روسی از قول محمد حیدری مؤرخ می‌آورد: «که دختر آخرین حکمران بدخشان تداوم سلاله پادشاهی خود را بیشتر از سه هزار سال می‌داند» (ص ۲ گنج بدخشان) هم‌چنان از زبان امیر علیشیر نوایی قدامت شاهان بدخشان را به این شکل می‌آورند: «لعلی از نسل پادشاهان قدیمی بدخشان است و چندین هزار سال است که سلطنت بدخشان در اختیار این خاندان بوده و در آخر سلطان ابو سعید نسل آنها را بر کند...» (ص ۲ گنج بدخشان).

در این شکی نیست که در بدخشان قدامت تمدن از روی نوشته‌ها بسیار پیش می‌نماید. ولی سؤال اینجاست که سلطنت و حکومت شاهی چه طور می‌تواند چندین هزار سال قدامت داشته باشد. به همین قسم مردم ارجمند درواز هم به این عقیده می‌باشند، که سلسله شاهی آنها بیش از سه هزار سال

بوده است. اگر این عقاید را بپذیریم بی‌گمان بدخشان در جمله آشور و کلد و بین‌النهرین قرار می‌گیرد.

اما به گمان غالب عموماً تمدن‌ها در مناطق گرم به میان آمده و دلیل آن هم عبارت از تسهلات حیاتی در گرم‌سیرها می‌باشد و بدخشان یکی از مناطق بسیار سرد است، مگر این را خواهیم پذیرفت که پیش از هجرت حکیم ناصر خسرو حکومت شاهی موجود بوده و مرکز آن غالباً در بهارستان یا بهارک کنونی بوده که ملک آن به نام «جهان شاه» نام داشته و او به حکیم ناصر خسرو احترام می‌کرده است.

معمولاً در مناطقی که تمدن بسیار قدیم وجود داشته، آثار عتیقه از محیط‌های هر تمدن بر اثر حفاریات به دست می‌آید. اما نا کنون آثار بسیار کهن از سرزمین کوهساران بدخشان که بتواند تمدن بیش از هزار سال را نشان دهد به دست نداریم و شاید به اثر کاوش آثار مدنیت‌های قدیم در بدخشان کشف گردد، مثلیکه در سطور قبل از زبان کاوش‌گران فرانسوی تمدن را در کره‌های بدخشان بیش از پنجاه هزار سال آوردیم.

بر می‌گردیم درباره ذکر نام کتاب‌ها، رسالات و مقالاتی که در قسمت بدخشان تحریر یافته و این چند کتاب و مقاله را که در اینجا متذکر می‌شویم، مکمل نمی‌باشد و یقین داریم که در تاجیکستان نوشته‌های زیادی وجود خواهد داشت که هنوز به دسترس ما قرار ندارد.

در بسیاری تواریخ مؤرخان هر دو بدخشان را به صورت مشترک شرح کرده اند، ولی تعدادی بدخشان تاجیکستان و بدخشان افغانستان را تفریق و درباره هردو علیحده شرح و بسط داده اند. تا جایی که معلومات به دست آمده، مآخذ ذیل می‌تواند درباره بدخشان معلومات اندک ارائه بدارد:

- بار تولد: در دائرةالمعارف اسلامی آقای بارتولد (تورک‌شناس) به قرار گفته حبیبوف از معلومات مؤرخ محمد حیدر استفاده و مقاله و جامع نوشته است.

- بدخشی. سنگ محمد «میرزا»: تاریخ بدخشان، به تصحیح و تحشیه داکتر منوچهر ستوده در ۱۳۶۷ شمسی در ایران به طبع رسیده است. واقعاً مهمترین اثری که بر تاریخ بدخشان روشنی خوب می‌اندازد، همین کتاب مذکور است که به قلم یکی از دانشمندان ارگویی بدخشان یا سنگ محمد تحریر یافته و تتمه آن توسط میرزا فاضل بیک سرخ افسر صورت گرفته که یک نسخه اصلی آن در اندیجان واقع وادی فرغانه اوزبیکستان به دست آمده است و مقدمه ای درباره آن به قلم بلدروف نوشته شده است. از روی اصل نسخه چاپ عکسی صورت گرفته و اصل آن اکنون در آکادمی شرق شناس روسیه موجود می‌باشد. تتمه کتاب را مؤلف ثانی چنین خاتمه می‌دهد «این بود از اول تا به آخر تمامت میران بدخشان را که در کتاب لاجواب تتمه التاریخ بدخشان ذکر یافت، اندر تاریخ یک هزار و سیصد و بیست و پنج هجری علی ید میرزا فاضل حاجی سرخ افسر که قبل بر این، فی الجملة میرزا سنگ محمد تألیف کرده، به جای رسانیده، و موقف گذاشته» (ص ۲۹ تاریخ بدخشان، چاپ ایران)، کتاب مذکور با مقدمه طولانی و تحقیق توسط داکتر منوچهر ستوده نوشته شده و تعلیق و تحشیه نیز بدان افزوده شده است.

میرزا سنگ بدخشی کتاب را غالباً در (۱۲۰۴ ق) آغاز و به (۱۲۲۳) آن را به پایان رسانیده. میرزا فاضل بیک سرخ افسر وقایع یک صد و بیست سال بعد از آن تاریخ را علاوه نموده است.

- بدخشی. شاه عبدالله: ارمغان بدخشان، این کتاب در آغاز به سلسله در مجلات کابل به طبع می‌رسید و در این اواخر جناب احمد فرید بیژن آن

را جمع و در کابل به زیور طبع آراسته است. کتاب مذکور یکی از کتب معتبر درباره بدخشان است.^۱

- بدخشی. شاه عبد الله: در کتاب «ارمغان بدخشان» بعضی مآخذ را ذکر کرده اند که آن کتب فعلاً به دسترس ما قرار ندارند مثلاً «آئینه بدخشان» و «تاریخ بدخشان» و غیره. وی درباره «تاریخ بدخشان» چنین می فرماید: «این کتاب به دوره حکومت میر یاربیک خان و به حسب فرمایش میر موصوف از طرف فاضل و خطاط معروف منشی محمد حسین خان بدخشی دبیر میر یاربیک خان مذکور در داخل (۵۴۲ صفحه) موجود است» (ص ۲۵ ارمغان بدخشان). اما فهمیده نمی شود که کتاب مذکور در کجا بوده و غالباً در کتابخانه شخصی بدخشی وجود داشته که در دوران فاجعه مداخله روس ها در افغانستان از بین رفته اند.

- بیضایی. احمد نجیب: سخنوران دروازی، کابل، ۱۳۶۹ ش.
- جمشید. جمراد (داکتر): ارمغان چاه آب، که درباره عمومیات چیاپ (چاه آب) بحث می کند و در پاکستان اقبال چاپ یافته است.

- حبیبوف. امیربیک: گنج بدخشان، کابل، ۱۳۸۱ ه. ش. این کتاب را غالباً به خط سیریلیک بوده جناب احمد نجیب بیضایی به خط عربی برگردانده و در مطبعه کمپیوتری بهیر به چاپ رسانیده است. ضخامت کتاب به ۲۷۲ صفحه بالغ می گردد و کتاب بسیار مفید در قسمت شعراء و علمای بدخشان محسوب می گردد.

- حسینی. عبدالکریم (سید): بهار بدخشان، ناچاپ که نسخه اصلی آن نزد محبوب الله کوشانی و کاپی آن بدست آقای فرید بیژن قرار دارد، به قرار شنیدگی در این اواخر به زیور چاپ آراسته شده است.

^(۱) این کتاب را فریدون بیژن در سلسله انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار تجدید طبع کرده است (تهران ۱۳۸۵)

- خلیلی. خلیل الله: یمگان، اصل این نسخه در ۲۴ صفحه در کابل چاپ شد، مگر در سال دوهزار میلادی عنایت الله شهرانی به آن تعلیق و تحشیه بست و به حجم یکصد و نود و دو صفحه در دانشگاه دهلی به چاپ رسید.
- سروری. محمد نادر: سخنوران درواز به سلسله در مجله عرفان در کابل به چاپ رسیده و اصل نسخه کتاب به دست مؤلف آن قرار دارد و به چاپ نرسیده، استاد سروری با تحریر این اثر جایزه مطبوعاتی را به دست آورده است.
- سکا. لورین (داکتر): یک خانم جاپانی الاصل امریکایی کتابی را به نام Music in the Mhnd نوشته و از سه فصل عمده یک فصل آن درباره موسیقی بدخشان می باشد.
- سونوی. پتر کوسمال اف: کتابی را دو نفر جرمن به نام های Sonoy, Kussmaul F و Peter Tadschiken در ۱۹۸۰م. در Korbflehtarei, Institute F.D. (Afghanistan, Badakhshn) نوشته و به چاپ رسانیده اند.
- شعله. جمشید: سیر دبستان بدخشان، به کوشش فضل الرحمن فاضل، کابل ۲۰۰۴ میلادی، این اثر تاریخ منظوم بدخشان می باشد.
- شعله. جمشید: کتاب دیگری درباره بدخشان نوشته اند که هنوز اقبال چاپ نیافته و شاید به همت فرزند دانشمند شان داکتر جمрад جمشید این آرزو برآورده شود.
- شهرانی. عنایت الله: زندگی نامه عظیم شغنانی به اهتمام محمد وزیر اخی کرخی هروی، کانادا، ۱۹۹۷ عیسوی،
- شهرانی. عنایت الله، فرهنگ تاجیکی بدخشان، چاپ در کابل

- شهرانی. عنایت‌الله: شرح حال شاه محمد ولی خان دروازی وکیل سلطنت شاه امان‌الله خان که در پیشاور به طبع رسیده و معلومات وسیعی درباره درواز بدخشان دارد.
- شهرانی. عنایت‌الله: لعل سخنگوی مخفی بدخشی تألیف، چاپ در کابل.
- شهرانی. عنایت‌الله: گوراوغلی، داستان‌های حماسی بدخشان که در سلسله مجله فولکلور در کابل به طبع رسیده است و خالص به تلفظ تاجیکی بدخشان تحریر شده.
- شهرانی. عنایت‌الله، داستان گوراوغلی سلطان، چاپ در کابل
- شهرانی. عنایت‌الله: مشاهیر بدخشان، کتابی است که درباره علمای شعرا و اشخاص مشهور بدخشان بحث می‌نماید.
- شهرانی. عنایت‌الله، موسیقی در بدخشان
- شهرانی. عنایت‌الله: «دوبیتی‌های تاجیکی» کتابی است که از ادبیات فولکلوری تاجیکی بدخشان و تخار بحث می‌کند.
- شهرانی. عنایت‌الله، فلک‌های کهسار، چاپ در مجله آریانا در چهار فصل
- شهرانی. عنایت‌الله: ضرب‌المثل‌های دری افغانستان که اصلاً به نام ضرب‌المثل‌های تاجیکی بدخشان جمع و ترتیب شده بود که بعداً کتاب را وسعت بخشیده و امثال و حکم دری را علاوه نمودند و در آن تعداد زیاد امثال تاجیکی بدخشان علاوه گردیده است.^۱
- شهرانی. عنایت‌الله، لغات مستعمل در لهجه دری بدخشان، چاپ در مجله ادب پوهنتون کابل
- شهرانی. عنایت‌الله: مقالات زیادی را به نام‌های «ناصر خسرو از دیدگاه بدخشیان، میرهای بدخشان، تاریخچه خرقة مطهره در بدخشان، شاه

^۱ این کتاب در سال ۱۳۸۲ در سلسله انتشارات دکتر محمود افشار چاپ شده است.

- عبدالله یمگی بدخشی، گوراوغلی، رجب محمد جوهرزاده و غیره نوشته است که همه در جراید و مجلات و کتب به طبع رسیده اند.
- شهرانی. محمد نظیف (داکتر): کتابی را به نام «قرغزها و واخی‌های بدخشان» به زبان انگلیسی تحریر و به چاپ رسانیده است.
 - شیفته. گل‌احمد: داستانی را به نام «فولکلور درواز» نوشته و در چندین مجله از جمله «آریانا برون مرزی» به طبع رسیده است.
 - عفیفی. محمد ابراهیم، ظهورالله: زیر عنوان «برگی از تاریخ بدخشان» در بعضی جراید از جمله «هفته نامه میدان» نوشته و به طبع رسانیده اند.
 - کشکی. برهان‌الدین: راهنمای قطن و بدخشان، این کتاب اصلاً در کابل چاپ شد ولی در سال ۱۳۶۷ ش. داکتر منوچهر ستوده آن را به ضخامت قریب چهارصد صفحه در ایران به طبع رسانید.
 - گرومی. جین هیتن: یک کتاب دیگر درباره بدخشان توسط Grevenmeyer, Jean Heeten به زبان آلمانی تألیف و طبع شده است.
 - لودویک آدمک (داکتر): از جمله شش جلد کتاب معروفی افغانستان یک جلد آن را به نام بدخشان به سلسله کتاب: Political Gazetteery of Afghanistan تألیف و به طبع رسانیده است.
 - لویی، دوپری (داکتر): یک کولکشین به نام: Afghanistan, Badakhshan, ۱۹۷۶ (sound recording) تهیه کرده اند.
 - محمدزاده. قربان: تاریخ بدخشان، اداره انتشارات دانش، شعبه ادبیات خاور، ۱۹۷۳ م. نویسندگان قربان محمدزاده، اخوند سلیمان، محبت شاهزاده و سید شاه فطور. این کتاب که به دست این نگارنده رسیده است در قسمت اول عکس خطی و قسمت دوم آن کتاب تایپ شده و به ظرفیت دوصد و

شش صفحه و بعد از آن فهرست‌ها می‌باشد و مآخذ خوب درباره تاریخ شغنان و داعیان اسمعیلیه به شمار می‌رود.

- نوابی. غلام حبیب: شرح حال و اشعار مرحومه مخفی بدخشانی، اصلاً این نسخه کوچک را مرحوم غلام حبیب نوابی تیموری نوشته و داکتر عنایت-الله شهرانی مقدمه، تحشیه و تعلیق نوشته و به ظرفیت ۳۸۰ صفحه در سفارت افغانستان مقیم دهلی به سال ۲۰۰۱ میلادی به چاپ رسیده است.
- ولوالجی (رستاقی). عبدالحکیم: چراغ انجمن، در مطبعه جید پریس دهلی در ۱۶۷ صفحه به چاپ رسیده است. کتاب ولوالجی یکی از کتاب‌های معتبر بوده و در نزد دانشمندان ارزش زیاد دارد.
- شجره بدخشان کتابی است که توسط کسی از دانشمندان بدخشان تحریر یافته و در بعضی مآخذ این نام ذکر شده است ولی نسخه اصلی و مؤلف آن معلوم نیست.

Pamir Peoples و Fghanistan (sound recording) on (electronic Resource) Marco polo's Road: the musician of Kunduz and faizabad. معلومات دیگری درباره بدخشان می‌باشند.

در کتاب «زندگینامهٔ عدیم شغنانی» آمده است «...مطابق روایت تاریخچهٔ (گهرریز) از منطقهٔ یزد ایران به بدخشان آمده» و این چنین می‌رساند که باید «تاریخچهٔ گهرریز» دربارهٔ سادات شغنان و سادات مناطق دیگر بدخشان بالخاصه آن‌هایی که پیرو طریقهٔ اسمعیلیه می‌باشند بحث نماید و می‌توانیم آن را در جملهٔ کتاب‌هایی که دربارهٔ بدخشان معلومات می‌دهد بشماریم.

نسخهٔ بسیار کوچکی را نگارندهٔ این سطور به دست داشت که به توسط محترم پروفیسور دکتور عبدالقیوم قویم از لندن آورده شده و به خاطر حفظ بهتر آن نسخه و یک نسخه دیوان عبدالرحیم خان خانان چاپ هند، هردو به کتابخانهٔ دانشگاه کابل هدیه شد و سرنوشت آنها معلوم نیست. در باب نسخهٔ

کوچک لندن از تاریخ بدخشان بحث می‌شد و معلوم می‌شد که آن کتاب مشابهت تاریخ ورود سادات بدخشان و کتاب قربان محمدزاده دارد.

معلومات هذا از سوانح شاه فطور در کتاب «گنج بدخشان» به دست آمده است: «اثر ارزشمند دیگر شاه فطور رساله «تاریخ بدخشان» است که با همکاری دوست خود سلیمان قربان محمدزاده (آخوند سلیمان) تألیف نموده است. حجم این اثر از چهار دفتر بیست ورقه زمان عبارت است. دفتر اول تاریخ پیش از حاکمیت عبدالرحیم خان (حاکم بدخشان) دفتر دوم: دوره حاکمیت عبدالرحیم خان پسر قباد خان (دوره حاکمیتش از سنه ۱۲۰۶ الی ۱۲۲۹ هـ می‌باشد). دفتر سوم: دوره حاکمیت افغانستان و دفتر چهارم: دوره حاکمیت نیکلای را دربر می‌گیرد. (ص ۳۵۸ گنج بدخشان). این تاریخ گرچه به نام «تاریخ بدخشان» نگارش یافته؛ ولی در حقیقت تاریخ مملکت شغنانستان می‌باشد.

در سطور پیش از کتاب «تاریخ بدخشان» تألیف سید شاه فطور حرف زده بودیم و تا جایی که تطبیق و تعقیب گردیده این کتاب همان کتابی است که معرفی داشتیم که در اکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان، انستیتوت تاریخ نام احمد دانش با مقدمه اسکندروف شعبه ادبیات خاور مسکو در ۱۹۷۳م زیر اداره انتشارات دانش به چاپ رسیده است.

بدخشان در اشعار شعراء

فخر کی سازد به بازار هوس در عدن
پر بها لعلی که می آرد بدخشانش هنوز
(پورغنی)

خط فرنگی، خال هندی، لب بدخشانی بود
یار من چیزی که کم دارد مسلمانی بود
.....

اگر کوه بدخشان لعل گردد
به دیدار بدخشانی نیرزد
.....

از بزم من ای لعل بدخشان رفتی
تابنده چو خورشید درخشان رفتی
در دهر چو خاتم سلیمان بودی
افسوس که از دست سلیمان رفتی
(میرزا سلیمان پادشاه تیموری در بدخشان)

گر سنگ همه لعل بدخشان بودی
پس قیمت سنگ و لعل یکسان بودی
ارغوان لعل بدخشی دارد اندر مرسله
نسترن لؤلؤی لالا دارد اندر گوشوار
(فرخی)

جهانی را به حسرت سوخت این دنیای بی حاصل
چه یاقوت و کدامین لعل آتش در بدخشانش
رحمت اندر یک هزار و دو صد و در سی و هفت
پای این غربت زده سوی بدخشان می کشد
(رحمت بدخشی)

از کمال خویش دانم غوطه در زر می خوریم
رحمت همچون لعل از ملک بدخشانیما
(رحمت بدخشی)

بی رنگ لب لعل تو ای کان ملاح
وابستگی لعل بدخشان کی و من کی
(عصمت)

بود در دل اگر ذوق بدخشان و سمرقند
بجز فرحت فزای ملک کابل ناخردمند
(اصلی)

چه فیض آباد مأوای دعا و خرقة حضرت
مزار خواجه کرخی قطب دوران عبدالرحمن به
یکی پیری جهان گردی مگر می گفت در گوشم
بدخشان به، بدخشان به، بدخشان به
چو لعلش زیب بخش تاج شاهان شد عجب نبود
که باشد از تمام کشور عالم بدخشان به
(مصرع)

به یمن همت شاه نکوفر
بدخشان یافت از نو زیب گوهر
(مصرع)

فکر رنگینم کند نزد تهی‌دستان شرق
پاره لعلی که دارم از بدخشان شما
(علامه اقبال)

لخت دل پرخونی از دیده فرو ریزم
لعلی ز بدخشانم بردار و نجاتم زن
(علامه اقبال)

قد سروت ز ریحان آفریدند
لب لعلت ز مرجان آفریدند
ز رخسارت برای بوسه کردن
عجب لعل بدخشان آفریدند
(میر سرایشاه سودا)

در بدخشانم و صد کوه بلا بر جانم
کان لعل است از آن دیده خون افشانم
(رونقی)

تمنای لب لعلی که خورش را به جوش آورد
که آب لعل از سرچشمه می‌جوشد بدخشان را
(رونقی)

کوه ماران به کمر لعل بدخشان دارد
ورنه این بخت کجا تخت سلیمان دارد
(ملا شاه بدخشی)

هر کس که بدید آب و رنگش
دانست که گوهر بدخشی است
(ملا شاه بدخشی)

بدانم زهد اگر صد سال بربندی بدخشی را
کند مرغ دلش زلف بتان را آرزومندی
(وفائی)

نه لعل است اینکه در کوی بدخشان لاله گون گشته
دل خارا است کز درد غم فرهاد خون گشته
اگرچه بود سمرقند در حلاوتها
به پیش لعل بدخشانیان نگشت سپید
در پیش لب قیمت یاقوت شکسته
ارزنده چنین لعل بدخشان که تو داری
(عدیم شغنانی)

بی تو امشب از دل ما لختهء خون می رود
از بدخشان پاره های لعل بیرون می رود
(ظهیر فاریابی)

سنگ اگر در دل ندارد مهر اولاد نبی
لعل در کوه بدخشان از کجا شد غرق خون
(میر سهرابشاه سودا)

لبت لعل بدخشان آفریدند
خطت را مشک و ریحان آفریدند
(میرشهرابشاه سودا)
عمری است که بردم به دل آرمان بدخشان
صد شکر رسیدم به گلستان بدخشان
(مخفی بدخشانی)

خوشم که خضر رهم شد فروغ یزدانی
صد شکر رسیدم به گلستان بدخشان
(مخفی بدخشانی)

خوشم که خضر رهم شد فروغ یزدانی
که بشنوم سخن مخفی بدخشانی
کنم ز لعل بدخشان به شعر وی دل خوش
که نزد اهل دل این باقی است و آن فانی
(خلیل الله خلیلی)

گوهری چون لب لعلش نه برآرد بیرون
تیغ خورشید اگر لعل بدخشان ریزد
(طاهر نصر آبادی)

از تمنای لب لعل تو ای مایه ناز
دل خوش رنگ تو از لعل بدخشان دارم
(پورغنی)

کجا شد حشمت تخت سلیمان
کجا شد پادشاهان بدخشان
به هر کس می رسد چند روزه دوران
کجا شد تاجداران بدخشان

www.enayatshahrani.com

فصل ششم

آمیزش موسیقی با روان آدمی

دربارهٔ خلقت آدم که توسط حکمت حضرت خداوند صورت گرفته است
سؤالی وجود ندارد و حقایق رازهای خلقت را خداوند می‌داند و انسان
نمی‌تواند با همه حقایق آن پی ببرد مثلی که حافظ می‌گوید: «چون ندیدند
حقیقت ره افسانه زند».
ویا:

وجود ما معماییست حافظ
که تحقیقش فسون است و فسانه

در این مختصر سعی می‌کنم که نظریات، آراء و افکار عارفان و شاعران
صوفی مشرب را در قسمت ارتباط موسیقی با روان و پیکر انسان ترسیم و
شرح نموده و آن را زیر مناقشه قرار بدهم.

حضرت لسان‌الغیب حافظ گل آدم و پیمانه را چنین می‌بندد:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند
گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

علامه محمد اقبال لاهوری فیلسوف معاصر که شاگرد و پیرو خاص خداوندگار بلخ مولانا رومی در اشعار فارسی می‌باشد، ترسیم وجود آدمی را از نگاه خودش چنین می‌فرماید:

دست او با آب و خاک اندر ستیز	آن به هم پیوسته و این ریز و ریز
گفتمش در جستجوی کیستی	در تلاش تار و پود کیستی؟
گفت از حکم خدای ذوالمنن	آدمی نو سازم از خاک کهن
مشت خاکی را به صدرنگ آزمود	پی به پی تابید و سنجید و فزود
آخر او را آب و رنگ لاله داد	لاله را اندر ضمیـر او نهاد
بشنود مردی که صاحب جستجوست	نغمه‌یی را کو هنـوز اندر گلوست

علامه اقبال که سراپا دیوانش را از اصطلاح و کلمات «آب، گل و خاک» پر نموده و در اطراف آن صدها شعر سروده و به جای کلمه آدم «آب و گل» را می‌آورد، درباره «خاکیان» می‌گوید:

چشم او جز رویت آدم نخواست	نعره‌یی بی‌باکانه زد آدم کجاست
ورنه او از خاکیان بیزار بود	مثل موسی طالب دیدار بود

طوری که ذکر شد پیوند روان و بدن یا پیکره بنی‌نوع بشر از آوان خلقت آدم به حکم حضرت خداوند صورت گرفت. چون روان و پیکر گلی از هم تفاوت داشتند، روح نمی‌خواست در آغاز داخل جسم خاکی گردد. چنانچه سلطان‌الشعرا و نابغه‌ی موسیقی امیر خسرو دهلوی ثم بلخی گوید:

آن روز که روح پاک آدم به بدن	گفتند درآ، نمی‌شد از ترس به تن
خواندند ملایکان به لحن داوود	در تن درآ، درآ در تن، در تن

هم‌چنان مولانای بلخ رمز دخول روان را در پیکر آدمی این‌طور می‌آورد:

مرا تا محرم آن راز کردند	به گوش من ز غیب آواز کردند
نفس در قالب آدم نمی‌رفت	درون سینه او ساز کردند

نمی‌دانم که در وقت خلقت بشر زبان آدم، زبان بی‌زبانی بود و یا به وسایل اشاره و صدا اظهار مطلب می‌شد، اما ساز و سرود کار افهام و تفهیم را در عالم بی‌زبانی می‌توانست انجام دهد.

چنانچه به گفته مولانا و امیر خسرو موسیقی تشویق و صلت روان را با بدن اجراء کرد و در آن میان عشق موسیقی به امر خداوند الهام شد تا به‌زور آن ترس روان را از بدن دور سازد و البته بدون شک هیچ کاری بدون امر نقاش ازل صورت نخواهد گرفت و از آن است که هر دو عشق در «دل» راه یافتند. گویا که «دل» مرکز و صلت روان و به دل و جایگاه و پایگاه عشق قرار یافت، بعد از آن «دل» سرچشمه‌ی اعمال بنی آدم گردید و در آن وقت که دل بی‌رنگ بود، نور خدا بر آن تابیده و رنگ عشق در آن نقش بست.

شکر ایزد که میان من و او صلح فتاد
حوریان رقص کنان ساغر مستانه زدند
(حافظ شیرازی)

باز حافظ می‌فرماید:

مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد
نقش هر پرده که زد راه به‌جایی دارد

و پس از آن که یا نقطه‌ی وصل روان و پیکره سرچشمه اعمال و کردار گشت، به امر خداوند شور و هنگامه‌ی عالم در انفاذ در آمد و انسان با عقاید نیک و عشق پاکش به آفریدگار من حیث اشرف مخلوقات «خطاب» شد، ولی در مقابل به‌خاطر میزان و ارزیابی خداوند شیطان را آفرید تا انسان در مدت حیاتش در دنیا اعمال خویش را با احتیاط ادامه دهد. و در این باره مولانای روم چه زیبا گفته است:

هر که خدمت کرد او مخدوم شد
هر که خود دید او محروم شد

الا يا ايها السقاى أدركاساً و ناولها

حرف وصل او را ز خود بیگانه کرد

تازه شد اندر دل او سوز و درد

(اقبال لاہوری)

خواست تا ز آب و گل آید برون

خوشه ای کز کشت دل آید برون

(اقبال لاہوری)

دختري را من بديدم مادرش نر بوده است

باز آن دختر به عقد مادرش چون دیده ام

چون نرینه با مادینه یا دو جنس مختلف آدمی، آغاز به حیات مشترک کردند، در دل‌های هر دو که از جنس مختلف بودند عشق راه یافت. و از آن‌جایی که عشق ننگ و عار را نمی‌شناسد، پدر و دختر عاشق و معشوق هم گشتند.

عشق آن روز به سرحد کمال رسید
که پدر عاشق فرزند شد و عار نبود

و مولانا می گوید:

ای عاشقان، ای عاشقان، من عاشق دیرینه ام
ای صادقان، ای صادقان، من عاشق دیرینه ام

در بیت فوق دیده می شود که مولانا از همان عشق دیرین سخن می گوید و
عشق را نیز حقیقی نموده و به شکل ازلی قایل می شود.

تو سراپا آتش از سوز طلب
بر سخن غالب نیایی ای عجب
(اقبال لاهوری)

پیوند دو موجود اولی بشر یا آدم و حوا با عشق قوی، نفس شهوانی را پدید
آورد و این عشق نفسانی، عشق تکثیر آدمی را در دل هردو اندخت، یعنی که
به عوض دو ثناخوان از ایشان، اکنون شش هزار میلیون در ثناخوانی انباز
شدند.

جهان عشقست و دیگر زرق سازی
همه بازیست الا عشق بازی
(نظامی گنجوی)

بالاخره از عشق پاک، گل روید و دل ها صاف گشت و از عشق مجازی
شور و شر برپا گشت که همه در دفتر ایام ثبت اند.

آئینه ی سکندر جام جمست بنگر
تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا
(حافظ شیرازی)

راستی هم همین است که بگوییم آن که عشق پاک یافت و «یا هو و یا من هو» گفت در عالم بالا راه یافت، ولی آن کس که به مجاز گرایید از کشته‌ها پشته‌ها ساخت.

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
(حافظ شیرازی)

آن روزی که روح پاک آدمی به فرمان خداوند به گفته‌ی پیران، از طریق تشویق موسیقی با لحن داوودی به بدن خاکی داخل شد، موسیقی، ساز، نجوا، الحان و نوا، در روان انسان و سرشت او همراه و آشنا گردید و چنانچه گفتند اند:

"موسیقی غذای روح است" که اقوال رومی و دهلوی صدق گفتار بالا را تأیید می‌کنند، طرح پیکر آدمی و ساختمان فیزیکی و قشنگ انسان از جانب خداوند تعالی یا نقاش و طراح ازل می‌باشد که در جمله‌ی هنرهای زیبا به شمار می‌آید. چون طراح و خالق آدم خداوند است از آن روز پیکرتراشی و نقاشی را خداوند به بشریت نمونه گذاشت ولی، بی‌راهان و گمراهان به جای این که این هنر ظریفه و نفیسه را انکشاف دهند، هیکل ساخت خود را به پرستش آغاز کردند. در حالی که باید آن‌ها را تنها هنر ظریفه و یک ابتکار و تخیل بشری دانسته و خداوند را پرستش می‌کردند. پیکر انسان که گفته شد صانع آن خداوند می‌باشد، و خداوند بعضی‌ها را چنان زیبا نقش بسته که خودش هم به آن‌ها علاقمند می‌گردد، از آن جمله است نور رخ حضرت یوسف علیه السلام.

حسن مهرویان اگر بد بودی ایزد در کلام
این قدر در سوره یوسف چرا پیچیده است؟

زیبایی‌ها در چشم مخلوقات تفاوت می‌کند، و دید هر شی‌ایجاب قضاوت علیحده می‌نماید، چون که امر «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ» از نگاه روانی و جسمی تمیز یافته‌اند. ولی معجزه‌ی این را نمی‌دانیم که چرا یکی زیبا و دیگر در چشم‌ها زشت می‌نماید و به خوب رویان هرکس علاقمند می‌گردد:

خوب رویان جهان آینه‌ی حسن خداست
نیست ممکن که نظر جانب ایشان نشود

ازاینکه هم موسیقی و هم طرح بدن یا پیکرتراشی به نسبت‌های گفته‌های بالا زیبایی خاص دارند. چون که کرده‌های خداوند همه به‌جا باشند، هنرهای زیبا خوانند و چون هنر پیش از علم به وجود آمد و دل‌ها از شنیدن موسیقی و مشاهده‌ی پیکرها و طرح‌های دل‌فریب و دل‌نواز لذت برد، بعد از آن علم زیباشناسی و علوم دیگر انکشاف نمود، چون که موسیقی را علما به جای این که هنر بخوانند علم می‌دانند و موسیقی را علم ریاضی گفته‌اند، و ریاضی در حقیقت مادر علوم است.

از ره‌آورده‌های موسیقی است که فلاسفه و مخصوصاً شرقیان راه خوب رسیدن به وصال بی‌چون را در آن دیده‌اند.

ابوعبدالله رودکی سمرقندی یا (آدم الشعراء) قرآن را با آواز بلند و رسا می‌خواند و در روزهای خلوت نشینی بربط می‌نواخت و با ساز و آواز به درگاه خالق یکتا عذر و نیاز می‌آورد.

ابن سینا بلخی درباره‌ی موسیقی نوشته‌ها کرد و خاصیت بدن آدمی را به خوبی مطالعه نمود، چنانچه علامه اقبال می‌فرماید:

بوعلی داننده‌ی آب و گل است
بی‌خبر از خستگی‌های دل است
(اقبال لاهوری)

همچنان معلم ثانی ابونصر فارابی «موسیقی کبیر» را تدوین داد و خودش از نوابغ اول موسیقی محسوب گردید. سلطان الشعراء امیر خسرو دهلوی ثم بلخی با سرودن چهار صد هزار بیت با چهل سال روزه‌داری و با خواندن‌های حمد و نعت به خود و مرشدش نظام‌الدین اولیا و دیگران قوت روحی بخشید و او نیز مثل فارابی در موسیقی نابغه شناخته شد. خاتم‌الشعراء حضرت جامی کتاب ساز و طرب را نوشت و به دربارش موسیقی‌نوازان را نوازش داد و با شاه وقت حسین بایقرا، وزیر دانشمند علیشیر نوایی، بهزاد بزرگ و میرعلی هروی در علم و هنر رنسانس شرق را در خاک هرات علم‌برداری نمود.

حضرت پیر چشتی وسیله عبارت خداوندی را از طریق موسیقی انتخاب و طریقه‌ی شریفه‌ی چشتیه را فتوا داد و حضرت خواجه معین‌الدین چشتی هنگامه‌های بزرگ را در خاک وسیع و سحر آمیز هند برپا نمود، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در اصول مولویه از راه سماع به موسیقی پیوست و بانگ «نای» را آتش عشق تعبیر نمود.

آتش است این بانگ نای و نیست باد
هر کس این آتش ندارد، نیست باد

لسان‌الغیب خواجه شمس‌الدین محمد حافظ عالم شرق را با الفاظ و کلمات ملکوتی‌اش چنان تسخیر نمود که هیچ متصوف، هیچ موسیقی‌نواز، ادیب و هیچ محقق بدون ذکر نامش هنرنمایی نمی‌کند و او سفر عشق را بی‌همره‌ی خضر اجازه نمی‌دهد و اکثر غزل‌هایش به صورت طبیعی کمپوز شده می‌باشند.

قوال، نام خواننده مشهور دوران سلطان محمود کبیر و صاحب‌دل غزل‌ها را به‌دربار چنان به جهر خواند که مجلسیان را در افیون عشق پیچانید و آن اسلوب قوال با غزل‌خوانی‌های امیر خسرو در سرزمین سحرآفرین هند رنگ دیگر بخشید و نامش را گذاشت قوالی.

البیرونی فیلسوف بزرگ شرق در علم موسیقی وارد بود و بحثی در خصوص موسیقی هند و ریشه‌ی آن در کتاب «مالله‌ند» را نگاشت و از «چندالان» هند قدیم ذکرها کرد که یکی از میراث‌بران دوران موسیقی هندی در عصر حاضر نابغه‌ی بی‌نظیر آوازخوانی یا «لتا منگیشکر» در جهان چون ستاره‌ی تابناک ظهور نمود.

بیا مطرب ای ناله پرداز دل
خروش افکن پرده‌ی ساز و دل

موسیقی در حقیقت به ذات خود رازی از رسیدن به معشوق اصلی می‌باشد و هر کس در هر نقطه راه خود را به صورت خاص می‌پیماید، عارفان، صوفیان، متقیان و زاهدان طریق موسیقی و یا طریق دیگر در تلاش رسیدن و دیدار به ذات پاک اقدس می‌باشند و در هر حالت با او می‌خواهند باشند و از او فصل نگیرند. چنانچه می‌بینیم که آدم در هنگام تولد می‌گیرید و گریه‌ی او از سببی است که در دنیا در احتیاج و مسئولیت به سر می‌برد.

به یاد داری که روز زادن تو
همه خندان بودند و تو گریان

مثلاً انسان احتیاج به نان، محبت مادر، به سرپرستی پدر، گرمی، سردی، آفتاب، روشنی، تاریکی، دوا، شهوت به مرد و زن و غیره دارد. اما در وقت مرگ به گفته‌ی شاعر «همه گریان و تو خندان» چون که می‌خواهند در عالم جاوید به خالق بپوندند.

نشان مرد مؤمن با تو گویم
چو مرگ آید تبسم بر لب اوست

حافظ می‌فرماید:

منزل حافظ کنون بارگهی کبریاست
دل بر دلدار رفت جان بر جانانه شد

گویا اینکه توشه‌ی انسان از دنیا که جایگاه غم و شادیست صاحب
اختیارات زیاد می‌باشد. در حقیقت دنیا محل و مکان امتحان به شمار می‌آید
و آدم جبراً و یا طبعاً آن دوران را به پایان می‌رساند و با علاقه‌ی خاص
تبسم‌کنان به اصل خود می‌گردد.

هر کسی کو دور شد از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش
(مولانا)

حافظ حیات دنیایی و موقتی را چنین ترسیم می‌کند:

حافظا خلد برین خانه‌ی موروث منست
اندر این منزل ویرانه نشیمن چکنم

در پایان عرض می‌شود که در عالم موسیقی در این دنیا غرق شدند و با
همراه ساختن آن به حیات شان در کوچه‌های خرابات خلوت نشینی‌ها کرده
و در جهان ساز و طرب خود را فنا دادند. و با خواندن‌های خوش آهنگان
خرابات چون خاتم‌المغنیین سخی احمد خاتم صافی و استاد غلام نبی نتو از
رموزدانان دل‌های خراباتی‌ها و از شعرخوانان و شعردانان بی‌نظیر عرفای وطن
دل‌های شان را روشن می‌ساختند، هر یک در هنگام سفر آخرت چنین
وصیت‌ها نموده و به دار بقا می‌شتافتند.

به راه خرابات خاکم کنید	به تابوتی از چوب تاکم کنید
پس از آن گاه بردوش مستم نهید	به آب خرابت غسـلم دهید
میارید در ماتمم جز رباب	مریزید بر گور من جز شراب

نظریات دو هنر مند بزرگ وطن که لفظاً افتراق و معنأً اختلاط دارند «خیال» و «ولی»

بعد از این که نظر استاد شاه ولی، ولی ترانه‌ساز را در یکی از شماره‌های ماهنامه «کاروان» در قسمت اصالت موسیقی افغانی، موسیقی دانان، اهل خبره و دانشمندان وطن خواندند و نوشته‌هایی هم در مقابل آن تهیه و به طبع آراستند و به خاطر این که بنده هم در این حشر هنرمندان گرانقدر وطن سهم گرفته باشم، مطلب چندی را به عرض می‌رسانم. یقیناً مطلب من جنبه یک جانبه نداشته و کسی را نمی‌خواهم طرف قرار بدهم.

مدتی را که در پوهنتون کابل در خدمت هنر موسیقی صرف کرده ام ناگزیر چند کلمه را به عرض برسانم تا خدای ناخواسته سوء تفاهم‌ها به جدیت نکشد.

در کابل مکتبی داشتیم به نام «مکتب موسیقی» واقع در کنار غربی دارالمعلمین کابل که اینجانب گاهگاهی منحیث استاد رهنمای شاگردان سال اخیر دارالمعلمین و محصلان فاکولتهء تعلیم و تربیه را به خاطر تدریس آموزی می‌بردم، و بعد از بازگشت از آن مشاهدات در داخل صنف درسی از اصول تدریس و روش و میتود هر معلم و استاد بحث‌ها را به میان می‌آوردیم.

نگارنده مدتی را در خدمت موسیقی کار کردم که در متن کتاب آورده شده است، که چطور فاکولتهء موسیقی را تأسیس کردیم، ولی دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق، دوران بسیار تلخی بود، با آن که روسی‌مآبان و کمونیستان هر آن تقاضاهای غیراکادمیک داشتند و تحمیلات می‌آوردند. بالاخره روزی فرا رسید که دو نفر که از نظر من سوادى در باره هنر نداشتند

بحیث پروفیسور از مسکو فرستاده شدند و کمونیستان دو آتش به ما گفتند که این‌ها مشاورین برادر بزرگ ما از کشور شوراهای آمده و هر امری که می‌نمایند به رهنمایی آنها قدم بردارید. لذا جهان به من تنگ گردید و به پیروی از سنت رسول‌الله^(ص) پیامبر اسلام دست به هجرت زدم.

آرزو داشتم با تأسیس دیپارتمنت موسیقی، موسیقی شکل علمی به خود بگیرد و موقف آن در قطار هنرها و علوم دیگر تثبیت شود. همچنان موسیقی که در کوچه‌ها و پس‌کوچه‌های وطن اجرا می‌شد، با آن که ارزش بسزا داشت، بازهم شکل اکادمیک را به خود بگیرد، اگر چه الحمد لله تا اندازه‌ای در این اقدام موفق شدیم.

موسیقی‌های محلی ما بایست تحقیق می‌شد و هر یک را به ذات خودش باید مطالعه می‌نمودیم و مقامات آن را به الفبای موسیقی برابر می‌ساختیم. و بعد از طی مراحل تحقیقی از آن موسیقی‌های محلی گروه‌ها به دست می‌آوردیم و گروه‌هایی به حیث بهترین سمبول موسیقی افغانی در جهان معرفی می‌کردیم. البته با احترام زیادی که به کوچه‌خوابات و استادان عالیقدر موسیقی داشتیم. تا فارغان موسیقی همان مقامی را در جامعه به دست می‌آوردند که یک فارغ‌التحصیل دیگر پوهنتون داشت و چنانچه همانطور شد.

بدبختانه در افغانستان در قسمت موسیقی و هنر نوازندگی توجه کمتر گردیده است. بر عکس در کشورهای دیگر بسا استعداد های وجود داشت و دارد که لیاقت و استعداد فطری آنها چنان جلوه‌گر و روشنائی‌آور است که بی‌تردید می‌توان گفت که اگر آنها تربیه علمی را فرا گیرند، جهانی را به لرزه خواهند آورد. موجود محبوب جامعه ما یا هنرمندان موسیقی در افغانستان رکن عمده و پایه‌ای فرهنگی ما را تشکیل می‌دهد، و هنر موسیقی وطن ما دارای ریشه طولانی در تاریخ می‌باشد.

در ذیل یک مرور سطحی در خصوص موسیقی افغانستان و ارتباط آن با موسیقی هند، در چند سطر خلاصه می‌نمایم. اما مقدم‌تر از آن، به دو شخصیت برازندهٔ وطن کلماتی داریم به این صورت:

اول دربارهٔ جناب آقای شاه ولی، ولی ترانه‌ساز این مرد مبارز چه در هنگام جهاد برحق مسلمانان افغانستان بر علیه روس‌ها و چه بعد از آن، بار بار شنیده‌ام که ایشان در زمرهٔ مدافعان اسلامی و افغانی، وظیفهٔ ایمانی و وجدانی خود را ادا کرده و ترانه‌های حماسی و اسلامی که مجاهدان را در وقت حمله بالای روس‌ها به شور آورده تهیه داشته و به مجاهدان سر به کف کشور فرستاده و خود شان به‌حیث مجاهد شناخته شده‌اند.

مجاهدان با شنیدن آن آوازهای هیجان‌انگیز در دشت‌های سوزنده، در فراز تپه‌ها، در تیغه‌های خطرناک حصارها، در چله‌ها و یخبندان‌های زمستانی، در برف‌های خطرناک و توفان‌های شدید به هیجان می‌آمدند و حملات خویش را بر دشمن بی‌باکانه انجام می‌دادند و کامیابی‌های زیادی را بدین واسطه نصیب می‌شدند. بدون شک استاد شاه ولی، ولی ترانه‌ساز، این فرزند رزمنده و مردم‌دوست و قدرشناس وطن ما، در قلوب ما جای دارد و او حق وطن خویش را ادا کرده است. همچنان دانش و لیاقت جناب ولی در علم موسیقی و قدر ابتکار او در آهنگ‌های نو، فهم و درایت او ما را بدان وا می‌دارد که قدر این هنرمند ارجمند وطن را بدانیم و وجود او را مایهٔ افتخار بانگاریم.

استاد بزرگ هنر و شخصیت شناخته شده وطن استاد حفیظ‌الله خیال را در افغانستان همه می‌شناسد و در برون مرزها نام او را هم شنیده‌اند. استاد خیال در کنار همه هنرمندی و فضیلت خود در سیاست وارد بوده و سیاست‌دانی او خار چشم کمونیست‌ها در افغانستان بود.

نوشته‌های پر محتوای هم به قلم توانای احمد شاه علم و محترم داود موسی مطالعه گردید که گفته‌ها و نظریات هریک شان قابل ستایش و احترام می‌باشد.

در یکی از محاکم روزی چند مدعی نزد قاضی رفتند که نتایج مناقشه خویش را دریابند و چون هر کدام به ذات خود سخنان بجا و منطقی می‌گفتند لذا قاضی به هر یک شان می‌گفت که تو راست می‌گویی، او هم راست است و من هم راست می‌گویم. حقیقت آن که همه راست می‌گفتند؛ ولی آن گفته‌های شان تمام جوانب را در بر نمی‌گرفت.

استاد شاه ولی می‌گفت که اگر ما به نام موسیقی افغانی، موسیقی داشته باشیم که معرف هنر کشور ما باشد و می‌گوید آن موسیقی که به اثر موسیقی هند آمده، نباید به اسم موسیقی افغانی معرفی شود و این گفته شان به یقین خطا نیست.

استاد خیال می‌گوید و دیگران هم می‌افزایند که موسیقی سر حد ندارد. و موسیقی که اکنون از آن استفاده می‌کنیم موسیقی ایست که راگ‌های آن از هند آمده و بعداً تعداد شان می‌افزایند که آن راگ‌ها هم در حقیقت از افغانستان به آنجا رفته است.

عرض من اینست که گفته‌های شان بجا، منطقی و دارای دلایل قانع کننده است که در سطور ذیل آن دلایل و تأثیرات موسیقی افغانی را بر موسیقی هند خواهیم آورد.

اینکه استاد شاه ولی ولی می‌گوید از موسیقی جت‌ها و جوگی‌ها خسته شده است و موسیقی اگر دارای سرحد نمی‌باشد، پس دارای کشور می‌باشد، فهم و تصور من این است که آن‌ها علاقمند آن اند که موسیقی داشته باشیم که خامه و جوشیده افغانی باشد به مانند موسیقی لوگر ولایت‌های دیگر که

اگر آن‌ها را صورت علمی بدهیم و از موسیقی‌های دیگران تفاوت داشته باشد، به جز از مفاد، خطری ندارد.

و این‌که دانشمندان دیگر به موسیقی سرحد قایل نیستند، به‌خاطری حق می‌گویند که زیباشناسی و زیباپسندی هر انسان و هر جامعه را نمی‌توان تحت قید و شرایط قرار داد و از نگاه روانی شخص و یا جمعی که از چه لذت می‌برند و چه را تقدیر می‌نمایند، میل و خواهش و خواسته روانی آن‌ها است و ما حق نداریم تا در خصوصیات آن‌ها مداخله کنیم. خوشبختانه کشور افغانستان ساختمانی دارد که مردم آن متشکل از چندین گروه می‌باشند و هر یک از آن گروه‌ها و قوم‌ها با آن‌که خصوصیات مشترک افغانی دارند، هر یک به ذات خود مشخصات و اختصاصات علیحده دارند، که به ذات خود ارزش دارد لازم است که به آن‌ها، ارزش و مقام خاصی را قایل شویم.

مردمان صفحات شمال که از هزاران سال به اینسو در همین جایی که حالا می‌زیند، زیست داشتند و طرز خوراک، پوشاک، عادات و رسوم مذهب و موسیقی آن‌ها مشابهت‌ها دارد به ترکستانات شرقی و غربی یا آن طرف رود جیحون.

مردمان مشرق و جنوب کشور از قدیم به این‌سو مشابه به مردمان آن طرف خط دیورند می‌زیستند و هنوز هم بدان شکل حیات به‌سر می‌برند و خصوصیات مشترک زیادی را در هر دو طرف می‌توانیم بیابیم از جمله موسیقی را.

ولایات غربی ما نیز از این امر مستثنی نبوده و به اثر همسایگی و زبان و دین مشترک چیزهای دارند مشابه به مردمان آن طرف مرز و نمی‌توان از آن انکار کرد.

البته همه این‌ها مشترکاً در طول تاریخ زیست‌های باهمی داشتند و هر نوع خصوصیات مال مشترک شان می‌باشد، فرضاً اگر چیزی را این‌ها از آنها گرفته اند، آن‌ها هم چیزهایی را از این‌ها گرفته اند.

طوری که گفته آمد هریک از اقوام کشور ما خاصیت‌های به‌خصوص دارند که مربوط و مختص به خودشان می‌باشد و باید آن مشخصات شان احیا و تقویت گردد. به شرط آن که همه تحت لوای افغانستان باشند.

چون بحث ما بر موسیقی هندی است لازم به یادآوری می‌دانم که بگویم پادشاهان افغانستان کوشانی‌ها و یفتلی‌ها امپراتوری‌های بزرگ را تشکیل داده بودند و یقیناً آنها بر موسیقی آن وقت متوجه بوده اند.

همچنان که به دین آن‌ها توجه کرده اند، و قضاوت بسیار مشکل می‌نمایند که بگوئیم که چون نفوذ سیاسی از طرف افغانستان به هند مستقیماً تأثیر داشته از آن رو از تأثیر موسیقی افغانی بر هند را نیز نمی‌توان انکار کرد. ولی به‌خاطر باید داشت که کوشانی‌ها مذهب بودایی را پذیرفته بودند و چون مذهب آن‌ها را پذیرفتند، از آن رو می‌توان گفت که امکان علاقه آن‌ها بر موسیقی هند هم بوده است.

باید متوجه یک موضوع شویم که اگر دین نو را در وقت بلوغ، هوشیاری و بیداری کسی می‌پذیرد حتماً معنی آن را ندارد که موسیقی را بپذیرد، زیرا کسانی که در محیطی رشد می‌نمایند عادات و رسوم و فرهنگ آن جامعه را دوست می‌داشته باشند و با آن محیط آمیزش می‌یابند و موسیقی آن نیز روحاً به او لذت‌بخش و کیف‌آور می‌باشد از آن سبب ضرور نیست موسیقی بیگانه را نیز پسندند و نمی‌توان از آن انکار ورزید که موسیقی بیگانگان را نه پسندند و می‌شود که به آن موسیقی موانست حاصل دارند و طوری که گفته آمد آنچه را که انسان در طفولیت شنیده و به آن عادت گرفته یقیناً آن را زیاده‌تر از دیگران می‌پسندد.

کوشانی‌ها که مرکز تابستانی شان بگرام بود، در زمستان به تاکسیلای پاکستان موجوده در نزدیکی راولپندی تخت می‌زدند و از آن‌جا به کشور وسیع خود حکم می‌راندند. یقین است که پادشاه به‌دربار خود موسیقی‌نوازان داشته و پادشاه به همان موسیقی علاقه دارد که در آن محیط نمو کرده است. و وقتی که توجه‌دربار در یک شکل موسیقی باشد، اطرافیان نیز آهسته آهسته بدان علاقمند می‌شوند و دوران یفتلیان را که دوام کوشانیان است هذالقیاس می‌توان بدان شکل تصور نمود.

سلطان محمود غزنوی حاکم افغانستان بود و به هنرها خصوصاً به موسیقی توجه داشته و مجالس خوشی در‌دربار او ترتیب می‌شده است.

در دوران آن شاه ادب دوست و هنر پرور، دین اسلام برهند نفوذ نموده است و موسیقی آن وقت کشور ما با اسلام در هند داخل گردیده است، یعنی این‌که اثرات موسیقی‌نوازی و خواندن‌های حضرت رودکی به‌دربار سامانیان نیز از طریق غزنویان بر هندی‌ها اثر افکنده است.

در دوران چنگیزیان هم مهاجمان مغولی از طریق افغانستان به خاک هند حمله برده اند. غوریان، ایبکیان، لودیان و سوریان و دیگران همه از طریق افغانستان بر هند تسلط یافتند و یقیناً رهبران بجای این‌که مردم هند را زیر اثر خود بیاورند، خود زیر تاثیر آن‌ها رفته اند و از آن جمله موسیقی را می‌توان به طور مثال یاد کرد.

تیموریان هم از خراسان (افغانستان امروز) و ترکستان به مملکت وسیع هند حکم راندند و بعضی از آن امپراتورها چون همایون در کابل و اکبر در جلال آباد تولد یافته اند و یقین است که موسیقی آن روز وطن ما را بر موسیقی هندی ترجیح می‌دادند.

ولی بعدها خود در هندوستان وکلچر آن انس گرفتند، این موضوع را هم فراموش نمی‌کنیم که به اثر گذشت زمان نسل‌های بعدی و اخلاف همه آن حکمرانان در میان میلیون‌ها انسان هندی هضم گشتند و چهره‌ها و قیافه‌های

هندی را به خود گرفتند و از بخت نیک دین مبین اسلام را همان رقمی که بود تا این وقت با امانت‌داری خوب حفظ کردند.

حضرت معین الدین چشتی^(ج) یا آن خواجه بزرگوار اجمیر از چشت هرات است و او تمرینات طریقه خود را از طریق موسیقی انجام می‌داد که به ذات خود بزرگ‌ترین اثری را در موسیقی هند وارد کرده است.

مسلمانان نیم قاره هند با میلیون‌ها هندو، گبر و بودیست نیز زیر تأثیر موسیقی اسلامی آمده‌اند.

امروز سازهای قوالی و سازهای دیگر اسلامی از قبیل آوازخوانی‌ها، حمد، نعت، مناجات‌ها و غزل‌ها اثرات عمیق را در آن قاره افکنده است.

عرس‌گیری‌ها هم تأثیرات دیگر است که از افغانستان به آن دنیای بزرگ و پهناور نفوذ نموده است. چنانچه همه ساله عرس‌های حضرت میرزا عبدالقادر بیدل از شبانگاهان تا صبحگاهان برگزار می‌گردد.

خلوت‌نشینان و طریقت‌پیشگان، حلقه‌های صوفیگری خود را به گونه خاصی برپا می‌کردند و هر یک بانیان و مؤسسان طریقت‌ها و یا حلقه‌ها به طرزهای مختلفه ذکر خدا را به جا می‌آوردند.

بدون تردید تأثیرات بزرگان چون میر سید علی همدانی مشهور به علی ثانی، عارف ربانی مجدد الف ثانی، خواجه محمد باقی بالله، ملا یوسف حسین واعظ، خواجه نظام الدین اولیا، شاه نعمت الله ولی، پیر اجمیر، علی هجویری مشهور به داتاگنج بخش و پیروان حضرت شیخ احمد سرهندی و غیره کسانی بودند که تأثیرات عمیق را در سرتا سر هندوستان وارد آوردند.

حضرت سلطان الشعراء و یا امیر خسرو فرزند امیر سیف‌الدین ملقب به ترک الله بانی یک تعداد راگ‌ها، سازها و مخترع آلات موسیقی در هند بوده که وی از ترکان افغانی‌الاصل می‌باشد.

اگر هنر موسیقی از ایران به هند رفته از راه افغانستان بوده و اگر از ترکستان به هند موسیقی‌های ترکی رفته بازهم گذرش از افغانستان است که با مخلوط و ترکیبات هنر موسیقی افغانی به سرزمین سحر آفرین هند قدم گذاشته است.

حملة اعراب بعد از مداخله محمد بن قاسم در سند، روش اسلام از طریق افغانستان رفته و هنوز هم اکثریت قاطع مسلمان‌ها به مذهب حنفی گرویده می‌باشد.

ارتباط مردم افغانستان با نیم قاره هند دست کم دونیم هزار سال و یا زیاده‌تر آن است و این که آن‌ها از موسیقی ما متأثر شده اند و یا این که موسیقی ما از آن‌ها اثرپذیر شده است، طوری که گفته آمد تفکیک آن خیلی مشکل است و چطور می‌توان با این ارتباط بسیار محکم موسیقی این دو کشور را از هم جدا کرده و می‌ترسم از آن که به مانند پیدایش تخم و مرغ نشود که جنجالی است از قدیم تا امروز و به یقین دانسته می‌شود که منظور از هشدار دادن‌های استاد ترانه‌ساز هماتاً مشخص ساختن موسیقی اصیل افغانی می‌باشد. و این بدان می‌ماند که در آغاز اسلام، مسلمان‌ها تصویر آدم و مجسمه‌ها را در خانه‌ها نمی‌گذاشتند به خاطر این که دوباره مردمان به بت پرستی نگرایند. در حالی که رسم کشیدن انسان و حیوان و یا زنده‌جان در حقیقت در جمله هنرها به حساب می‌رود، دوری جستن و یا بدگویی هنر موسیقی هندی هم به این معنی خواهد بود که هله زود شوید، پشت موسیقی هندی می‌روید و یا نمی‌روید، موسیقی وطن را صبغة علمی ببخشید و آن را در جهان به نام موسیقی خالص افغانی معرفی بدارید.

اگر اثرات هنر موسیقی افغانی در هند بوده باشد، اکنون بازهم کمال آن مردم است و از حنجره‌های زیبای مردم آن قاره بر می‌خیزد و در دل‌های افغانی و یا هندی می‌نشیند و همچنان اگر آله موسیقی ساخت و یا اختراع

افغانی را آن سیاهان قوالی هندی می نوازند، در حقیقت هنری است که توسط یک هندی انجام می یابد و مطابق روحیه تقاضاهای روان آن مردم نواخته می شود و ما نمی توانیم آن موسیقی را که آن ها انجام می دهند تصرف صد در صد نماییم و مال اصلی خود بدانیم، زیرا ما به هیچ صورت نمی توانیم از هنر موسیقی هندوستان و شبه قاره هند انکار ورزیم و آن یک کشور عظیم است، همان قسمی که یک هزار قبل محمود بت شکن غزنی چی بت سومنات را به همه زیبایی ها و ظرافت کاری هایش بشکست، از آن دانسته می شود که هنر در آن نیم قاره وجود داشته و شاید هزار سال پیش از دوره محمود هنرهای زیبا در آن خاک انکشاف یافته باشد.

اینکه بودا رهبر مذهبی گروه هندی ها در اول شهزاده بود و می توان از آن استنباط کرد که در آن محیط شاهی ها و مدنیت ها موجود بوده است.

بیایید یک موضوع را عتراف نماییم و تحت تأثیر غرور ملی خود به صورت احساساتی بر نیاییم که هندوستان را نیم قاره می گویند بدین معنی که آن محیط دارای اهمیت است، دین هندی قبل از دین بودایی است و قدامت آن زیاد می باشد. اما اگر نفوس این مردمان یکسان نژاد را با اطرافیان و ماحول آن ها تخمین نماییم، دست کم یک بلیون نفر می شوند که بمانند چین یک بر پنجم حصه نفوس دنیا را تشکیل می دهند و ما هرگز نمی توانیم از هنر آن ها انکار کنیم.

همچنان نمی توانیم از حنجره های افسونگر هندی نژادها انکار نماییم و واقعاً به هنر حنجره که آن ها آواز خوانی می نمایند آوازهای شان خوشایند است. مثلاً بی تعصب آواز می کشند و می گویند: «زبان من ترکی است و من ترکی نمی دانم.» غرور ملی مردمان نیم قاره را می توان کمتر از غرور ملی افغان ها قیاس کرد. اکنون در هندوستان اکثریت آثار و آبدات تاریخی شان

آثاریست که در دورهٔ بابریان یا نواده‌های امیر تیمور ساخته شده است و یکی از نمونه‌های آن «تاج محل» از جملهٔ عجایبات هفتگانهٔ جهان می‌باشد.

غرورملی تا جایی لازم و ضروری شمرده می‌شود که بر غرورملی دیگران صدمه نرساند و به هر ملتی این غرور کمتر یا زیادتر سراغ می‌گردد.

البته با داشتن یک موسیقی مردمی به صورت خاص و سبک روش آن در جملهٔ آن غرورهای ملی به شمار می‌رود که می‌گوییم گرچه موسیقی سرحد ندارد ولی کشور دارد.

هر کسی که هر نوع موسیقی را تقدیر می‌کند و از شنیدن آن لذت می‌برد، بدون تردید حق مشروع و انفرادی اوست و اما کسانی که به آن موسیقی علاقمند نیستند، معنی آن را ندارد که آن نوع موسیقی از حلقه‌ها زدوده شود. در افغانستان ما انواع موسیقی داریم و در هریک از بخش‌های وطن اشکال و حالات موسیقی مختلف دیده و شنیده می‌شود. شاید موسیقی مردم صفحات شمال مملکت ما به مردمان مشرقی و جنوبی خوشایند نباشد و یا اینکه از موسیقی‌های غرب مملکت، مردمان شمال لذت نبرند، اما هر یک به ذات خود مقام و ارزشی را دارا می‌باشند.

رادیو افغانستان تا اندازهٔ زیاد موسیقی‌نوازان محلی را تحت تأثیر آورده بود، در قریه‌ها و دهات و شهرهای کوچک اطراف وطن در کنار موسیقی‌های محلی، هنرمندان بعضی خواندن‌های رادیو کابل را تقلید می‌کردند. همچنان فراموش نباید کرد که در زمان‌های اخیر پادشاهان ما به هند ارتباط داشتند یا در آن جا تولد شده و یا نشو نما نموده، علاقهٔ آن‌ها به موسیقی هند از طریق درباریان سازنده زیاد به نظر می‌خورد.

دلیل عمدهٔ که یک تعداد هنرمندان ما به موسیقی هندی علاقمندی دارند، عبارت از داشتن معلومات و آگاهی آن‌هاست. هنرمندان زیاد ما که در کوچه پربرکت و پر کیفیت خرابات به سر می‌بردند، ارتباط زیاد به موسیقی

هند داشتند و هنوز هم دارند، عده ای از ایشان حتی اقارب و خویشاوندان در آن دیار دارند که آن هم به ذات خود دلیل همبستگی و روابط شان را نشان می دهد.

کسانی که علم موسیقی را در هند تحت رهنمایی های هندی ها آموخته اند، حق مشروع آن هاست که از آن دروس خود لذت ببرند و آن معلومات و فراگیری های خود را به مردم تدریس کنند و این یک نوع موضوع کاملاً آشکارا و منطقی است، که کسی که در یک کشور یک رشته را تحصیل می کند علاقمند به اسلوب و روش تدریس آن کشور می باشد، به مانند کسی که در مسلک تعلیم و تربیه به امریکا تحصیل می نمایند، آن ها روش و میتود و پرنسب های امریکا را با در نظر داشت خواسته های مردم تطبیق و در معرض عمل قرار می دهند.

موسیقی دوستی و موسیقی شنیدن و از آن لذت بردن به منزله آنست، که یک شخص در خانه خود تابلوی زیبایی را می پسندد و به دیوار خانه خود آن را می آویزد و لو این که آن تابلو در جرمنی، یا امریکا و جایی دیگری ساخته شده باشد. در حقیقت این کار حق فردی را نشان می دهد و نشان دهنده آن است، که هنر سرحد ندارد. از همین جاست که می گویند موسیقی سرحد ندارد، یعنی کسی که هنر موسیقی را می پسندد، آن موسیقی است، که روحاً او بدان ضرورت دارد، و طبعاً می تواند از آن او شود با آن که در هر جایی که قرار دارد، در خاک هند و یا جای دیگر باشد.

این که می گویند موسیقی کشور دارد و در محدوده خاک ما قرار دارد، بدین معنی است که یک کشور از خود افتخارات به خصوصی دارد، یعنی این که چه موسیقی باشد و چه در بخش های مختلف صنایع نفیسه و یا مستظرفه پارچه های نفیس و نایاب میناتورکاری مثلاً از استاد بهزاد در محدوده کشور ما نقش یافته و آثار درخشان و قابل افتخار استاد مشعل در

هرات امروزی، افتخارات هنری ما را در پرتو نقاشی نمایان می‌سازد. خط نستعلیق نیز که به نام خط فارسی یاد می‌شود از اختراعات و چکیدهٔ خامهٔ هنرمندان ما محسوب می‌شود. ولی باتمام معنی هر کسی که در روی دنیا بدان اسلوب می‌نویسد اختیار عام و تام دارد، ولی به ما همین افتخار است که نستعلیق را هنرمندان ما ابتکار کرده اند.

در قسمت موسیقی لوگری ما به جز از مردمان لوگری حتی در داخل خاک افغانستان که بدان آشنایی ندارند و این یک نوع موسیقی است، که از اعماق قلب لوگری‌ها برخاسته و واقعاً دارای ارزش خاصی می‌باشد و می‌تواند یکی از نمونه‌های اعلائی موسیقی وطن ما به حساب برود و به موسیقی‌ها و خواندن‌های ساز شمالی وده‌ها نوع دیگر خالص موسیقی افغانی، نمایانگر موسیقی افغانی می‌باشند، که در بیرون مرزها با موسیقی‌های دیگران تفریق می‌شوند.

برماست، که آن موسیقی‌ها را صیقل کنیم و جامهٔ علمی بدهیم و انکشاف بخشیم و نگذاریم که تحت تأثیر موسیقی‌های دیگران قرار گیرد، زیرا آن سبک‌ها و روش‌ها ساخت و بافت افغان‌ها می‌باشند، و افغان‌ها به آن نوع اشکال هنری خود می‌بالند و افتخار می‌نمایند.

مرحوم استاد اولمیر در خواندن‌های خود با آن که اسلوب و روش در دو طرف خط دیورند را به پیش می‌برد، ولی کمپوزها و رهنمایی‌های کمپوزیتوران ما توانسته بودند، خواندن‌های او را یک نمونهٔ خوب افغانی جلوه دهند. خواندن اولمیر «دا افغانستان زمونژ» و یا «مسته منگی بر ولیده» و غیره خواندن‌های است که مرحوم با استعداد خود و یا وفق دادن به رهنمایی‌های استادان دیگر راه بسیار خوبی را می‌پیمود، که می‌توانست یکی از نمونه‌های خوب موسیقی افغانی به شمار برود. در این جا به وضاحت می‌توان گفت که آقای استاد شاه ولی، ولی ترانه‌ساز منظوری دارد و با آن

خواسته او باید اهمیت داده شود، زیرا که او می‌خواهد به درجه اول موسیقی داشته باشیم که آن موسیقی را در خارج از کشور «موسیقی افغانستان» بگویند. و این که از کدام حصه کشور ما این موسیقی جسته ست. قابل قدر همگانی است و باید آن موسیقی بسیار پیشرفت نماید و به صورت علمی درآید.

اما حیات ما و زندگی ما ضرورت ندارد، که در محدوده آن موسیقی چرخ بزند بلکه شاید از موسیقی دیگران لذت ببریم و بشنویم از علم موسیقی دیگران در کشور خود استفاده نماییم و سازها و سرودهای دیگران را قدر و منزلت بدهیم، زیرا هر کدام به ذات خود هنر می‌باشند، باید در آن صورت سرحدات را در خصوص این علم باز نماییم.

(کاروان، شماره‌های ۳۴، ۳۵، ۳۶ ع، شهرانی)

هرمندان همسایه

نامه‌ای از استاد حسین ارمان موسیقی‌نواز، آهنگ‌ساز و خواننده سابقه‌دار افغانستان به عنوان داکتر شهرانی

«تقدیم به داکتر صاحب گرامی شهرانی صاحب، سال ۱۳۳۵ هـ.ش.
از یک مجله به شما عکس گرفتم، یک چای‌خانه است به مزار شریف، که مردم چه
روز خوشی به آن روز داشتند. موسیقی بود، خنده بود، افسوس که هر چیز را از مردم ما
گرفتند. افسوس و هزار افسوس»
«برادرتان ارمان، ژینو- سویس ۱۹۹۹- ۱۷- ۷»





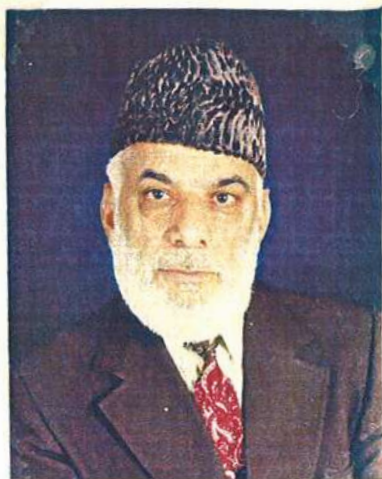
رحیم چوچه تخاری



استاد عبدالرحیم چاه آبی در حال هنرنمایی



استاد عبدالرحیم چاه آبی با پسرانش



چهرهٔ مرحوم استاد غلام محی‌الدین شب‌نم غزنوی
با این بزرگ‌مرد وطن هم‌دفتر بودم و به سه زبان بلوچی، پشتو فارسی
آوازخوانی می‌نمود و در کمیوزها با وی همکاری می‌نمودم. وی از دوستداران
موسیقی بدخشان بود.



استاد سمیع رفیع از نوازندگان و آوازخوانان با نام و نشان و نویسندهٔ توانا از
قریه بدخشی‌های ولایت کاپیسا با داکتر شهرانی



داکتر عنایت‌الله شهرانی با هنرمند پرآوازه کابلستان ظفر شامل



رحیم تخاری از هنرمندان تخارستان و گروه او، عکس بالا در شب‌رغان



از راست: آغا سید نسیان (نویسنده زندگینامه بازگل بدخشی و از کارکنان رادیو افغانستان)، خانم افسانه (خواننده سازهای که به بدخشان ارتباط دارد)، داکتر عنایت‌الله شهرانی و خانم سیما ترانه (فرشته آواز) خواننده یار بدخشانی من



از راست: داکتر عنایت‌الله شهرانی، استاد عبدالقیوم بیسد و گل زمان



آقای محمد نادر برلاس از همکاران این رساله، باشنده ارگوی بدخشان



خانم خدیجه پروین بانوی اول موسیقی افغانستان که ارتباطی به میران بدخشان داشت
وی در سال ۲۰۰۳ از سوی اتحادیه سراسری هنرمندان افغانستان حایز لقب
«بانوی اول موسیقی افغانستان» گردیده بود.

د افغانستان د هنر مندانو اتحادیه
اتحادیه هنر مندان افغانستان
Afghanistan Artists Union



هنرمند برگزیده افغانستان جناب استاد میر مفتون!

شما هنرمند محبوب القلوب بدخشان از سال‌های زیادی باینطرف، با هنرنمایی‌های پسنیده، نغز و دلگشایان میلیون‌ها هومطن ما را فرحت و سرور بخشیده و در خراج چون کشور‌های همسایه اوزبیکستان، ایران، خاستا تاجیکستان شوندمگان زیاد دارید، هسچنان از کشور هالند جلیزه بسیار بلندی را به خاطر هنرنمایی‌های خوبتان حاصل کردید که قبل فخر و مباحثت هومطنن میبلانند.

جناب شما از اینکه یک آهنگساز، کمپوزر، نوازنده، آوازخوان، شاعر، صاحب سبک خاص در وطن و شلگردان زبانی را در علم و فن موسیقی تربیه و آنان را در خدمت جملعه قرار داده و سال‌های محلی و فولکلوری را در بدخشان که زادگاه شما و کفای بدخشانیان دیگر میبلایه‌ایه کرده اید بنا ریاست عمومی اتحادیه سراسری هنرمندان افغانستان که مرکز آن در ایالات متحده امریکا میبلانند شما را محبت استاد شایسته و مقتدر موسیقی شناخته و لقب «استاد» را برای تان تفویض میبلاید.

لازم بیادآوری میبلانند که شما جناب آقای میر مفتون اولین کسی خواهد بود که از میان هنرمندان موسیقی بدخشان مقام «استادی» را کملی میکنید، بدخشان با این سرزمین لعل و لاجورد و زمرد در سال‌های اخیر بیسی هنرمندان را در منطلق اشکالتم، درواز، شغلان، جرم، بهارک، فیض‌الد، کتم و غیره چون پهلوان اصل، خان بهارکی، کریم فلک، جوړه بیک و فرزند او رجب محمد جوړه زاده مشهور به «جرمی»، بزرگ بدخشانی، در محمد کتمی، شریف از غنچخواهی، مهر آقن، مردان، محمد اکبر، اکه نعیم، فیض ملگل، اسلام الدین و چنتین هنرمند محبوب و پراوازه را در دامن خود پرورده است. امید میروند که مقامات عالی و لایت پر فیض، زیبا، فرهنگی و فترشناس بدخشان در خصوص مشاهیر آن ولایت پروگرام‌های خلاصی را سر نمست بگیرند و این مکتوب هدا یا لقب «استادی» شما جناب میر مفتون سر آغاز این راه پر میمنت بوده و دوام پیدا کند.

در خاتمه لقب اعلی «استادی» را به شما جناب استاد میر مفتون که اصلاً از طبعیه اشکالتم بدخشان برخاسته اید، قلباً تبریک گفته و موفقیت‌های مزید تانرا در خدمت و ارتقای فرهنگ وطن اوزو میناوم.

پروفسور نکتور علی‌تاشه شهرانی

رئیس عمومی اتحادیه سراسری هنرمندان افغانستان

۲۱ اسد ۱۳۹۹ هـ.ش، مطلق ۱۱ اگست ۲۰۲۰ میلادی





د افغانستان د هنر متدانون اتحادیه
اتحادیه هنر متدان افغانستان
Afghanistan Artists Union

۲۱ کبډ ۱۳۹۹ ل.
مطابق
۱۱ اګست ۲۰۲۰ م

محترم جناب میر مفتون !

نظر به حسن کار و خدمات فرهنگی که در طول سالهای متوادی
در داخل و خارج کشور عزیز ما افغانستان انجام داده اید
رایت اتحادیه هنرمندان افغانستان با درک و بینایی که
در مورد هنرمندان افغانستان داروین شما نجات هنرمند شیره و
محبوب لقب استند - را تقدیم می‌دهد و موفقیت های
بیشتر شمارا از بارگاه خداوند لایزال استدعا می‌نمایم



داکتر غایت الله شبرانی
رئیس اتحادیه هنرمندان افغانستان

د افغانستان د هنر متندانو اتحادیه
اتحادیه هنر متندان افغانستان
Afghanistan Artists Union



هنرمند برگزیده افغانستان جناب استاد طلا مجد تخری!

شما هنرمند شهیر و محبوب تخرستان از چهل و پنج سال به‌نظر با هنرمای هائی پسنډه، نغز و دلکش تن ملون‌ها هموطن مارا فرحت و سرور بخشیده، چه در داخل کشور عزیز و چه در خارج مقام بلندی را در هنر موسیقی کماي نموده اید که قابل قدر و مباحث میباشد.

شما جناب تخری هنرمند بلند پایه موسیقی، شاعر خوش قریحه در زبان های تورکی (تورکی اوزبکی، تورکی تورکمنی) و زبان فرسی دری، کمپوزر، آوازخوان، نوازنده، رهنا و استاد با کفایت موسیقی محلی به جوانان می‌نمائید. علوئاً خواندن هایتل را در این دو زبان مردم به حد اعظمی بویژه در خصوص سزهای محلی و فولکلوری تقدیر و تمجید مینماید.

بنابر دلایل فوق الذکر ریاست عمومی اتحادیه سراسری هنرمندان افغانستان که مرکز آن در ایالات متحده امریکا میباشد شما را منجبت استاد شایسته و مقتدر موسیقی شناخته و لقب «استاد» را برایتان تفویض مینماید.

لازم نیادوری میباشد که جناب شما آقای طلا مجد تخری اولین کسی خواهید بود که از میان هنرمندان موسیقی تخرستان مقام «استادی» را از آن خود ساخته اید. تخرستان با این سرزمین باستانی که بیشتر از چهار هزار سال در فرهنگ و تاریخ و سیاست قدامت دارد هنرمندان زیادی را پرورده و افتخار فرهنگی بودن مردم تخرستان باستانی را هویدا مینماید.

در این محیط فرهنگی و تاریخی هنرمندان زیادی چه در تخر و چه در نواحی و اطراف خود چون شاه بزیمان استاد تاج مجد، عبدالولی چایابی و هنرمندانی شهیر چایابی مثل عبدالرحیم چایابی و غیره جواد محبوبی، رحیم تخری، بنگیچه، مجد نظر، عبدالغفور اندخویی، هنرمندان محبوب تورکمن ضیاء خواجه، خیر مجد چاوش، مجد صابر کلرگر، عبدالرشید اندخویی، مجد شقیع عطیمی، عبدالعزیز جوشقین، روزی پهلوان، اسمعیل خان، عوفین پهلوان، مجد صادق بخشی، مجد یوسف صحبت، عبدالوهاب سروری، عبدالرحیم بخشی، مجد امین اندخویی، عبدالغفور کمال، استاد قربان اوزبکی، عبداللطیف، رشیده زله، علی بابا و هنرمندان دیگر پرلوازه صفحات شمال پرورده شده اند.

امید می‌رود که مقامات عالی و ولایت باستانی تخر در خصوص مشاهیر آن ولایت پروگرام‌های خاص را سر دست بگیرند و این مکتوب‌ها با لقب «استادی» شما جناب طلا مجد تخری سر آغاز این راه پر اهمیت بوده و دوام پیدا کند.

در خاتمه لقب اعلی «استادی» را به شما جناب استاد طلا مجد تخری که اصلاً از خلیه ختایان تالقان تخر برخاسته اید قلیاً تبریک گفته مؤقتت های مزید تانرا در خدمت و ارتقای فرهنگ و وطن آرزو می‌نمایم.

پروفیسور دکتور عنایت الله شهرانی

رئیس عمومی اتحادیه سراسری هنرمندان افغانستان

۲۱ اسد ۱۳۹۹ ه.ش، مطابق ۱۱ اگست ۲۰۲۰ میلادی





د افغانستان د هنر مندانو اتحادیه
اتحادیه هنر مندان افغانستان
Afghanistan Artists Union

۲۱ سپټمبر ۱۳۹۹ لمریز
ملا بڼ
۱۱ اګست ۱۴۰۰ لمریز

نظرچسنگ کار و خدمات فرهنگي که در طول سالهای متوادی
در داخل و خارج کشور عزیز ما افغانستان انجام داده اید
ریاست اتحادیه هنرمندان افغانستان با درک و بینایی که
در مورد هنرمندان افغانستان دارویند با نیت هنرمند شیره و
محبوب لقب "استاد" را تقدیم می‌دهد و موفقیت های
بیشتر شمارا از بارگاه خداوند لایزال استدعا می‌نمایم.

داکتر فایز الله شریانی
رئیس اتحادیه هنرمندان افغانستان





د افغانستان د هنر مندانو اتحادیه
اتحادیه هنر مندان افغانستان
Afghanistan Artists Union

213

تاریخ: ۱۹ میزان ۱۴۰۱ خورشیدی
مطابق ۱۱ اکتوبر ۲۰۲۵ میلادی

محترم عبدالرحیم خان چاه آبی !

نظر بحسن کار و خدمات فرهنگی که در طول سالهای متمادی
در داخل و خارج کشور عزیز ما افغانستان انجام داده اید
ریاست اتحادیه هنرمندان افغانستان با درک و بینایی که
در مورد هنرمندان افغانستان دارد و حمایت هنرمند شایسته و
محبوب لقب «استاد» را تقدیم می‌نماید و موفقیت های
بیشتر شمارا از بارگاه خداوند لایزال استدعا می‌نمایم

داکتر غایت الله
رئیس اتحادیه هنرمندان افغانستان

مآخذ:

- چنلی ئیل، نقش ترکان در اعتلای موسیقی مشرق زمین، نویسنده محمد مرادی؛

- Music in the Mind, Lorraine H. sakata, ۱۹۸۳ the kent state University Press.

- با دستان خود، بزرگداشت خوراک و زندگی در کوهستان‌های پامیر افغانستان و تاجیکستان، تألیف: فریدریک فان آودینه‌اوین و جمیله هایدِر.
- ساز و آواز در افغانستان. جلد دوم، تألیف عنایت‌الله شهرانی، انتشارات بیهقی، کابل ۱۳۸۹ ش.

- داستان گوراوغلی سلطان، عنایت‌الله شهرانی، کابل ۱۳۹۵ شمسی.
- قانون طرب، استاد سرآهنگ با تعلیق و تحشیه عنایت‌الله شهرانی، سویدن.
- ارمغان بدخشان، تألیف شاه‌عبدالله بدخشی، بکوشش فرید بیژن، تهران ۱۳۸۵ ش
- رهنمای قطغن و بدخشان، برهان‌الدین کشکی به تصحیح منوچهر ستوده، چاپخانه میهن، سال ۱۳۶۷ هـ ش.
- فولکلور، مجله ماهنامه - وزارت اطلاعات و کلتور - جلد دوم، کابل ۱۳۹۰ هـ ش.

- سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان، عبدالوهاب مددی، تهران ۱۳۹۰ هـ ش.
- همکاری‌های محترم محمد نادر برلاس؛
- همکاری‌های محترم استاد عبدالوهاب مددی؛
- همکاری‌های محترم داکتر نصرالدین شاه پیکار.

فهرستی از آثار چاپ شده دکتور شهرانی

- ۱- آرت برای معلمین مکاتب ثانوی و دارالمعلمین ها، چاپ در مؤسسه تعلیم و تربیه، ۱۹۶۴ میلادی، کابل در پنجصد جلد؛
- ۲- اصول تدریس آرت تربیوی، وزارت معارف در سال ۱۳۵۰ هجری شمسی، در یک هزار نسخه، چاپ مطبعه فرانکلین، کابل؛
- ۳- هنر در افغانستان چاپ مطبعه فرانکلین وزارت معارف سال ۱۳۵۰ هجری شمسی در هزار نسخه، کابل؛
- ۴- امثال و حکم دری، طبع مطبعه دولتی، کابل، سال ۱۳۵۴ هجری شمسی؛
- ۵- امثال او حکم پشتو، طبع مطبعه دولتی، کابل، سال ۱۳۵۴ هـ ش؛
- ۶- لغات مستعمل در لهجه دری بدخشان، طبع مسلسل در مجله ادب فاکولته ادبیات پوهنتون کابل؛
- ۷- فلک های کوهسار، طبع بصورت مسلسل در مجله آریانا، انجمن تاریخ ۱۳۵۲ هـ؛
- ۸- گوراوغلی، داستان های حماسی افغانستان و تورکستان به زبان فارسی تاجیکی، چاپ در مجله فولکلور و لمر، کابل؛
- ۹- دوبیتی های تاجیکی، طبع در مرکز فرهنگی ایران و پاکستان، اسلام-آباد، ۱۳۷۳ هـ در چاپ چهارم در دو بخش بزرگ دوبیتی های تاجیکی و دوبیتی های دری به ضخامت بزرگ، کابل ۲۰۱۶م؛
- ۱۰- پنج هنرمند شهیر افغانستان، رساله کدر علمی در پوهنتون کابل بنام «تاریخچه هنر در افغانستان»؛
- ۱۱- تعلیم و تربیه هنر در افغانستان، (رساله ماستری) بزبان انگلیسی، دانشگاه اریزونا، ۱۹۷۸ میلادی؛

- ۱۲ ارزیابی سیستم امتحانات مضمون هنر در مکاتب عالی در غرب ایالات متحده آمریکا، (رساله دکتورا) بزبان انگلیسی، دانشگاه اریزونا، ۱۹۸۶ م؛
- ۱۳ آسیای مرکزی (درباره عمومیات آسیای مرکزی)، چاپ جریده کاروان مسلسل، ۱۹۹۸-۱۹۹۰ میلادی، آمریکا؛
- ۱۴ استاد عدیم شغنانی (سید زمان الدین عدیم)، چاپ در کانادا، ۱۹۹۷ میلادی و قاهره، ۲۰۱۶ میلادی، ناشر استاد فضل الرحمن فاضل؛
- ۱۵ قهرمان ماوراءالنهر ابراهیم بیک لقی، طبع مسلسل مجله پیمان، نیویارک، ۱۹۹۹-۲۰۰۱ میلادی؛
- ۱۶ یادی از نقاشان افغانستان، طبع مسلسل در جریده کاروان، دهه اخیر نود، امریکا؛
- ۱۷ ضرب المثل های دری افغانستان، طبع در کانادا، سویدن، پاکستان، ایران (تهران) ۱۳۸۲ هجری شمسی، دنباله امثال و دو چند آن؛
- ۱۸ -مرزهای همزیستی زبان ها، چاپ در نیویارک، ۱۹۹۶ میلادی؛
- ۱۹ افسانه شگوفه بهار، چاپ در نیویارک ۱۹۹۷ میلادی، چاپ دوم بنام «هنر و اخلاق»؛
- ۲۰ مخفی بدخشی (تعلیق و تحشیه) چاپ در دهلی ۲۰۰۱ م؛
- ۲۱ لعل سخنگوی (دیوان سیدالنسب شاه بیگم مخفی بدخشی) تألیف، چاپ در کابل ۲۰۱۶ م؛
- ۲۲ شرح احوال و آثار استاد عبدالحی حبیبی، طبع مسلسل از طریق مجله پیمان، نیویارک و چاپ در قاهره ۲۰۱۶ م. ناشر استاد فضل الرحمن فاضل.
- ۲۳ همایون نامه، مقدمه و ادیت، طبع مسلسل در مجله پیمان، نیویارک در هفت شماره پیمان تا ۱۹۹۹ میلادی، چاپ در کابل بصورت کتاب ۲۰۱۴ م؛
- ۲۴ شجره شهریاران تورک، طبع در جریده جهش در جرمنی (ناتکمیل)؛
- ۲۵ تورکان پارسی گوی، چاپ در سایت ها و چاپ در کابل ۲۰۱۶ میلادی؛

- ۲۶ جابرنامه (چاپ بمبئی) تعلیق و تحشیه، چاپ در مجلهٔ پیمان، نا تکمیل؛
- ۲۷ قانون طرب، با اضافات، تعلیقات و تحشیه، چاپ در سویدن ۲۰۰۰ م از نوشتهٔ استاد سرآهنگ؛
- ۲۸ یمگان (مزار ناصر خسرو) نوشتهٔ استادخلیلی، تعلیق و تحشیه، چاپ در دانشگاه دهلی، ۲۰۰۰ م؛
- ۲۹ ظهیرالدین محمد بابرشاه، مقدمه، تحشیه و تعلیق بر نوشتهٔ استاد حبیبی، چاپ مسلسل در مجلهٔ پیمان، نیویارک، ۲۰۰۰ میلادی؛
- ۳۰ افکار شاعر، نوشتهٔ استاد سلجوقی، مقدمه و تعلیقات، چاپ نشده؛
- ۳۱ پیر خرابات (استاد قاسم افغان)، طبع در پشاور سال ۱۳۸۲ هـ ش؛
- ۳۲ فیض قدس، نوشتهٔ استاد خلیلی، بکوشش، چاپ نشده؛
- ۳۳ لتامنګیشکر، چاپ کابل، ۱۳۹۱ هجری شمسی؛
- ۳۴ زنده‌گینامهٔ استاد عبدالرشید لطیفی، مقدمه و ادیت کانادا، ۱۹۹۸ م مؤلف پروفیسور لطیفی؛
- ۳۵ مشاهیر بدخشان (چهره‌های برجستهٔ بدخشان) آمادهٔ چاپ؛
- ۳۶ -شاه محمد ولی خان دروازی، چاپ پشاور، ۲۰۰۷ میلادی؛
- ۳۷ -ساز و آواز در افغانستان (دو جلد)، چاپ در مطبعهٔ بیهقی ۱۳۸۹ هـ ش؛
- ۳۸ دیوان شاه غریب میرزا غریبی، مقدمه و تصحیح و تحشیه، نا تکمیل چاپ در مجلهٔ پیمان؛
- ۳۹ سیر هنر در افغانستان آمادهٔ چاپ؛
- ۴۰ غزنویان (شامل مقالات محمود غزنوی، سبکتگین، غزنی و سنایی و کابل) چاپ در مجلات و جراید؛
- ۴۱ شرح احوال و آثار پروفیسور غلام محمد میمنگی، چاپ پشاور، ۱۳۸۴ هجری شمسی و چاپ دوم در کابل ۱۳۸۸ هجری شمسی؛
- ۴۲ -تاریخچهٔ اقوام در افغانستان، چاپ چهارم ۱۳۹۱ هجری شمسی، کابل؛

- ۴۳ ژیب النساء بیگم و مفهوم عشق در اشعار او، چاپ در کابل ۱۳۸۹ هـ ش؛
- ۴۴ زنان برگزیده خاور زمین، چاپ مسلسل در مجله «نشریه زن» در کانادا،
و چاپ در کابل؛
- ۴۵ محمود سامی پاشا مشاور نظامی اعلیحضرت امان الله خان، چاپ در
کابل، جرمنی و آسترالیا، ۲۰۱۲ میلادی؛
- ۴۶ عایشه درانی، چاپ در کابل، ۱۳۸۹ هجری شمسی؛
- ۴۷ شگوفایی هنر در عهد تیموریان هرات، چاپ در کابل، ۱۳۹۱ هـ؛
- ۴۸ تاریخچه فاکولته تعلیم و تربیه، چاپ اول در کابل، ۱۳۹۱ هـ؛
- ۴۹ خاطرات من از تأسیس فاکولته هنرهای زیبای دانشگاه کابل، چاپ در
کابل، ۱۳۹۱ هـ ش؛
- ۵۰ امثال تورکی اوزبکی با همکاری عارف عثمانوف، چاپ؛
- ۵۱ خوشنویسان، چاپ در قاهره- مصر، ۲۰۱۵ م، ناشر استاد فضل الرحمن فاضل؛
- ۵۲ حکایات و روایات، چاپ در قاهره- مصر ۲۰۱۶ م، ناشر استاد
فضل الرحمن فاضل؛
- ۵۳ صورتگران معاصر افغانستان، (دو جلد)، چاپ در مطبعه بیهقی کابل،
۱۳۹۲ هـ؛
- ۵۴ کابلستان، چاپ در کابل و قاهره با عنوان کابلان و کابلستان؛
- ۵۵ گوراوغلی سلطان، چاپ در کابل ۲۰۱۶ میلادی؛
- ۵۶ تهیه مواد و نوشته در چهار جلد کتاب (کی کیست در فرهنگ
برونمرزی)، تألیف پوهاند رسول رهین؛
- ۵۷ فرهنگ تاجیکی، چاپ پشاور، ۱۳۸۷ هجری شمسی؛
- ۵۸ د پشتو متلونه، چاپ در کابل، ۱۳۸۷ هجری شمسی، دنباله و مکمل
امثال پشتو؛ چاپ سوم در کابل، ۲۰۱۹ م
- ۵۹ بزم تاجیک، چاپ نشده، ره آورد سفر به تاجیکستان ۱۹۹۲ میلادی؛

- ۶۰ ادیت و دو مقدمه در کتاب های «چهره‌های جاویدان» و «هنرمندان تاریخ ساز تیاتر» چاپ در کانادا، مؤلف ماریا دارو؛
- ۶۱ آرامگاه بابر، تحشیه و تعلیق ، ناتکمیل؛
- ۶۲ تعلیمات عمومی، بفرمایش یونسکو، چاپ نشده؛
- ۶۳ کابل در پرده‌های تاریخ، چاپ در قاهره- مصر، ۲۰۱۵ میلادی؛
- ۶۴ فرهنگ تورکی اوزبیکی شهران - ضم فرهنگ داکتر فیض‌الله ایماق؛
- ۶۵ سلطان محمود غزنوی، چاپ در قاهره؛
- ۶۶ هفت شهر هنر، چاپ در قاهره؛
- ۶۷ دل‌نامه فارسی، در حال چاپ؛
- ۶۸ عارفان و سالکان، چاپ در کابل، ۱۳۹۷ هـ؛
- ۶۹ مجموعه مقالات متفرقه؛
- ۷۰ اتحادیه سراسری هنرمندان افغانستان؛
- ۷۱ تاریخچه فاکولته هنرهای زیبای پوهنتون کابل، چاپ کابل ۱۴۰۴ هـ ش؛

به سلسله عنوان «سیری در آثار فرهنگی روزگار ما» کتاب‌های ذیل ترتیب یافته است:

- ۷۲ سخنوران صاحب‌دل، چاپ در کابل؛
- ۷۳ پیشکسوتان تاریخ، جلد دوم؛
- ۷۴ پیشکسوتان ادب و فرهنگ، جلد سوم؛
- ۷۵ در باب آثار فرهنگیان، جلد چهارم؛
- ۷۶ مناقشات، تبصره‌ها و پرخاش‌های مطبوعاتی، جلد پنجم؛
- ۷۷ نظام فدرالی در افغانستان، جلد ششم؛
- ۷۸ سوگنامه‌ها، جلد هفتم.

- ۷۹- در حاشیه کتاب «ناشناس ناشناس نیست»، کابل ۲۰۲۰م
- ۸۰- چلچراغی در شبستان عرفان، کابل ۲۰۱۸م
- ۸۱- پنجشیرنامه، کابل ۲۰۱۹م
- ۸۲- من و فاکولته تعلیم و تربیه پوهنتون کابل؛ چاپ ۲۰۲۰م، کابل
- ۸۳- موسیقی در بدخشان، چاپ ۲۰۲۱، هالند، انتشارات شاهمامه و چاپ حاضر، کابل

و بیشتر از ده‌ها رساله و صدها مقاله و تقریظ‌های دیگر...